



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com  
www. **Ghaemiyeh** .org  
www. **Ghaemiyeh** .net  
www. **Ghaemiyeh** .ir

# سراج مؤمنان

تأليف  
هادی نجفی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# معراج مومن

نویسنده:

هادی نجفی

ناشر چاپی:

کانون پژوهش

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۷	معراج مومن
۷	مشخصات کتاب
۷	اشاره
۱۱	مقدمه
۱۳	فصل اول: کلیاتی درباره نماز
۱۳	اشاره
۱۵	حکمت وجوب نماز:
۱۹	نماز در قرآن:
۲۶	پیامبر صلی الله علیه و آله و نماز
۲۹	امیرالمؤمنین علی علیه السلام و نماز
۳۵	فضیلت نماز
۴۲	ترک نماز:
۴۶	فصل دوم: افعال و اذکار نماز
۴۶	اشاره
۴۸	اذان و اقامه:
۶۰	نیت:
۶۲	قیام:
۶۳	تکبیرات ابتداییه:
۶۶	استعاذه:
۶۸	سوره حمد:
۶۸	اشاره
۷۲	(بسم الله الرحمن الرحيم)
۷۶	(الحمد لله رب العالمين)

۷۹	..... (الرحمن الرحيم)
۸۱	..... (مالك يوم الدين)
۸۲	..... (إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ)
۸۳	..... (اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ)
۸۵	..... (صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ)
۹۲	..... - سوره توحيد:
۹۲	..... اشاره
۹۲	..... (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ)
۹۲	..... (قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ)
۹۴	..... (اللَّهُ الصَّمَدُ)
۹۵	..... (لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ)
۹۶	..... (وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ)
۹۸	..... رکوع:
۱۰۰	..... سجده:
۱۰۶	..... قنوت:
۱۰۷	..... تشهد:
۱۰۹	..... تسبیحات اربعه:
۱۱۳	..... سلام:
۱۱۵	..... تسبیحات فاطمه زهرا سلام الله عليها
۱۱۷	..... برخی از مصادر کتاب
۱۲۳	..... درباره مرکز

سرشناسه : نجفی، هادی، ۱۳۴۲ -

عنوان و نام پدیدآور : معراج مومن / تالیف هادی نجفی.

مشخصات نشر : اصفهان : کانون پژوهش ، ۱۳۸۸.

مشخصات ظاهری : ۱۱۲ ص.

شابک : ۳۰۰۰۰ ریال : ۹۷۸-۶۰۰-۵۲۸۷-۲۲-۶

وضعیت فهرست نویسی : فاپا (برونسپاری)

یادداشت : کتابنامه : ص. [۱۱۰] - ۱۱۲؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع : نماز

موضوع : نماز -- فلسفه

رده بندی کنگره : ۱۸۶BP/ن۲۸۵م۶ ۱۳۸۸

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۳۵۳

شماره کتابشناسی ملی : ۱۸۷۷۷۶۲

ص : ۱

اشاره









بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه:

در سال تحصیلی (۶۳-۱۳۶۲ش) در دبیرستان سعدی شهرستان فریدونشهر به تدریس اشتغال داشتم، در بدو ورود مشاهده کرده که بعضی از دانش آموزان، نسبت به امر نماز بی توجه و بی قیدند، از آنجا که وظیفه خود می دانستم این بی قیدی و بی توجهی را از میان بردارم و برعکس علاقه و شوق و شعفی را در آنها نسبت به این امر برانگیزم، یکبار در صبحگاه در مورد اهمیت نماز صحبت کردم، این صحبت تا اندازه ای موفق بود، و با برخورد خوب و پسندیده ای که از جانب مدیر محترم دبیرستان به عمل آمد، امر نماز نظمی پیدا کرد، و از این به بعد بهتر اجرا می شد، حوادث مرا واداشت تا این سخنرانی کوتاه صبحگاهی را همچنان ادامه دهم، و تا پایان سال تحصیلی معمولاً هر هفته یک جلسه در این باب سخن می گفتم و در همان سال که مشغول این امر بودم، در ذهنم خطور می کرد، این سخنرانی ها را جمع آوری کنم و به صورت رساله ای درآورم، شاید که به خواست خدا بیشتر مثمر ثمر واقع شود، ولی این کار در آن سال عملی نشد، و من همچنان در این فکر بودم، تا اینکه در سال تحصیلی (۶۴-۱۳۶۳ش)، در اصفهان دوباره بحثی را در دبیرستان

ص: ۵

شهید آیت الله سید محمدباقر صدر «ره» در این باب آغاز کردم، این بحث مجدد مرا بر این واداشت که فرصت از دست رفته را بازیابم و مطالب را این بار به رشته تحریر بکشم، لذا دست به کار شده و با همه کمی بضاعت علمی مجموعه ای فراهم آمد، و آنرا «معراج مؤمن» (۱) نام گذاردم، بر این امید که این رساله مختصر روزنه ای باشد از فرهنگ غنی اسلام، به سوی دلهایی که آمادگی پذیرش آنرا دارند و ان شاء الله ذخیره معادی باشد، برای این حقیر.

و آنچه در پایان مقدمه لازم می دانم متذکر شوم این است که این رساله بنای بر اختصار دارد و آنچنان موجز تألیف شده است که شاید اگر بیش از این موجز بود موجب اخلال در کلام فراهم می آمد، لذا خواننده می بایست با کمال توجه و دقت آنرا مورد مطالعه قرار دهد. شاید که مفید و مقبول واقع گردد. (۲)

وَقَفْنَا لِلَّهِ تَعَالَى وَ إِيَّاكُمْ عَلَى مَرْضَاتِهِ.

و السلام

۱۳ رجب المرجب ۱۴۰۵ ه. ق. سالروز ولادت مولود کعبه مولانا امیرالمؤمنین علیه السلام و مطابق با ۱۵ فروردین ماه ۱۳۶۴ ه. ش.

اصفهان - هادی نجفی

ص: ۶

---

۱- ۱. حدیث: «الصلاه معراج المؤمن» در کتاب اعتقادات / ۳۹ علامه محمد باقر مجلسی «ره» آمده است.

۲- ۲. از استاد علی زاهدپور - حفظه الله تعالی - که ویرایش نهایی این اثر را به درخواست حقیر انجام دادند صمیمانه تشکر و قدردانی می نمایم.

## فصل اول: کلیاتی درباره نماز

اشاره

ص: ۷



برای نماز حکم گوناگونی می توان بیان کرد که شاید بتوان تمام این حکم یا قسمت عمده ای از آنرا بر گرد محورهایی که ذکر می شود بیان نمود:

۱. نماز امر مولا (الله) است و عقل حکم می کند که از امر مولا اطاعت کنیم پس می بایست نماز را بجا آوریم.

در مقدمه اول جای هیچ گونه تردیدی نیست که خداوند نماز را در آیات مکرر قرآن واجب نموده است و در مقدمه دوم که حکم عقل به اطاعت مولا- باشد نیز جای شک و شبهه ای نیست و چون هر دو مقدمه جایی برای بحث ندارد، از اینرو می بایست نماز را به جای آوریم.

مرحوم حاجی سبزواری در نبراسش این قسمت را در چند بیت چنین توضیح می دهد:

لا شَأْنَ لِلْعَبْدِ سِوَى امْتِثَالِ سِوَى ابْتِغَاءِ قَرْبِهِ ذِي الْجَلَالِ

بل هو لا يملك ذاتا وصفه مشيه و قدره و معرفه

كسر الأياز للفریده اشتهر و أمر مامورٍ أميرٍ ماكسر (۱)

۲. نماز انسان را از غفلت و فراموشی و فریفتگی نجات می دهد و او را به یاد خدا

ص: ۹

می اندازد، لذا خدا به آن امر نموده است.

و همین امر شاید مراد از آیه قرآن باشد که «و لَذِكْرُ اللَّهِ الْأَكْبَرِ»<sup>(۱)</sup> یعنی نماز بزرگترین یاد خدا است.

و چون یاد خدا است می تواند از فحشاء و مُنْكَر نیز ممانعت به عمل آورد و شاید آیه فوق دلیل برای قبلش باشد که: «أَقِمِ الصَّلَاةَ، إِنْ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ»<sup>(۲)</sup>.

حاجی سبزواری «ره» نیز در نبراس علت مکرر بودن نماز و پی در پی پیاداشتن آن را همین امر می داند.

و الصلوات متكرراتٌ إذ غفلاتٌ متتابعاتٌ<sup>(۳)</sup>

۳. نماز نه تنها چون یاد خداست می تواند از گناهان احتمالی آینده جلوگیری کند، بلکه به وسیله آن گناهان گذشته نیز از بین می رود، یعنی نماز می تواند کفاره گناهان باشد.

همان گونه که به وسیله نماز است که آثار ترک اولی از آدم ابوالبشر برطرف گردید، بدین قرار که آدم امر می شود نماز گزارد و در اثر چند بار به پای داشتن نماز آثار ترک اولی از او زدوده می شود و جبریل در پایان به او می گوید:

«یا آدم مثل ولدك فی هذه الصلوات كمثلك فی هذه الشامه، مَنْ صلی من ولدك فی كلِّ یومٍ و لیلِهِ خمس صلوات خرج من ذنوبه كما خرجت من هذه الشامه»<sup>(۴)</sup>

ای آدم همچنان که آثار ترک اولی به وسیله نماز از تو زدوده شد، هر یک از فرزندان تو که در شبانه روز پنج بار نماز بخواند گناهانشان از میان می رود، چنانچه آثار ترک اولای تو از میان

ص: ۱۰

۱- ۱. سوره عنكبوت، آیه ۴۵.

۲- ۲. سوره عنكبوت، آیه ۴۵.

۳- ۳. نبراس، ۵۲/.

۴- ۴. الفقیه ۱/۲۱۴، ح ۶۴۴؛ بحار الأنوار ۱۸/۲۱، طبع حجری، ۷۹/۲۲۶، ح ۱۴ [۳۳/۵۲] هر دو طبع حروفی بیروت؛ این روایت را صدوق در علل الشرائع ۲/۳۳۸، ح ۲ به سند معتبر؛ و همچنین برقی نیز در محاسنش ۲/۴۲، ح ۱۱۳۳ به سند معتبر نقل می کنند.



در احادیث فضیلت نماز نیز این جمله وجود دارد که: «لم تبق الذنوب مع الصلاه خمس مرّات»<sup>(۱)</sup>.

با پنج بار نماز خواندن دیگر گناهی باقی نمی ماند.

آنچه از حکمت های نماز فعلاً در ذهن این حقیر است، همان مطالب مذکور است ولی لازم دیدم دو نکته را متذکر شوم:

اولاً: آنچه در این بحث به عنوان حکمت از آن یاد شد مسلم است که علت به معنای فلسفی آن نیست، و اگر در کلام برخی تعبیر به علت را می بینید مراد همان حکمت است.

و ثانياً: تمام مواردی که در فوق تحت عنوان حکم و جوب نماز متذکر گردید و مطالبی فزونتر از آنرا می توان از پاسخ امام رضا علیه السلام به سؤال محمد بن سنان دریافت در این پاسخ امام آنچنان که شایسته است حق مطلب را بیان نموده اند: کتب الرضا علی بن موسی علیهما السلام الی محمد بن سنان فیما کتب من جواب مسائله: «إِنَّ عِلَّةَ الصَّلَاةِ أَنَّهَا إِقْرَارٌ بِالرَّبُوبِيَّةِ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ خَلْعُ الْأَنْدَادِ، قِيَامٌ بَيْنَ يَدَيِ الْجَبَّارِ جَلَّ جَلَالُهُ بِالذُّلِّ وَ الْمَسْكِنَةِ وَ الْخُضُوعِ وَ الْاعْتِرَافِ وَ الطَّلْبِ لِلْإِقَالَةِ مِنْ سَالِفِ الذَّنُوبِ وَ ضَعْفِ الْوَجْهِ عَلَى الْأَرْضِ كُلِّ يَوْمٍ إِعْظَامًا لِلَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ وَ أَنْ يَكُونَ ذَاكِرًا غَيْرِ نَاسٍ وَ لَا يَبْطُرُ وَ يَكُونَ خَاشِعًا مَتَذَلِّلًا رَاغِبًا طَالِبًا لِلزِّيَادَةِ فِي الدِّينِ وَ الدُّنْيَا مَعَ مَا فِيهِ مِنَ الْإِيجَابِ وَ الْمَدَاوِمَةِ عَلَى ذِكْرِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ وَ لَثَلَا يَنْسَى الْعَبْدَ سَيِّدَهُ وَ مَدْبَرَهُ وَ خَالِقَهُ فَيَبْطُرُ وَ يَطْفِي وَ يَكُونَ ذَلِكَ فِي ذِكْرِهِ لِرَبِّهِ جَلَّ وَ عَزَّ وَ قِيَامِهِ بَيْنَ يَدَيْهِ زَاجِرًا لَهُ عَنِ الْمَعَاصِي وَ مَانِعًا لَهُ مِنْ أَنْوَاعِ الْفَسَادِ»<sup>(۲)</sup>.

امام رضا علیه السلام، در پاسخ محمد بن سنان که از علت و حکمت نماز پرسیده است می فرمایند: علت و حکمت نماز این است که نماز اعتراف بر ربوبیت پروردگار و منزّه دانستن او از همتایی و ایستادن در مقابل او با حالت خضوع و فروتنی و ذلت و خواری است و طلب بخشش

ص: ۱۱

۱- ۱. الفقیه ۱/۲۱۱، ح ۶۴۰.

۲- ۲. الفقیه ۱/۲۱۴، ح ۶۴۵؛ علل الشرائع ۳۳۸؛ بحار الأنوار ۱۸/۲۰، طبع حجری، ۷۹/۲۶۲، ح ۱۰ [۳۳/۵۰].

از گناهان گذشته، و قرار دادن صورت است بر زمین به خاطر بزرگداشت خداوند، و اینکه بنده به یاد خدا است و او را فراموش نکرده و در مقابل نعمتهایش سرکشی ننموده است و چنین اعلام می دارد که خاشع و متواضع و ذلیل در مقابل خداوند است و از او طلب فزونی در دین و دنیا را می کند و نماز مداومت بر یاد خدا است، تا بنده مولا و تدبیر کنند، امور خویش را فراموش نکند و این به یاد خدا بودن مانع از گناهان و فساد و در آینده می شود.

لازم به تذکر است شیخ صدوق - أعلى الله مقامه الشریف - روایت علل محمد بن سنان را در کتاب شریف «عیون اخبار الرضا علیه السلام» (۱) با سه سند نقل می کند که به نظر صاحب این قلم سند اوّل آن معتبر و سند سوم آن صحیح است بنابر این روایت فوق از حیث سند از صحاح شمرده می شود.

ص: ۱۲

در قرآن فراوان از نماز سخن به میان آمده است و به اقامه آن دستور داده شده و مؤمنین امر شده اند که آنرا با آداب خاص بجا آورند.

علاوه بر این قرآن برای نمازگزاران صفاتی را نیز برمی شمارد و برای آنان امور و مطالبی را نیز اثبات می کند. به عنوان نمونه چند آیه از قرآن را یادآور می شویم که اهمیت نماز از آن به خوبی نمایان است.

«إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا\* إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا\* وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا\* أَلَّا الْمَصْلِينَ\* الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ\*... وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ\* أُولَئِكَ فِي جَنَّاتٍ مُّكْرَمُونَ»(۱)

براستی انسان حریص و بی صبر خلق گردیده، چون شر و آفتی به وی رسد جزع و فزع می کند وقتی مال و نعمتی به او برسد بخل می ورزد، مگر نمازگزاران، آنان که بر نمازشان مداومت دارند و... و کسانی که بر نماز خویش محافظت می کنند، اینان در بهشت متعینند.

در آیات ابتدا سوره معارج زبان حال عده ای است که گرفتار آتش جهنم می شوند، قرآن یکی از علل این گرفتاری را هلع (حرص شدید) انسان می داند که

ص: ۱۳

البته ذاتی و فطری انسانها است، و آن عده ای که گرفتار آتش دوزخ شده اند این هلوغ را در راه شر به کار برده اند، در نتیجه زیان دیده اند، آنگاه قرآن نمازگزاران (مصلین) را استثناء می کند، که مصلین این هلوغ ذاتی را در راه شر به کار نبرده اند، بلکه بدان جهت خیر داده اند و به وسیله آن به کمال رسیده اند.

به دیگر سخن نماز می تواند به این هلوغ ذاتی جهت دهد، لذا قرآن مصلین را جزو کسانی قرار نمی دهد که هلوغ ذاتی را به بدی و شر آلوده کرده باشند.

البته قرآن این صفت را فقط برای کسانی اثبات می کند که بر نمازشان مداومت داشته باشند.

«الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ»

کسانی که نمازشان ترک نمی شود و همواره بر نمازشان مداومت دارند.

قرآن صفات دیگری نیز برای این نمازگزاران قرار می دهد. (۱) و در پایان این صفات، برای دومین بار سخن از نمازگزاران است:

«وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ»

و کسانی که بر نمازشان محافظت دارند.

محافظت بر نماز را به معنای رعایت کردن صفات کمال نماز دانسته اند. (۲)

پس در مجموع کسانی می توانند هلوغ ذاتی را به ناپاکی نیالایند که نماز را برپای دارند و در نمازشان مداومت داشته باشند و صفات کمال آنرا نیز رعایت کنند. آنگاه چنین انسانهایی متنعم در بهشت می شوند که:

«أُولَئِكَ فِي جَنَّاتٍ مُّكْرَمُونَ»

این عده در بهشت قرار دارند و در آن مورد احترام واقع می شوند.

\*\*\*

ص: ۱۴

---

۱-۱. بحث از صفات دیگر را می توانید در ادامه آیات و تفاسیر بیابید.

۲-۲. المیزان ۲۰/۱۷.

از آیات دیگری که متکفل همین امر است، آیات اول سوره مؤمنون می باشد، در این آیات قرآن صفات و ویژگیهای مؤمنین را برمی شمارد، و درست مانند آیات قبلی در ابتدا و انتهای ویژگیهای مؤمنین مسئله نماز را طرح می کند و در مورد آن سخن می گوید:

«قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ \* الَّذِينَ هُمْ فِي صِلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ \* ... وَالَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ \* أُولَٰئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ \* الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» (۱)

به تحقیق رستگار شدند مؤمنان، آن کسانی که در نمازشان خشوع و فروتنی دارند... و کسانی که بر نمازهایشان محافظت می نمایند، این افراد بهشت را به ارث می برند و در آن جاودانه اند.

این آیات به خوبی می توانند اهمیت و ویژگی خاص نماز را تبیین و روشن نمایند. اولین صفتی که برای مؤمنین یاد می شود برپا داشتن نماز است با حالت خشوع و تواضع و فروتنی.

خشوع در نماز را صاحب مجمع البیان، هم خشوع قلبی می داند و هم خشوع در جوارح و اعضاء، یعنی به کسی در نمازش خاشع می گویند که هم در هنگام نماز تمام توجه اش به خدا بوده و از غیر خدا به کلی بریده باشد (خشوع قلبی) و هم در صورت ظاهر با آرامش نماز بخواند و به اطراف نگاه نکند، نگاهش به طرف محل سجده اش باشد، اگر این دو خضوع با هم جمع شد، شخص نمازگزار خاشع است، چنان که صاحب مجمع البیان نقل می کند:

«النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رَأَى رَجُلًا يَعْثُ بِلَحِيَّتِهِ فِي صَلَاتِهِ، فَقَالَ: إِنَّهُ لَوْ خَشَعَ قَلْبَهُ لَخَشَتْ جَوَارِحُهُ» (۲).

پیامبر صلی الله علیه و آله دیدند مردی در نماز به ریش خود دست می کشد و با آن بازی می کند، فرمودند: اگر قلبش خاشع بود، اعضاء بدنش نیز خشوع داشتند.

ص: ۱۵

۱- ۱. سوره مؤمنون، آیات (۱۱-۱).

۲- ۲. مجمع البیان، ذیل آیه شریفه؛ ارشاد القلوب / ۱۱۵؛ موسوعه أحادیث أهل البيت عليهم السلام ۳/۲۹۲، ح ۱۰.

در این روایت پیامبر خشوع را هم خشوع قلبی می دانند و هم خشوع در جوارح و علاوه بر آن خشوع در جوارح را نشانه و آیتی می شمارند برای خشوع قلبی همان گونه که حُسن ظاهر نشانه حُسن باطن و آماره بر عدالت شمرده می شود.

علامه طباطبایی صاحب المیزان «ره» نیز خشوع را در همین حدود معنا فرموده اند، نص کلام ایشان چنین است:

«کلمه خشوع به معنای تأثر خاصی است که به افراد مقهور دست می دهد، افرادی که در برابر سلطانی قاهر قرار گرفته اند، به طوری که توجه وی همه و همه اش معطوف او گشته، از هر جای دیگر قطع می شود، و ظاهراً این حالت، حالتی است درونی، که به نوعی عنایت به اعضاء و جوارح نیز نسبت داده می شود.»<sup>(۱)</sup>

احادیث فراوانی در خشوع پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام وجود دارد که طالب می تواند به منابع آن مراجعه نماید.<sup>(۲)</sup>

بعد از اینکه دانستیم اولین صفت مؤمنین خشوع در نماز است و معنی و مفهوم خشوع نیز روشن شد، می بایست به آخرین صفت مؤمنین که باز در مورد نماز است پردازیم:

«وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ»

و از صفات مؤمنین است که بر نمازهایشان محافظت می کنند.

صاحب تفسیر صافی ملامحسن فیض کاشانی حفاظت بر نماز را، حفاظت بر اوقات و حدود آن می داند.<sup>(۳)</sup>

صاحب المیزان نیز در ذیل آیه چنین می فرماید: صلوات جمع صلاه (نماز) است و اگر فرمود: نمازها را محافظت می کنند، خود قرینه این است که مراد

ص: ۱۶

---

۱- ۱. ترجمه المیزان ۲۹/۱۱.

۲- ۲. رجوع کنید به دائره المعارف حدیثی مؤلف بنام: موسوعه احادیث أهل البيت علیهم السلام ۳/۲۸۹.

۳- ۳. تفسیر الصافی ۳۲۶/، ذیل آیه شریفه از طبع حجری.

محافظت بر عدد آن است، پس مؤمنین محافظت دارند که یکی از نمازهایشان فوت نشود و دائما مراقب آنند، حق ایمان هم همین است، که مؤمنین را به چنین مراقبتی بخواند. (۱)

مؤمنین که نماز را با خشوع به جای آوردند و بر آن نیز محافظت نمایند به تفسیری که گذشت آنگاه این افراد:

«أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ \* الَّذِينَ يَرْتُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»

این مؤمنین به ارث برندگانند، کسانی که بهشت جاودان را به ارث می برند.

\*\*\*

آیاتی که در قبل داشتیم، به پاداشتن نماز را از صفات مؤمنین و وارثان بهشت می دانست و آیاتی نیز نقطه مقابل مفهوم آیات قبلی است، یعنی اقامه نکردن و پانداشتن نماز را از صفات و ویژگیهای گناهکاران و علت دخول در جهنم می داند، به عنوان نمونه:

«يَسْأَلُونَ \* عَنِ الْمُجْرِمِينَ \* مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ \* قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمَصْلِينَ \* ...» (۲)

بهشتیان از مجرمین و گناهکاران می پرسند چه عاملی موجب شد که شما به جهنم آورده شوید و آنان اولین علتی را که برای ورود به جهنم برای خود برمی شمارند این است که ما نماز گزار نبوده ایم.

در این مورد سخن جمعی از مفسرین نقل می شود:

و در تفسیر منسوب به ابن عباس نماز را، از نمازهای پنج گانه مسلمین دانسته است. (۳)

صاحب مجمع البیان مقصود از صلاه در آیه را همان نماز واجب می داند، و از این آیه استفاده می کند که کفار مکلف بر فروع هستند. (۴)

و صاحب المیزان مقصود از صلاه را در آیه چنین می داند: «مراد به صلاه نماز

ص: ۱۷

---

۱- ۱. ترجمه المیزان ۲۹/۱۸.

۲- ۲. سوره مدثر، آیات (۴۳-۴۰).

۳- ۳. تفسیر منسوب به ابن عباس، ذیل آیه شریفه.

۴- ۴. مجمع البیان، ذیل آیه شریفه.

معمولی نیست، بلکه منظور توجه عبادتی خاص است به درگاه خدای تعالی که با همه انحاء عبادتها، یعنی عبادت در شرایع معتبر آسمانی که از حیث کم و کیف با هم مختلفند می سازد.»(۱)

مرحوم علویه امینیه نیز در تفسیر مخزن العرفان ذیل آیه چنین بیان می دارد: «لکن این آیه به تنهایی دلالت بر مکلف بودن کفار به فروع ندارد، زیرا امر نمودن به کسی که معتقد به اصول نیست به فروع نمودن معقول نیست، کسی که رسالت رسول را انکار دارد، بلکه شاید اصلاً، مبدأ قائل نباشد، چگونه می توان وی را امر به نماز و باقی احکام فروع نمود، و وقتی نشد متعلق امر واقع گردد پس مأمور هم نیست، زیرا که تکلیف بعد از قبول ایمان تعلق می گیرد، پس شاید جهنمیان می خواهند بگویند، ما زیر بار اطاعت نبودیم و ایمان نیاوردیم تا به ما امر به نماز بکنند و نماز بخوانیم و...»(۲)

باتوجه به سخنان صاحب مخزن العرفان مطالب صاحب مجمع که از این آیه استفاده مکلف بودن کفار بر فروع را می کند ضعیف می شود، علاوه بر استدلال متین صاحب مخزن العرفان، صریح قرآن کسانی را که مسئول واقع شده اند، مجرمین می داند، نه کافرین، و بدیهی است که مجرم ضروری نیست که حتماً کافر باشد. اگرچه در ادامه آیات آنان را از تکذیب کنندگان به روز قیامت دانسته است که در این صورت از کفار محسوب می شوند.

و در هر صورت چه مقصود از نماز، نمازهای واجب باشد و چه سخن مرحوم علامه طباطبایی مبنی بر عبادتی خاص، یکی از علل به جهنم افتادن مجرمین این بوده است که از یاد خدا غافل شده اند و قبلاً یادآور شدیم که نماز یاد بزرگ خداوند است، و الله العالم.

بحث در این مورد را به همین جا خاتمه می دهیم و از مجموع سخن یک

ص: ۱۸

---

۱-۱. المیزان، ذیل آیه شریفه.

۲-۲. مخزن العرفان ۳/۱۹۶.



نتیجه می‌گیریم که:

کسانی که بر نماز مداومت دارند و صفات کمال آنرا رعایت می‌کنند و در نمازشان خاشع‌اند و بر اوقات و حدود آن محافظت می‌نمایند، اینان وارثان بهشت خواهند بود و برعکس کسانی که نماز را ترک کرده و از یاد خدا غافل باشند، سرانجامی جز ورود به جهنم در پیش نخواهند داشت.

ص: ۱۹

قرآن رسول خدا را به عنوان الگو و نمونه برای مؤمنین معرفی می کند:

«وَلَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» (۱)

و براستی برای شما رسول خدا صلی الله علیه و آله به عنوان یک نمونه و الگوی خوب مطرح است.

بر این اساس یکی از راههایی که می توان ویژگی خاص نماز را دریافت، نوع برخورد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با نماز است، و آنگاه که چگونگی برخورد پیامبر با نماز روشن شد، ما نیز براساس آیه فوق پیامبر را باید الگو قرار داده و همانند او عمل نماییم. ان شاء الله

در این مورد و بدین خاطر چند روایت که نوع برخورد پیامبر صلی الله علیه و آله را با نماز تبیین می کند، ذکر می شود:

۱. كان النبي صلی الله علیه و آله إذا قام إلى الصلاة يربد وجهه خوفاً من الله و كان بصدرة أو لجوفه أزيز كأزيز المرجل. (۲)

رسول خدا وقتی به نماز می ایستاد، از ترس خدا رنگش می پرید و صدایی سوزناک از او به گوش می رسید.

۲. إن النبي صلی الله علیه و آله كان إذا قام إلى الصلاة كأنه ثوب مُلْقَى. (۳)

ص: ۲۰

---

۱- ۱. سوره احزاب، آیه ۲۱.

۲- ۲. سنن النبی، علامه طباطبایی، ص ۲۵۱.

۳- ۳. سنن النبی، علامه طباطبایی، ص ۲۵۱.

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی نماز می خواند مانند جامه ای بود که بر روی زمین افتاده باشد.

۳. قالت عائشه: كان رسول الله صلى الله عليه وآله يحدثنا فإذا حضرت الصلاة فكأنه لم يعرفنا و لم نعرفه. (۱)

عائشه گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله با ما حرف می زد و ما با او سخن می گفتیم، همین که موقع نماز می شد، او را حالتی دست می داد که گویی نه او ما را می شناسد و نه ما او را می شناسیم.

۴. فى إسرار الصلاة للشهيد الثانى: كان النبى صلى الله عليه وآله ينتظر وقت الصلاة و يشتد شوقه و يترقب دخوله و يقول لبلال مؤذنه: أرحنا يا بلال. (۲)

در کتاب «اسرار صلاه» مرحوم شهید ثانی روایت شده که: رسول خدا صلی الله علیه و آله ، با اشتیاق فراوان انتظار وقت نماز را می کشید و مراقب آن بود و چون وقت نماز می رسید، به مؤذنش می فرمود: ای بلال با اذان گفتن راحتمان کن.

۵. عن أمير المؤمنين عليه السلام ، قال: كان رسول الله صلى الله عليه وآله : لا يؤثر على الصلاة عشاء و لا غيره، و كان إذا دخل وقتها كأنه لا يعرف أهلاً و لا حميماً. (۳)

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: رسول خدا بر نماز هیچ چیز را از شام و غیر آن مقدم نمی داشت و چون وقت نماز داخل می شد، گویا هیچ یک از اهل و عیال، قوم و خویش، دوست و رفیق خود را نمی شناخت.

۶. عن النبى صلى الله عليه وآله : يا أبذر إنَّ الله تعالى جعل قره عيني فى الصلاة، و حَبَّبَ لى، كما حَبَّبَ لى إلى الجائع الطعام و إلى الظلمآن الماء، فإنَّ الجائع إذا أكل الطعام شبع و إذا شرب الماء روى و أنا لا أشبع من الصلاة. (۴)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: ای ابوذر خدا روشنی چشم مرا در نماز قرار داد. و آنرا محبوب من گردانیده، همچنان که طعام را بر گرسنه و آب را بر تشنه محبوب

ص: ۲۱

۱-۱. سنن النبى، علامه طباطبایی، ملحقات نماز از آقای محمدهادی فقهی، ص ۲۶۸.

۲-۲. التنبیهاث العلیه علی وظائف الصلاه القلبیه المعروف بأسرار الصلاه / ۲۴۳؛ سنن النبى، علامه طباطبایی / ۲۵۱.

۳-۳. سنن النبى / ۲۵۱.

۴-۴. سنن النبى، علامه طباطبایی ملحقات باب نماز از آقای محمدهادی فقهی، / ۲۶۹.

ساخته است، با این تفاوت که گرسنه با خوردن غذا سیر می شود و تشنه با نوشیدن آب، عطشش تمام می شود، در حالی که من از خواندن نماز سیر و خسته نمی شوم.

۷. إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَانَ يَصَلِّي وَ قَلْبُهُ كَالْمَرْجَلِ يَغْلِي مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ تَعَالَى. (۱)

روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله در حال نماز قلبش چون دیگ جوشان، از خوف خدای متعال می جوشید.

۸. كَانَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِذَا صَلَّى أَثْبَتَهَا. (۲)

رسول خدا صلی الله علیه و آله چون نماز می خواند آنرا به طور تمام و کمال انجام می داد.

۹. عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: لِرَكْعَتَانِ فِي جَوْفِ اللَّيْلِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا. (۳)

انس بن مالک از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: پیاداشتن دو رکعت نماز در دل شب محبوب تر است پیش من از دنیا و آنچه در دنیا است.

۱۰. عَنِ الْإِمَامِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُدْعَى بِالْعَبْدِ فَأُولَ شَيْءٍ يُسْأَلُ عَنْهُ الصَّلَاةَ، فَإِنْ جَاءَ بِهَا تَامَةً وَإِلَّا زُجَّ (۴) بِهِ فِي النَّارِ. (۵)

امام رضا علیه السلام از پدرانشان علیهم السلام نقل می کنند از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود: در روز قیامت بنده را می آورند و اولین چیزی که از وی پرسیده می شود نماز است، پس اگر نماز را به تمام و کمال بتواند بیاورد [و انجام داده باشد] نجات می یابد و گرنه او را به آتش جهنم می اندازند.

از این ده روایت کوتاه و مختصر، خواننده خوش ذوق، خود بسیاری از نتایج را می گیرد، لذا این امر بر عهده او گذاشته می شود.

ص: ۲۲

۱- ۱. سنن النبی، علامه طباطبایی محققات باب نماز از آقای محمد هادی فقهی، ۲۶۹.۵. همان مأخذ، ص ۲۸۷.

۲- ۲. همان مأخذ، ص ۲۸۸.

۳- ۳. الزُّخُّ: هو الدفع، إذا دفعه دفعا عنيقا. ترتيب جمهره اللغة ۲/۱۱۹ لابن دُرَيْد.

۴- ۴. عيون أخبار الرضا عليه السلام ۲/۳۱، ح ۴۵.

از آنجا که امیرالمؤمنین علی علیه السلام تربیت شده مکتب قرآن و رسول اکرم صلی الله علیه و آله است همانند قرآن و رسول اکرم صلی الله علیه و آله عنایت فراوان و زاید الوصفی نسبت به امر نماز دارد و مکرر از نماز و خصوصیات و شروط و چگونگی و آداب آن یاد می کند، به عنوان نمونه، چند مورد را در ذیل می آوریم، تا اهمیت فوق العاده امر نماز تبیین گردد.

۱. در یکی از خطبه های کتاب شریف نهج البلاغه تحت عنوان سفارشات و وصایای علی علیه السلام به اصحابش اولین نکته ای که ذکر می گردد، امر نماز است، امیرالمؤمنین علی علیه السلام چنین می فرماید:

تَعَاهِدُوا أَمْرَ الصَّلَاةِ، وَحِيفُظُوا عَلَيْهَا وَاسْتَكْبِرُوا مِنْهَا، وَتَقَرَّبُوا بِهَا، فَإِنَّهَا «كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَوْقُوتًا» (۱). أَلَا تَسْمَعُونَ إِلَى جَوَابِ أَهْلِ النَّارِ حِينَ سُئِلُوا: «مَا سَيَلِكُكُمْ فِي سِقَرٍ؟ قَالُوا: لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ» (۲). وَ إِنَّهَا لَتَحُتُّ الذُّنُوبَ حَتَّى الْوَرَقِ، وَتُطْلَقُهَا إِطْلَاقَ الرَّبْقِ، وَشَبَّهَهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِالْحَمَّةِ تَكُونُ عَلَى بَابِ الرَّجُلِ، فَهَوَّ يَغْتَسِلُ مِنْهَا فِي الْيَوْمِ وَاللَّيْلَةِ خَمْسَ مَرَّاتٍ، فَمَا عَسَى أَنْ يَبْقَى عَلَيْهِ مِنَ الدَّرَنِ؟ وَقَدْ عَرَفَ حَقَّهَا رِجَالٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ لَا تَشْغَلُهُمْ عَنْهَا زِينَةُ مَتَاعٍ، وَ لَا قُرَّةُ عَيْنٍ مِنْ وُلْدٍ وَ لَا مَالٍ. يَقُولُ اللَّهُ مُسْتَبْحَانَهُ: «رِجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَ لَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَ إِقَامِ

ص: ۲۳

۱- ۱. سوره نساء / ۱۰۳.

۲- ۲. سوره مدثر / ۴۳ و ۴۲.

الصَّلَاةِ وَ إِيْتَاءِ الزَّكَاةِ» (۱). وَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ نَصَبًا بِالصَّلَاةِ بَعْدَ التَّبَشِيرِ لَهُ بِالْجَنَّةِ، لِقَوْلِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ: «وَ أَمْرٌ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَ اضْطَبِرْ عَلَيْهَا» (۲)، فَكَانَ يَأْمُرُ بِهَا أَهْلَهُ وَ يَصْبِرُ عَلَيْهَا نَفْسَهُ. (۳)

«امر نماز را مراعات کنید و آنرا محافظت، و بسیار بجا آورید، و به وسیله آن به خدا نزدیک شوید زیرا نماز بر مؤمنین فریضه ای است نوشته، و وقت آن تعیین گردیده، آیا به پاسخ اهل دوزخ گوش نمی دهید، آنگاه که از آنها می پرسند: «چه چیز شما را گرفتار دوزخ ساخت؟ می گویند: از نماز گزاران نبودیم» و نماز گناهان را می ریزد، مانند ریختن برگ از درخت و رها می کند مانند رها کردن بندها از گردن چهارپایان. و رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز را به چشمه آب گرم تشبیه فرموده که بر در خانه مردی باشد و شبانه روزی پنج نوبت در آن شستشو کند، پس دیگر چرکی باقی نخواهد ماند. و حق نماز را مردانی از مؤمنین شناخته اند که آرایش کالای جهان و روشنی چشم از فرزند و دارایی آنان را از آن باز نمی دارد، خداوند سبحان می فرماید: «مردانی هستند که بازرگانی و خرید و فروش آنها را از یاد خدا و بجا آوردن نماز و دادن زکات غافل نمی گرداند». و رسول خدا صلی الله علیه و آله با اینکه به بهشت مژده داده شده بود، برای نماز خود را به رنج می افکند به جهت فرمان خداوند سبحان که فرمود: «اهل خود را به خواندن نماز امر کن و خود بر انجام آن شکیبا باش»، پس آن حضرت هم اهل خود را به نماز امر می فرمود و خود را به شکیبایی بر رنج آن وا می داشت.» (۴)

۲. امیرالمؤمنین علیه السلام در وصیت معروفی که به امام حسن و امام حسین علیهما السلام بعد از ضربت خوردن می کند باز امر نماز را یادآور می شود، یکی از فقرات این وصیت چنین است:

وَ اللَّهُ - اللَّهُ - فِي الصَّلَاةِ، فَإِنَّهَا عَمُودُ دِينِكُمْ. (۵)

خدا را، خدا را، در امر نماز از یاد نبرید، به درستی که نماز بهترین عبادت و ستون دین

ص: ۲۴

۱-۱. سوره نور / ۳۷.

۲-۲. سوره طه / ۱۳۲.

۳-۳. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۹، طبع صبحی صالح.

۴-۴. ترجمه به نقل از نهج البلاغه فیض الإسلام، ص ۶۳۷.

۵-۵. نهج البلاغه، نامه ۴۷.

۳. امیرالمؤمنین علیه السلام در پایان کتیبه ای به محمد بن ابی بکر هنگامی که او را به سمت فرمانداری مصر اعزام می دارد، چنین می فرماید:

صَلِّ الصَّلَاةَ لَوْ قَتَلَهَا الْمُؤَقَّتِ لَهَا، وَ لَمَّا تُعَجَّلُ وَقْتُهَا لِفِرَاقٍ، وَ لَمَّا تُؤَخَّرُهَا عَنْ وَقْتِهَا لِاسْتِغَالٍ. وَ اعْلَمْ أَنَّ كُلَّ شَيْءٍ مِنْ عَمَلِكَ تَبِعَ لِصَلَاتِكَ. (۱)

نماز را در وقتی که برای آن تعیین شده بجا آور و از جهت بیکاری آن را پیش از وقت بجا نیاور و به جهت کار داشتن آنرا از وقتش مگذران، و بدان هر چیز از عملت پیرو نماز تو است.

از نکاتی که در این فقره حائز اهمیت فراوان است، این است که مولا این قسمت را در پایان سفارشات خود به محمد قرار داده و از طرف دیگر نیز در پایان هر عملی را تابع نماز دانسته و این خود نکته بسیار مهمی است:

وَ اعْلَمْ أَنَّ كُلَّ شَيْءٍ مِنْ عَمَلِكَ تَبِعَ لِصَلَاتِكَ.

۴. امیرالمؤمنین علیه السلام در جایی دیگر نماز را وسیله و سبب تقرب و نزدیکی هر پرهیزکاری معرفی می کند: الصلاة قربان كل تقى. (۲)

۵. امام علیه السلام در سخن دیگری که حکمتهای بعضی از احکام شرعی را برمی شمارد، چنین می گوید: فرض الله الإیمان تطهیرا من الشرك و الصلاة تنزیها عن الکبر و... (۳)

خداوند ایمان را به جهت پاک کردن دلهای بندگانش از شرک و نماز را به جهت منزّه بودن از کبر و سرکشی واجب گردانید.

مرحوم آقا جمال خوانساری در شرح خود بر «غرر و درر آمدی» در ذیل عبارت «و الصلاة تنزیها عن الکبر» چنین می فرماید: «و فرض کرده نماز را برای پاکیزه گردانیدن از تکبر. مراد این است که تکبر و نخوت که جلی اکثر نفوس است به غایت

۱- ۱. نهج البلاغه، نامه ۲۷.

۲- ۲. نهج البلاغه، حکمت ۱۳۱.

۳- ۳. نهج البلاغه، حکمت ۲۵۲.

نکوهیده و مذموم است و این نیز نجاستی است از برای آنها، پس حق تعالی از برای پاکیزه گردانیدن مردم از آن فرض کرده برایشان نماز را که مشتمل است بر کمال فروتنی و خضوع و خشوع تا اینکه به سبب مداومت بر آن و گذاردن آن در هر روز و شب چندین مرتبه عادت کنند به خضوع و فروتنی و قلع و قمع این خصلت نکوهیده از ایشان شود.

و بودن آن (نماز) مشتمل بر کمال فروتنی و خضوع و خشوع ظاهر است، به اعتبار آنچه در آن است از ایستادن به خدمت و خم شدن و به خاک افتادن و آنچه گفته می شود در قرائت و اذکار از اقرار به عبودیت و ثنا و ستایش معبود و استعانت به او و مسئلت از او، چه همه آنها باعث رفع کبر و نخوت می شود در پرستش حق تعالی و بندگی او تعالی شأنه، و همچنین از برای کسی که او را بصیرتی باشد، سبب رفع کبر و نخوت نسبت به دیگران نیز می شود، زیرا چنین کسی هرگاه متذکر بندگی و عبودیت خود شود و اینکه او بنده خداوندی باشد که پروردگار همه عالمیان است، و نعمتهای همه از جانب او است و مستحق حمد و ستایش به غیر از او نیست و با وجود این در کمال و رحم و مهربانی با همه ایشانست، یقین متذکر این می شود که نخوت و تکبر او بر دیگری راهی ندارد، بلکه بسیار قبیح و رسواست و اگر آنرا در خود یابد سعی می کند در ازاله آن از خود» (۱).

۶. الصلاة تَسْتَنْزِلُ الرَّحْمَةَ (۲)

نماز فرود می آورد رحمت و آمرزش خدا را.

۷. الصلاة حِصْنُ الرَّحْمَنِ وَمُدْحَرَةُ الشَّيْطَانِ (۳)

نماز قلعه خدای بسیار مهربان است و آلت دور کردن شیطان، یعنی قلعه ای است که خدای عزوجل از برای نگاهداری بندگان قرار داده و شیطان را به آن از خود دور توان نمود.

ص: ۲۶

---

۱-۱. شرح فارسی غرر و درر آمدی، ۴/۴۴۹.

۲-۲. شرح فارسی غرر و درر آمدی ۲/۱۶۶.

۳-۳. شرح فارسی غرر و درر آمدی ۲/۱۶۶. ترجمه حدیث مأخوذ از آن شرح است.



نماز قلعه ای است از حمله های شیطان، یعنی قلعه و مکان محکمی است که نگاه دارد این کس را از حمله های شیطان.

۹. إِذَا قَامَ أَحَدُكُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَلْيُصَلِّ صَلَاةَ مُؤَدِّعٍ. (۲)

هرگاه بایستد احدی از شما به سوی نماز پس باید که نماز کند، نماز کسی که وداع کند.

یعنی باید که نماز هر کس از شما مانند نماز کسی باشد که وداع کند از نماز، یعنی داند که نماز آخر اوست و تا نماز دیگر نخواهد ماند پس چنان که او در آن نماز کمال رعایت حدود و آداب آن و از روی نهایت خضوع و خشوع می کند پس هر کس از شما باید که هر نمازی را چنین بکند، زیرا که نمازی که چنین نباشد اجر و ثواب آن ناقص است، با آنکه در هر نمازی احتمال این هست که نماز آخر این کس باشد و باقی نماند از برای نماز دیگر، پس رعایتی که در آن نماز می کند خوبست که در آن کند.

۱۰. لَوْ يَعْلَمُ الْمُصَلِّي مَا يَغْشَاهُ مِنَ الرَّحْمَةِ لَمَّا رَفَعَ رَأْسَهُ مِنَ السُّجُودِ. (۳)

اگر بداند نماز کننده آنچه را فرو می گیرد او را از رحمت هر آینه بر ندارد سر خود را از سجده، یعنی همواره مشغول به نماز باشد.

۱۱. مَا أَهَمَّنِي ذَنْبٌ أُهَلِّتُ فِيهِ حَتَّى أُصَلِّيَ رَكَعَتَيْنِ. (۴)

غمناک نمی سازد مرا گناهی که مهلت داده شوم در آن تا اینکه بگذارم دو رکعت نماز.

مراد این است که نماز کفاره گناهان می شود، پس کسی که گناهی بکند اگر این قدر مهلت یابد که بعد از آن دو رکعت نماز کند چندان غمناک نباشد، امید آنست که آن نماز کفاره آن شده باشد، اندوه زیاد بر گناهی باید که بعد از آن توفیق نماز نیابد.

ص: ۲۷

۱-۱. شرح فارسی غرر و درر آمدی، ۲/۱۶۶.

۲-۲. شرح فارسی غرر و درر آمدی، ۳/۱۳۳.

۳-۳. شرح فارسی غرر و درر آمدی، ۵/۱۱۶.

۴-۴. شرح فارسی غرر و درر آمدی، ۶/۹۷.

پوشیده نیست که نسبت دادن این معنی به خود بر فرض و تقدیر وقوع گناه‌یست از او مانند سایر رعیت، و لازم نیست که این معنی تحقق تواند یافت، با اینکه نسبت چیزی به خود در جایی که غرض نسبت به دیگران باشد در کلام عرب متعارف و شایع است.

۱۲. شیخ صدوق باسنادش از امیرالمؤمنین علیه السلام در حدیث اربعمأه نقل می کند که می فرمایند:

الْمُنْتَظِرُ وَقْتِ الصَّلَاةِ بَعْدَ الصَّلَاةِ مِنْ زُورِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، وَحَقٌّ عَلَى اللَّهِ أَنْ يُكْرِمَ زَائِرَهُ وَأَنْ يُعْطِيَهُ مَا سَأَلَ... (۱).

کسی که در انتظار رسیدن وقت نماز بعد از نماز دیگر باشد از زائرین خداوند است، و بر خداوند است که زائرش را گرامی بدارد و هر آنچه از او می خواهد به وی ببخشد و عنایت کند....

نتیجه گرفتن از این قسمت نیز به عهده خواننده تیزهوش و خوش فهم.

ص: ۲۸

از مطالب گذشته، فضیلت نماز آشکار می شود ولی جای این دارد که بحثی را به طور مستقل در این باب بگشاییم.

۱. قال الصادق علیه السلام: أَوَّلُ مَا يُحَاسِبُ بِهِ الْعَبْدُ الصَّلَاةَ فَإِذَا قَبِلَتْ، قَبِلَ سَائِرَ عَمَلِهِ، وَإِذَا رُدَّتْ عَلَيْهِ رُدَّ سَائِرَ عَمَلِهِ. (۱)

امام صادق علیه السلام می فرماید: اولین عملی که در روز قیامت از بنده خدا پرسیده می شود، نماز است اگر نماز قبول شود بقیه اعمال نیز قبول می شود و اگر نماز مورد پذیرش خداوند قرار نگیرد، بقیه اعمال نیز رد می گردد.

۲. قال أبو جعفر علیه السلام: مَا مِنْ عَبْدٍ مِنْ شِيعَتِنَا يَقُومُ إِلَى الصَّلَاةِ إِلَّا اُكْتَفَتْهُ بِعَدَدِ مَنْ خَالَفَهُ مَلَائِكَةٌ يُصَيِّمُونَ خَلْفَهُ وَيَدْعُونَ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ لَهُ حَتَّى يَفْرَغَ مِنْ صَلَاتِهِ. (۲)

امام صادق علیه السلام می فرماید: هیچ بندهای از شیعیان ما به نماز نمی ایستد مگر اینکه خداوند بر گرد او به تعداد کسانی که پشت سر او قرار دارند ملائکه ای را موظف می کند که برای او دعا کنند، و این دعا تا زمانی که شخص نماز گزار در حال نماز است، ادامه دارد.

۳. و روی بسند صحیح عن الصادق علیه السلام: صَلَاةُ فَرِيضَةٍ خَيْرٌ مِنْ عِشْرِينَ حَجَّةً، وَ حَجَّةً

ص: ۲۹

---

۱- ۱. الفقيه ۱/۲۰۸.

۲- ۲. الفقيه ۱/۲۰۹؛ ثواب الأعمال / ۵۹.

خَيْرٌ مِنْ بَيْتٍ مَمْلُوءٍ ذَهَبًا يَتَصَدَّقُ مِنْهُ حَتَّى يَفْنَى. (۱)

و به سند صحیح از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند: یک نماز واجب بهتر از بیست حج است و یک حج بهتر از خانه ای است پر از طلا که از آن صدقه بدهند تا تمام شود. (۲)

۴. و سَيَأَلُّ مَعَاوِيَةَ بْنَ وَهَبٍ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ أَفْضَلِ مَا يَتَقَرَّبُ بِهِ الْعِبَادُ إِلَى رَبِّهِمْ وَأَحَبِّ ذَلِكَ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ مَا هُوَ؟ فَقَالَ: مَا أَعْلَمُ شَيْئًا بَعِيدَ الْمَعْرِفَةِ أَفْضَلَ مِنْ هَذِهِ الصَّلَاةِ، أَلَا تَرَى أَنَّ الْعَبْدَ الصَّالِحَ عِيسَى بْنَ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «أَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ» (۳). (۴)

معاویه بن وهب از امام صادق علیه السلام در مورد بهترین امری که مردم به وسیله آن می توانند به پروردگارشان تقرب پیدا کنند، و بهترین اعمال نزد خداوند پرسش نمود، امام پاسخ دادند: من بعد از معرفت خدا هیچ عملی را از نماز بالاتر نمی شناسم آیا نمی بینی که بنده صالح خدا عیسی بن مریم گفت: «خدا مرا به نماز سفارش نموده است».

۵. و أتى رجلٌ رسولَ الله صلى الله عليه وآله فقال: أدع الله - أن يدخِلني الجنة، فقال له: أعني بكثره السجود. (۵)

مردی به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: خداوند را بخوان، مرا به داخل بهشت ببرد. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: مرا با سجده های فراوان یاری کن.

۶. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِنَّمَا مَثَلُ الصَّلَاةِ فِيكُمْ كَمَثَلِ السَّرِيِّ - وَهُوَ النَّهْرُ - عَلَى بَابٍ أَحَدِكُمْ يَخْرُجُ إِلَيْهِ فِي الْيَوْمِ وَاللَّيْلَةِ يَغْتَسِلُ مِنْهُ خَمْسَ مَرَّاتٍ، فَلَمْ يَبْقِ الدَّرَنُ مَعَ الْعَسَلِ خَمْسَ مَرَّاتٍ وَلَمْ يَبْقِ الذَّنْبُ مَعَ الصَّلَاةِ خَمْسَ مَرَّاتٍ. (۶)

رسول خدا صلوات الله علیه و علی آله فرمود: این است و جز این نیست که مثل نماز در میان شما همانند نهری است که بر در خانه یکی

ص: ۳۰

۱-۱. الفقيه ۱/۲۰۹؛ التهذيب ۲/۲۳۶، ح ۹۳۵.

۲-۲. در این مورد که چگونه نماز می تواند از حج افضل باشد رجوع کنید به بحار الأنوار ۱۸/۱۲ طبع حجری (۷۹/۲۲۸) از طبع حروفی در بیروت] [۳۳/۳۰ از طبع دیگری در بیروت].

۳-۳. سوره مریم، آیه ۳۱.

۴-۴. الکافی ۳/۲۶۴، ح ۱؛ الفقيه ۱/۲۱۰.

۵-۵. الفقيه، ۱/۲۱۰.

۶-۶. الفقيه، ۱/۲۱۱.

از شما باشد و در هر شبانه روز پنج مرتبه در آن خود را شستشو دهد، با این امر دیگر چرکی و کثافتی بر بدن او باقی نمی ماند و اگر کسی پنج مرتبه نماز بخواند، با این گونه نماز خواندن دیگر گناهی باقی نمی ماند.

۷. عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: مثل الصلاة مثل عمود الفسطاط، إذا ثبت العمود نفع الأطناب والأوتاد والغشاء، وإذا انكسر العمود لم ينفع طناب ولا وتد ولا غشاء. (۱)

امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کنند که فرمودند: نماز همانند ستون زیر خیمه است، اگر ستون پابرجا باشد ریسمانها و میخ ها و پارچه خیمه مفید خواهد بود و اگر ستون بشکند دیگر ریسمانی و میخی و پارچه ای مفید نخواهد بود.

این روایت از حیث سند معتبر است.

۸. عن أبي عبد الله عليه السلام قال: أحب الأعمال إلى الله الصلاة، وهي آخر وصايا الأنبياء عليهم السلام، فما أحسن الرجل يغتسل أو يتوضأ فيسبغ الوضوء ثم يتنحى حيث لا يراه أنيس فيشرف عليه وهو راكع أو ساجد، أن العبد إذا سجد فأطال السجود نادى إبليس: يا ويلاه أطاع وعصيت وسجد وأبى. (۲)

امام صادق علیه السلام می فرمایند: محبوبترین کارها در نزد خداوند نماز است، نماز آخرین سفارش پیامبران الهی است، چه زیبا و پسندیده است که مرد غسل می کند یا وضوی نیکویی می گیرد پس از آن به جایی می رود که کسی او را نبیند و در حالی که خداوند تعالی او را می بیند در حال رکوع یا سجود است. براستی بنده خدا وقتی سجده طولانی برود ابلیس فریاد می زند: ای وای خداوند را اطاعت کرد و مرا عصیان نمود، و در حالی که من (ابلیس) عصیان الهی نمودم و سجده نکردم.

لازم به تذکر است که سند این روایت صحیح است.

۹. عن أبي عبد الله عليه السلام قال: للمصلي ثلاث خصال: إذا قام في صلاته يتناثر البر من أعنان السماء إلى مفرق رأسه، و تحف به الملائكة من تحت قدميه إلى أعنان السماء، و ملك ينادي:

أيها المصلي لو تعلم من تناجى ما انفتلت. (۳)

ص: ۳۱

۱-۱. الكافي ۳/۲۶۶، ح ۹.

۲-۲. الكافي ۳/۲۶۴، ح ۲.

۳-۳. ثواب الأعمال ۵۷/، ح ۳.

امام صادق علیه السلام می فرمایند: نماز گزار سه ویژگی دارد: هر گاه به نماز ایستد نیکی و ثواب از فرق سرش تا نهایت آسمان پراکنده و منتشر می شود، و فرشتگان الهی وی را از زیر پایش تا نهایت آسمان فرا می گیرند و پوشش می دهند، و فرشته ای خطاب به وی بانگ برمی آورد: ای نماز گزار اگر بدانی با چه کسی سخن می گویی و راز و نیاز می کنی هرگز نمازت را به پایان نمی بردی!

سند این روایت نیز معتبر است.

و در پایان این قسمت حدیثی دیگر از امام صادق علیه السلام نقل می کنیم و با آن احادیث را در این زمینه خاتمه می دهیم.

۱۰. قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَنْ قَبَلَ اللَّهَ مِنْهُ صَلَاةً وَاحِدَةً لَمْ يُعَذَّبْهُ وَمَنْ قَبَلَ اللَّهَ لَهُ حَسَنَةً لَمْ يُعَذَّبْهُ. (۱)

امام صادق علیه السلام فرمودند، کسی که خداوند فقط یک نمازش را قبول کند، او را عذاب نخواهد کرد، و کسی که خداوند از او یک کار خوب را قبول کند او را نیز عذاب نخواهد کرد.

باید متذکر شوم که سند شیخ کلینی «ره» به این روایت معتبر است.

ص: ۳۲

چون متأسفانه استخفاف نماز یکی از صفات رایج در نزد بعضی از مسلمین است لذا جای آن دارد که در این زمینه بحثی شود:

سبک شمردن و کوچک قرار دادن نماز و بی توجهی نسبت به آن از گناهان است و در روایات در نهی از استخفاف نماز احادیث مختلفی وارد شده است، که چند نمونه ذکر می شود:

۱. عن أبي جعفر عليه السلام قال: لا تتهاون بصلاتك فإنَّ النبيَّ صلى الله عليه و آله قال عند موته: ليس مني من استخفَّ بصلاته، ليس مني من شرب مسكراً، لا يرد عليَّ الحوضَ لا والله. (۱)

امام باقر علیه السلام می فرماید: نماز را به سستی نگیر بدرستی که رسول خدا صلی الله علیه و آله هنگام رحلت فرمودند: از من نیست آن کسی که نمازش را سبک بشمارد و نسبت به آن بی اعتنایی کند، و از من نیست کسی که مست کننده ای را بنوشد، به خدا سوگند چنین اشخاصی بر سر حوض بر من وارد نمی شوند.

این روایت از حیث سند صحیح است.

۲. قال أبو عبد الله عليه السلام: و الله إنه ليأتي على الرجل خمسون سنة و ما قبل الله منه صلاةً واحدةً، فأى شيءٍ أشدُّ من هذا، و الله إنكم لتعرفون من جيرانكم و أصحابكم من لو كان يصلِّي

ص: ۳۳

لِيَعُضَّكُمْ مَاقِبَلَهَا مِنْهُ لَاسْتِخَافَهُ بِهَا، إِنَّ اللَّهَ لَا يُقْبِلُ إِلَّا الْحَسَنَ، فَكَيْفَ يَقْبَلُ بِهِ مَا يَسْتَخْفُ بِهِ. (۱)

امام صادق علیه السلام فرمودند: قسم به خدا بر یک نفر پنجاه سال می گذرد و خداوند حتی یک نماز او را قبول نمی کند، چه چیزی از این بدتر است، قسم به خدا شما از همسایگان و دوستانتان کسانی را می شناسید که اگر برای بعضی از شما نماز می خواندند نمی پذیرفتید به خاطر اینکه آن را سبک می شماردند و بی توجه برگزار می کنند. آنگاه خداوندی که جز امور خوب را نمی پذیرد، چگونه نمازی را قبول کند که به آن استخفاف شده است و آنرا را کوچک شمرده اند.

سند روایت صحیح است.

۳. عن أبي بصير قال: دخلتُ على أمِّ حميدة أُعزِّيها بأبي عبد الله عليه السلام فبكتُ و بكيتُ لِبِكائِها، ثم قالت: يا أبا محمد، لو رأيتُ أبا عبد الله عليه السلام عند الموت لرأيتُ عَجبا، فتح عينيهِ ثم قال: إجمَعوا كلَّ مَنْ بيني و بينه قرابه، قالت: فما تركنا أحداً إلَّا جمعناه، فنظر إليهم ثم قال: إِنَّ شفاعتنا لاتنال مستخفاً بالصلاه. (۲)

ابی بصیر نقل می کند که برای تعزیت گفتن امام صادق علیه السلام نزد ام حمیده بانوی ایشان رفتم، او گریه کرد و من نیز گریستم، سپس گفت: ای ابی بصیر، اگر امام صادق علیه السلام را در هنگام رحمت می دیدی، هر آینه امر عجیبی را مشاهده می نمودی، امام چشمانش را گشود و فرمود: هر کس بین من و او قرابتی است را حاضر کنید، بعد از اینکه ما تمام اقوام را جمع نمودیم امام رو به آنها کرد و فرمود: شفاعت ما به کسانی که نماز خود را سبک بشمارند نمی رسد.

سند این روایت موثق است.

۴. عن أبي عبد الله عليه السلام قال: الصلاة و كلُّ بها ملكٌ ليس له عمل غيرها، فإذا فرغ منها قبضها ثم صعد بها، فإن كانت ممّا تقبل قبيلت، و إن كانت ممّا لاتقبل، قيل له: ردها على عبدی، فينزل بها حتّى يضرب بها وجهه، ثم يقول: أف لك، لا يزال لك عمل يعينی. (۳)

ص: ۳۴

۱- ۱. وسائل الشیعه ۴/۲۴، ح ۲.

۲- ۲. وسائل الشیعه ۴/۲۶، ح ۱۱.

۳- ۳. وسائل الشیعه ۴/۲۶، ح ۹.



امام صادق علیه السلام فرمودند: فرشته ای مختص نماز و متصدی امر آن است به گونه ای که هیچ کار دیگری ندارد. پس هرگاه نمازگزار آن را به پایان می برد، او نماز را دریافت می کند و به طرف آسمان بالا می برد، پس اگر نماز به گونه ای است که قبول و پذیرفته می شود، به درگاه الهی مقبول می افتد، و اگر به گونه ای آن را برپا داشته است که مورد قبول الهی قرار نگیرد به فرشته گفته می شود: این نماز مردود شده [به جهت استخفاف یا غیر آن] را به بنده من برگردان، پس فرشته با نماز مردودی به زمین برمی گردد و چنین نمازی را به صورت او می زند و به او می گوید: اف بر تو، برای تو هیچ عملی وجود ندارد که به من یاری رساند.

سند این روایت نیز صحیح است.

۵. قال رسول الله صلى الله عليه و آله : لكل شيء وجه، و وجه دينكم الصلاة، فلا يمشين أحدكم وجه دینه، و لكل شيء أنف و أنف الصلاة التكبير. (۱)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: برای هر چیزی روی و صورتی است، و صورت و روی دین شما نماز است، پس مراقب باشید کسی از شما این صورت را نیالاید، و بر هر چیزی یک مجرای تنفسی و بینی [شاید مراد مرکز و اساسی باشد] و این معنی در مورد نماز تکبیر است.

در فرض اعتبار سهل بن زیاد سند روایت معتبر خواهد بود.

روایات در این مورد متعدد است، به ذکر همین مقدار اکتفاء می شود. در خانه اگر کس است یک حرف بس است.

ص: ۳۵

## ترک نماز:

اگر کسی نماز را ترک کند و معتقد باشد این کار جایز است، به عبارت دیگر نماز را ترک کند، در حالی که نماز را جزء دین نداند و آگاه باشد که این معنا به انکار خدا یا رسول خدا صلی الله علیه و آله منجر خواهد شد کافر است و احکام مرتد در مورد او قابل اجرا می باشد.

اما اگر نماز را ترک کند، در حالی که معتقد به جواز ترک آن نیست، باز در روایات کافر خوانده شده است، پس در هر صورت کسی که نماز را ترک می کند چه معتقد به جواز ترک آن باشد و چه نباشد کافر است اما، در صورت اول احکام مرتد در مورد او قابل اجرا است، در صورت دوم احکام مرتد در مورد او جاری نمی گردد و کفرش معنوی است. (۱)

ص: ۳۶

---

۱- ۱. قال العلامة المجلسی فی البحار بعد ذکر أحادیث هذا الباب: «اعلم إنَّ تارك الصلاة مستحلًا كافر إجماعًا كما ذكره فی المنتهی (۱۲۴-۷/۱۲۴)، ثم قال: «و لو تركها معتقدا لوجبها لم يكفر و إن استحقَّ القتل بعد ترك ثلاث صلوات و التعزیر فیهنَّ و قال أحمد فی روايه: «تقتل لا حدا بل لكفره»»، ثم قال [العلامة]: «و لا يقتل عندنا فی أوّل مرّه و لا إذا ترك الصلاة و لم يعزّر و إنّما يجب القتل إذا تركها مرّه فعزّر ثم تركها ثانيه فعزّر ثم تركها ثالثه فعزّر فإذا تركها رابعه فإنّه يقتل و إن تاب، و قال بعض الجمهور: يقتل بأوّل مره» إنتهى. و حمل تلك الأخبار على الاستحلال بعيد، إذ لا فرق حينئذ بين ترك الصلاة و فعل الزنا، بل الظاهر أنّه محمول على أحد معانى الكفر التى مضت فى كتاب الإيمان و الكفر و هو مقابل للإيمان الذى يطلق على يقين لا يصدر معه على المؤمن ترك الفرائض و فعل الكبائر بدون داع قوى، و هذا الكفر لا يترتب عليه وجوب القتل و لا النجاسه و لا استحقاق خلود النار، بل استحقاق الحدّ و التعزیر فى الدنيا و العقوبه الشديده فى الآخره و...» (بحار الأنوار ۱۸/۸ طبع حجرى، ۷۹/۲۱۵ طبع حروفى بيروت، ۳۳/۲۱ طبع حروفى ديگرى در بيروت).

علیٰ حَالِ لِسَانِ أَحَادِيثِ دَرِ مَوْرِدِ تَرْكِ كُنْنِدِهٖ نَمَازِ چِنینِ اسْتِ:

۱. قال رسول الله صلى الله عليه وآله: ما بين الكفر والإيمان إلّا ترك الصلاة. (۱)

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: در بین کفر و ایمان هیچ واسطه و انتقال دهنده ای وجود ندارد مگر ترک نماز. سند روایت صحیح است.

۲. قال رسول الله صلى الله عليه وآله: ما بين المسلم وبين أن يكفر إلّا ترك الصلاة الفريضة متعمداً أو يتهاون بها فلا يصلّيها. (۲)

رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: بین مسلمان و اینکه کافر شود نیست مگر ترک عمدی نماز واجب، که در این صورت کافر می شود. یا اینکه سستی در امر نمازش کند و آن را بجای نیاورد باز کافر (معنوی) می شود. سند روایت صحیح است.

۳. عن أبي عبد الله عليه السلام - في حديث الكبائر - قال: إن تارك الصلاة كافر. (۳)

امام صادق علیه السلام - در شمردن گناهان کبیره - فرمودند: کسی که نماز را ترک کند کافر است. سند روایت صحیح است.

۴. عن أبي عبد الله عليه السلام قال: جاء رجلٌ إلى النبي صلى الله عليه وآله فقال: يا رسول الله أوصني، فقال: لاتدع الصلاة متعمداً، قال: مَنْ تركها متعمداً فقد برئت منه مله الإسلام. (۴)

امام صادق علیه السلام می فرماید: مردی خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رسید و گفت مرا وصیت کنید، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: نماز را از روی عمد ترک نکن، هر کس عمداً آنرا ترک کند دین اسلام از وی جدا شده است. در فرض اعتبار سهل بن زیاد سند روایت حسن است.

در روایات علت اینکه تارک الصلاة کافر نامیده شده، چنین بیان شده است:

۵. سئل أبو عبد الله عليه السلام: ما بال الزاني لا نسميه كافرا و ما الحجّاه في ذلك؟ فقال: لأنّ الزاني و ما أشبهه إنّما يفعل ذلك لمكان الشهوه، لأنّها تغلبه و تارك الصلاة

ص: ۳۷

٢-٢. وسائل الشيعة ٤/٤٢، ح ٦.

٣-٣. وسائل الشيعة ٤/٤٢، ح ٤.

٤-٤. وسائل الشيعة ٤/٤٢، ح ٥.

لا يتركها إلّا إستخفافاً بها، و ذلك لأنك لاتجد الزانى يأتى المرأه إلّا و هو مستلذّ لإتيانه إياها، قاصدا إليها، و كلّ من ترك الصلاة قاصدا لتركها فليس يكون قصده لتركها اللذّه، فإذا نفيت اللذّه وقع الاستخفاف و إذا وقع الاستخفاف وقع الكفر. (1)

از امام صادق عليه السلام سؤال شد: چرا زناکار را کافر نخوانده اند، ولی ترک کننده نماز را کافر نامیده اند؟ امام فرمودند: به خاطر اینکه زناکار و آنچه شبیه به آن است، گناه را انجام می دهد به خاطر اینکه شهوت او را به طرف آن می کشد و شهوت بر گناهکار غلبه می کند و او مرتکب زنا و نظائر آن می شود، در حالی که کسی که نماز را ترک می کند، آنرا ترک نمی کند، مگر به جهت استخفاف به آن، و این به خاطر آن است که هیچ زناکاری نیست، مگر اینکه از فعل خود لذت می برد، در حالی که کسی که نماز را ترک می کند، از ترک آن هیچ لذتی نمی برد، هنگامی که لذت بر طرف شد، بناچار استخفاف به جای آن می نشیند و هنگامی که استخفاف آمد کفر نیز خواهد آمد.

سند این روایت معتبر بلکه صحیح است.

به دلیل مذکور در حدیث فوق، ترک کننده نماز کافر نامیده شده است و در واقع کسی که عبادت خدای خویش را متعمدا ترک کند سزاوار چنین نامی نیز هست.

ص: ۳۸

بعد از این بحث کلی و اجمالی در مورد نماز، لازم است که وارد بر اجزای نماز شویم و هریک از آنها را جداگانه مورد بحث قرار دهیم، البته همان گونه که بر خواننده تیزهوش پنهان نیست، سخن از مسائل فقهی نماز نیست، آن چنان که فقهای عظام - أعلی الله کلماتهم و کثر الله أمثالهم - در طی کتب فقهی خود مرقوم فرموده اند، بلکه آن مقدار که دانش و فرصت اجازه دهد، بحث مختصری در مورد بعضی از معانی اجزاء نماز نمی نمایم:



بعد از اینکه نماز گزار، مطهر شد از جمیع احداث و اخبث ظاهری و باطنی، و در مقابل خدای خود ایستاد، بنا بر قول فقهاء، استحباب مؤکد در بجا آوردن اذان و اقامه است، کیفیت بجا آوردن اذان و اقامه در جای خود مسطور است و متعرض آن نمی شوم.

در کیفیت و چگونگی تعلیم اذان به رسول الله صلی الله علیه و آله بین عامه و خاصه اختلاف است که این دفتر گنجایش طرح آنرا همانند دیگر اختلافات ندارد.

اذان و اقامه، شامل بزرگداشت خداوند و شهادت به یکتایی او و رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامت امیرالمؤمنین علی علیه السلام (استحباباً) و... است، و نهایتاً یک زمینه چینی و آمادگی قلبی برای نماز گزار است، که بدین وسیله، آمادگی به نماز ایستادن را در خود یا دیگران ایجاد کند.

در روایات وارده برای مؤذنین ثوابهای مخصوصی ذکر می شود، که برای نمونه چند مورد نقل می کنم:

رُوی: أَنَّ مَنْ صَلَّى بِأَذَانٍ وَ إِقَامَةٍ صَلَّى خَلْفَهُ صَفَانِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ، وَ مَنْ صَلَّى بِإِقَامَةٍ بغيرِ أَذَانٍ صَلَّى خَلْفَهُ صَفٌّ وَاحِدٌ، وَ حَدُّ الصَّفِّ مَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ. (۱)

ص: ۴۱



روایت شده است، کسی که با اذان و اقامه، نماز خود را به پای دارد، پشت سر او دو صف از ملائکه به نماز می ایستند و اگر فقط اقامه گوید فقط پشت سر او یک صف به نماز می ایستند و حد این صفوف مابین مشرق و مغرب است.

و شاید همین امر معنای این روایت باشد که: «المؤمن وحده، جماعه»<sup>(۱)</sup> مؤمن به تنهایی جماعت است.

روایت دیگری در همین زمینه:

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: مَنْ أَدَّنَ فِي مِصْرٍ مِنْ أَمْصَارِ الْمُسْلِمِينَ سَنَهُ وَجِبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ. (۲)

کسی که در یکی از کشورهای اسلامی یک سال اذان گوید، بهشت بر او واجب می شود.

روایات در این زمینه فراوان است، طالبان را به روایت مفصلی رجوع می دهم که بلال مؤذن پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می کند و مرحوم شیخ صدوق قدس سره آن را در «من لا يحضره الفقيه» ضبط نموده است. (۳)

و اما در تفسیر معنای اذان و اقامه نیز روایاتی ذکر شده، یکی از آنها روایت شیخ صدوق رحمه الله در کتاب «التوحيد» است، می فرماید:

حدثنا أحمد بن محمد بن عبد الرحمن المروزي الحاكم المقرئ، قال: حدثنا أبو عمرو محمد بن جعفر المقرئ الجرجاني قال: حدثنا أبو بكر محمد بن الحسن الموصلي ببغداد، قال: حدثنا محمد بن عاصم الطريفي، قال: حدثنا أبو يزيد عياش بن يزيد بن الحسن بن علي الكحال مولى زيد بن علي، قال: أخبرني أبي يزيد بن الحسن، قال: حدثني موسى بن جعفر، عن أبيه جعفر بن محمد، عن أبيه محمد بن علي عن أبيه علي بن الحسين، عن أبيه الحسين بن علي بن أبي طالب عليهم السلام، قال: كُنَّا جُلُوسًا فِي الْمَسْجِدِ إِذَا صَعِدَ الْمُؤَذِّنُ الْمَنَارَةَ فَقَالَ: «اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ»، فَبَكَى أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَبَكَيْنَا بِكَائِهِ، فَلَمَّا فَرَغَ الْمُؤَذِّنُ قَالَ: أَتَدْرُونَ مَا يَقُولُ الْمُؤَذِّنُ؟! قُلْنَا: اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَوَصِيِّهِ أَعْلَمُ، فَقَالَ: لَوْ تَعْلَمُونَ مَا يَقُولُ لَضَحَكْتُمْ قَلِيلًا وَلَبَكَيْتُمْ

ص: ۴۲

---

۱-۱. الكافي ۳/۳۷۱، ح ۲؛ الفقيه ۱/۳۷۶، ح ۱۰۹۶؛ التهذيب ۳/۲۶۵، ح ۶۹؛ الخصال ۲/۵۸۴، ذیل ح ۱۰.

۲-۲. الفقيه ۱/۲۸۵.

۳-۳. الفقيه، ۱/۲۹۲.

كثيرا، فلقوله: «الله أكبر» معانٍ كثيرة:

منها: أن قول المؤذن: «الله أكبر» يقع على قِدمه و أزلّيته و أبديّته و علمه و قوّته و قدرته و حلمه و كرمه و جوده و عطائه و كبريائه، فإذا قال المؤذن «الله أكبر» فإنّه يقول: الله العزى له الخلق و الأمر، و بمشيّته كان الخلق، و منه كان كلّ شىءٍ للخلق، و إليه يرجع الخلق، و هو الأوّل قبل كلّ شىءٍ لم يزل، و الآخر بعد كلّ شىءٍ لا يزال، و الظاهر فوق كلّ شىءٍ لا يدرك، و الباطن دون كلّ شىءٍ لا يحدّ، فهو الباقي و كلّ شىءٍ دونه فإنّ.

و المعنى الثّانى «الله أكبر» أى العليم الخبير عَلم ما كان و ما يكون قبل أن يكون.

و الثّالث «الله أكبر» أى القادر على كلّ شىءٍ، يَمْدِرُ على ما يشاء، القويّ لقدرته، المقتدر على خلقه، القويّ لذاته، قدرته قائمه على الأشياء كلّها، إذا قضى أمرا فإنّما يقول له: كن فيكون.

و الرّابع «الله أكبر» على معنى حلمه و كرمه يحلم كأنه لا يعلم و يصفح كأنه لا يرى و يستر كأنه لا يعصى، لا يعجل بالعقوبه كرما و صَفْحًا و حِلْمًا.

و الوجه الآخر فى معنى «الله أكبر» أى الجواد جزيل العطاء كريم الفِعال، و الوجه الآخر «الله أكبر» فيه نفي كفيّته كأنه يقول: الله أجلّ من أن يُدرك الواصفون قدر صفته التى هو موصوف بها و إنّما يصفه الواصفون على قدرهم لا على قدر عظّمته و جلاله، تعالى الله عن أن يُدرك الواصفون صفته علوا كبيرا.

و الوجه الآخر «الله أكبر» كأنه يقول: الله أعلى و أجلّ و هو الغنى عن عباده لاحاجه به إلى أعمال خلقه.

و أمّا قوله: «أشهد أن لا إله إلاّ الله» فإعلام بأنّ الشّهاده لا تجوز إلّا بمعرفة من القلب، كأنه يقول: اعلم أنّه لا معبود إلّا الله عزّوجلّ و أنّ كلّ معبود باطل سوى الله عزّوجلّ و أقر بلسانى بما فى قلبى من العلم بأنّه لا إله إلاّ الله، و أشهد أنّه لا ملجأ من الله إلاّ إليه و لا منجى من شرّ كلّ ذى شرّ و فتنه كلّ ذى فتنه إلاّ بالله.

و فى المره الثّانية «أشهد أن لا إله إلاّ الله» معناه أشهد أن لا هادى إلاّ الله، و لا دليل لى إلاّ الله، و أشهد الله - بأنّى أشهد أن لا إله إلاّ الله، و أشهد سكّان السّموات و سكّان الأرضين و ما فيهنّ من

الملائكة والناس أجمعين، وما فيهنّ من الجبال والأشجار والدوابّ والوحوش وكلّ رطبٍ ويابسٍ بأنىّ أشهد أن لا خالق إلّا الله، ولا رازق ولا معبود ولا ضارّ ولا نافع ولا قابض ولا باسط ولا مُعطى ولا مانع ولا دافع ولا ناصح ولا كافى ولا شافى ولا مقدّم ولا مؤخّر إلّا الله، له الخلق والأمر وبيده الخير كلّ، تبارك الله ربّ العالمين.

وأما قوله: «أشهد أنّ محمداً رسول الله» يقول: أشهد الله أنّى أشهد أن لا إله إلّا هو، وأنّ محمداً عبده ورسوله ونبّيه وصبّيه و نجيّه أرسله إلى كافّة الناس أجمعين بالهدى ودين الحقّ ليظهره على الدّين كلّ ولو كره المشركون، وأشهد منّ فى السّموات والأرض من النّبّيين والمرسلين والملائكة والناس أجمعين أنّى أشهد أنّ محمداً صلى الله عليه وآله سيّد الأوّلين والآخريّن.

وفى المرّة الثّانية «أشهد أنّ محمداً رسول الله» يقول: أشهد أن لا حاجة لأحدٍ إلى أحدٍ إلّا إلى الله الواحد القهار مفتقره إليه سبحانه (1) وأنّه الغنى عن عباده والخلاتق أجمعين، وأنّه أرسل محمداً إلى الناس بشيراً ونذيراً وداعياً إلى الله بإذنه وسراجاً منيراً، فمن أنكره وجحدته ولم يؤمن به أدخله الله عزّوجلّ نار جهنّم خالدًا مخلدًا لا ينفك عنها أبداً.

وأما قوله: «حىّ على الصّلاه» أى هلمّوا إلى خير أعمالكم ودعوه ربّكم، و سارعوا إلى مغفره من ربّكم وإطفاء ناركم الّتى أوقدتموها على ظهوركم، وفكّايك رقابكم الّتى رهتتموها بذنوبكم ليكفّر الله عنكم سيئاتكم، ويغفر لكم ذنوبكم، ويبدّل سيئاتكم حسنات، فإنّه ملك كريم ذو الفضل العظيم، وقد أذن لنا معاشر المسلمين بالدّخول فى خدمته والتّقدّم إلى بين يديه.

وفى المرّة الثّانية «حىّ على الصّلاه» أى قوموا إلى مناجاه ربّكم وعرض حاجاتكم على ربّكم وتوسّلوا إليه بكلامه وتشفّعوا به وأكثروا الذّكر والقنوت والرّكوع والسّجود والخضوع والخشوع، و ارفعوا إليه حوائجكم فقد أذن لنا فى ذلك.

وأما قوله: «حىّ على الفلاح» فإنّه يقول: أقبلوا إلى بقاءٍ لافناءٍ معه ونجاهٍ لا هلاكٍ معها، و

ص: ٤٤

---

١ - ١. قوله: مفتقره بالنصب حال من حاجه باعتبار ذبيها، أو بالرفع خبر لمبتدء محذوف أى كلّ نفس، وليس فى النسخ المخطوطه عند مصحح الكتاب «مفتقره إليه سبحانه وانه».

تعالوا ألى حياه لا موت معها، و إلى نعيم لا نفاذ له، و إلى مُلك لا زوال عنه، و إلى سرور لا حزن معه، و إلى أنس لا وحشه معه، و إلى نور لا ظلمه معه و إلى سعه لا ضيق معها، و إلى بهجه لا انقطاع لها، و إلى غنى لا فافه معه، و إلى صحه لا سقم معها، و إلى عز لا ذل معه، و إلى قوه لا ضعف معها، و إلى كرامه يا لها من كرامه، و عجلوا إلى سرور الدنيا و العقبى و نجاه الآخره و الأولى.

و فى المره الثانيه «حى على الفلاح» فإنه يقول: سابقوا إلى ما دعوتكم إليه، و إلى جزيل الكرامه و عظيم المنه و سني التعمه و الفوز العظيم و نعيم الأبد فى جوار محمد صلى الله عليه و آله فى مقعد صدق عند مليك مقتدر.

و أما قوله: «الله أكبر» فإنه يقول: الله أعلى و أجل من أن يعلم أحد من خلقه ما عنده من الكرامه لعبد أجابه و أطاعه و أطاع و لاه أمره و عرفه و عبده و اشتغل به و بذكره و أحببه و أنس به و اطمأن إليه و وثق به و خافه و رجاه و اشتاق إليه و وافقه فى حكمه و قضائه و رضى به.

و فى المره الثانيه «الله أكبر» فإنه يقول: الله أكبر و أعلى و أجل من أن يعلم أحد مبلغ كرامته لأوليائه و عقوبته لأعدائه، و مبلغ عفوه و غفرانه و نعمته لمن أجابه و أجاب رسوله، و مبلغ عذابه و نكاله و هوانه لمن أنكره و جحده.

و أمّا قوله: «لا إله إلا الله» معناه: لله الحجه البالغه عليهم بالرسل و الرساله و البيان و الدعوه و هو أجل من أن يكون لأحد منهم عليه حجه، فمن أجابه فله النور و الكرامه و من أنكره فإن الله غنى عن العالمين، و هو أسرع الحاسبين.

و معنى «قد قامت الصلاه» فى الإقامه أى حان وقت الزياره و المناجاه و قضاء الحوائج و درك المنى، و الوصول إلى الله عزوجل، و إلى كرامته و غفرانه و عفوه و رضوانه.

قال الشيخ الصدوق: إنما ترك الزاوى لهذا الحديث ذكر «حى على خير العمل» للتقيه. (1)

امام موسى بن جعفر عليه السلام از قول جدشان امام حسين عليه السلام چنين نقل مى کنند: در مسجد نشسته بوديم كه مؤذن بر مناره رفت و شروع به اذان كرد و گفت: الله اكبر الله اكبر، صداى مؤذن كه

ص: ۴۵

بلند شد پدرم امیرالمؤمنین علیه السلام گریست و ما نیز با گریه او گریستیم، هنگامی که مؤذن، اذان را تمام کرد، امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: آیا می دانید مؤذن چه می گوید؟ پاسخ دادیم، خدا و رسول و جانشین وی داناترند، آنگاه امام فرمود: اگر می دانستید آنچه را که می گوید هر آینه کم می خندیدید و بسیار می گریستید، برای الله اکبر معانی فراوانی وجود دارد:

از این معانی است سخن مؤذن که می گوید الله اکبر، واقع می شود بر قدام خدا و ازلیتش و ابدیتش و علمش و قوتش و قدرتش و حلمش و کرمش و جودش و عطائش و عظمتش، و هنگامی که مؤذن می گوید الله اکبر، بدرستی که او چنین می گوید: خدا است آن پروردگاری که عالم خلق و امر در دست او است و با مشیتش آفرید و همه چیز برای آفریده‌هایش قرار داد و آفریده‌ها بسوی او باز می گردند، او اول است قبل از هر چیز، و ابدی است. و آخری است بعد از هر چیز، از بین نمی رود و از همه اشیاء ظاهرتر است ولی به ادراک محدود ما در نمی آید، و باطن اشیاء است که حد بر نمی دارد، پس او باقی است و غیر از او همه چیز نابود شدنی است.

و معنای دوم الله اکبر این است که خدا دانا و آگاه است، می داند آنچه بود و آنچه خواهد بود، قبل از اینکه واقع شود.

و معنای سوم الله اکبر یعنی خدا قادر است بر هر امری، قدرت او به هر چه که بخواهد تعلق می گیرد و در قدرتش قوی است، و بر خلقش نیز همچین، و هنگامی که امری را حکم کند، همین که بگوید «باش» به وجود می آید.

و معنای الله اکبر چهارم اشاره به حلم و کرم او دارد، خدا صبر می کند گویا نمی داند و چشم می پوشد گویا نمی بیند و پنهان می کند گویا عصیان نمی شود، و به خاطر کرم و حلم و چشم پوشیش در عذاب عجله نمی کند.

و معنای دیگری که برای الله اکبر وجود دارد، اشاره به بخشش و جود و کریم بودن او دارد.

و معنای دیگری که برای الله اکبر وجود دارد، اشاره به نفی کیفیت از خدا است. گویا مؤذن می گوید: خداوند برتر است از اینکه، وصف کننده‌ها او را به قدر و اندازه صفتش درک کنند، بلکه او را وصف می کنند، وصف کنندگان به اندازه

فهم و ادراک خودشان، نه به اندازه عظمت و جلال او، خداوند منزّه است که وصف کنندگان صفت او را درک کنند.

و وجه دیگری که در معنای الله اکبر وجود دارد، گویا چنین است که می گوید: خداوند برتر و بالاتر است و او بی نیاز از بندگانش است و هیچ نیازی به اعمال بندگانش ندارد.

و اما معنای سخن مؤذن که می گوید: أشهد أن لا إله إلا الله اعلام است به اینکه شهادت جایز نیست مگر اینکه با معرفت قلبی همراه باشد، گویا مؤذن چنین می گوید: بدان، هیچ معبودی جز الله وجود ندارد و هر معبودی غیر از او باطل است و اقرار می کنم با زبانم بدان چه که در قلب دارم از دانش به اینکه هیچ خدایی جز الله وجود ندارد، و گواهی می دهم که هیچ پناهگاهی از خدا جز به سوی او وجود ندارد، و از شر هیچ صاحب شری و از فتنه هیچ فتنه گری نمی توان رهایی یافت مگر به وسیله خدا.

و بار دوم که مؤذن می گوید: أشهد أن لا إله إلا الله، معنایش این است که گواهی می دهم، هیچ هدایت کننده و راهنمایی جز خدا وجود ندارد و خدا را شاهد می گیرم به اینکه من شهادت دادم به یگانگی خداوند و تمام ساکنان آسمانها و زمینها و آنچه در آنهاست از فرشتگان و مردم و کوهها و درختان و چهارپایان، وحوش و هر تر و خشکی را نیز شاهد می گیرم به اینکه من شهادت و گواهی دادم که هیچ آفریدگاری جز الله وجود ندارد، و هیچ روزی دهنده ای و معبودی و زیان رساننده ای و نفع رساننده ای و قبض کننده ای و بسط دهنده ای و اعطاء کننده ای و مانعی و دافعی و ناصحی و کفایت کننده ای و شفا دهنده ای و مقدّمی و مؤخری وجود ندارد مگر الله. و برای او است دو عالم خلق و امر و تمام خیر در دست او است، منزّه و برتر است پروردگار جهانیان.

و اما سخن مؤذن که می گوید: أشهد أن محمداً رسول الله معنایش چنین است که: خدا را گواه می گیرم و شهادت می دهم که هیچ خدایی جز الله وجود ندارد و اینکه محمد صلی الله علیه و آله بنده و پیامبر و رسول و انتخاب شده و برگزیده شده او است، او را برای همه مردم با هدایت فرستاده است تا دین حق او بر بقیه ادیان پیروز شود، هر چند که ممکن است مشرکین از این امر خوششان نیاید، و همه آنچه که در آسمانها و زمین هستند و همچنین تمام پیامبران و رسولان و فرشتگان و مردمان را گواه

می گیرم که من شهادت می دهم که محمد صلی الله علیه و آله بزرگ و آقای اولین و آخرین است.

و برای بار دوم که مؤذن می گوید: أشهد أن محمدًا رسول الله معنایش چنین است که: گواهی می دهم که هیچ کس به دیگری نیازمند نیست، مگر خدا که همه به او نیازمند هستند و او از همه بندگان و مخلوقاتش بی نیاز است و بدرستی که او محمد صلی الله علیه و آله را بشارت دهنده و بیم دهنده و دعوت کننده ای بسوی خدا و مشعلی فروزان فرستاده است، پس هر کس که او را انکار کند و به او ایمان نیاورد، خداوند او را در آتش جهنم داخل می کند و در آن جاودان است و هرگز از آن جدا نمی شود.

و اما سخن مؤذن که می گوید: حیّ علی الصلاه یعنی بشتابید بسوی بهترین اعمالتان و دعوت پروردگارتان و سرعت گیرید بسوی مغفرت پروردگارتان و خاموش کردن آتش که بر پشتتان برافروخته اید و آزادی گردنهایتان که به وسیله گناهان دربند شده، تا خداوند بدیهای شما را بزدايد و گناهانتان را ببخشد و بدیهای شما را تبدیل به نیکی کند بدرستی که خداوند فرمانروای است بخشنده و دارای بخشش بزرگ، و به تحقیق خداوند به ما مسلمین اجازه داده است که در خدمتش داخل شویم و به خاطرش بایستیم.

و برای بار دوم حیّ علی الصلاه، گویا مؤذن می گوید: بپاخیزید بسوی مناجات پروردگارتان و بیان کردن حاجاتتان بر پروردگارتان و توسل پیدا کنید به پروردگار به وسیله کلام او، و کلام او را شفیع قرار دهید، و ذکر و قنوت و خضوع و خشوعتان را افزایش دهید و نیازهایتان را با او در میان گذارید، بدرستی که او در این امر به ما اجازه داده است.

اما کلام مؤذن که می گوید حیّ علی الفلاح گویا چنین می گوید: بشتابید بسوی بقایی که نابودی با آن نیست و نجاتی که هلاکت را توأم ندارد و بیابید بسوی حیاتی که مرگی را بدنبال ندارد و بسوی نعمتی که پایانی ندارد و فرمانروایی که زوالی ندارد و سُرورری که حزنی ندارد و انسی که وحشتی ندارد و نوری که ظلمتی ندارد و وسعتی که ضیعی ندارد و شادی که انقطاعی ندارد و بی نیازی که درماندگی ندارد و صحتی که بیماری ندارد، و عزتی که ذلت ندارد، و قوتی که ضعف ندارد، و کرامتی در پی کرامتی دیگر و بشتابید بسوی شادی دنیا و آخرت و نجات آن دو.

و بار دیگر که مؤذن می گوید: حَيَّ عَلَى الْفَلَاحِ اعلام می دارد که: بشتابید بسوی آنچه که بدان فراخوانده شدید و بسوی کرامت بی حد و منت فراوان و نعمت بی پایان و رستگاری بزرگ، نعمت ابدی در همسایگی رسول خدا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله «فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر».

و اما مؤذن که می گوید: الله اکبر یعنی خدا برتر و بالا-تر است از اینکه بنده او بداند، آنچه که در نزد او است از کرامت و ارزش برای بنده ای که به فرمانش گردن می نهد و او را اطاعت می کند و والیان امر او را پیروی می نماید و او را می شناسد و عبادت می کند و به او مشغول است و به یاد او، و او را دوست می دارد و با او انس گرفته است و به او اطمینان و اعتماد نموده است، و از او وحشت دارد و به او امیدوار است و بسوی او اشتیاق دارد و در فرمان و قضای الهی موافق و راضی است.

و بار دوم که مؤذن می گوید: الله اکبر گویا چنین می گوید: خدا بزرگتر و برتر و والاتر است از اینکه کسی بداند که او برای دوستانش چه اندازه ارزش قائل است و برای دشمنانش چه عذابی در نظر گرفته است و میزان عفو و بخشش و نعمت او برای کسانی که دعوتش را و دعوت رسولش را اجابت می کنند چه اندازه است، و همچنین میزان عذاب و رنج و خواری، کسانی که او را انکار می کنند و رد می نمایند.

و اما معنای سخن مؤذن که می گوید: لا- إله إلا الله این است که بر خداوند است دلیل ها و حجت های رسا، او پیامبران و رسالت و دعوت و بیان را می فرستاد، و او برتر است از اینکه کسی بر او حجتی داشته باشد، پس هر کس دعوت الهی را اجابت کند برای او است نور و کرامت و ارزش و کسی که آنرا رد نماید، بدرستی که خدا از همه جهانیان بی نیاز است، و او سریعترین حسابرسان است.

و معنای قد قامت الصلاة در اقامه این است که: وقت زیارت و مناجات و رسیدن به درخواستها و آرزوی بزرگ، و رسیدن به خدای عزوجل رسید و زمان بخشش و غفران و رضوان و خشنودی او فرا رسید.

مرحوم شیخ صدوق در پایان روایت می گوید: راوی این روایت «حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ» را به خاطر تقیه متذکر نشده است.



لازم به تذکر است که شهادت به ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام نیز در این روایت نیست و معنا نشده است، به خاطر اینکه این امر با اجازه امام صادق علیه السلام و تشویق

ایشان استحباباً وارد اذان گردیده، در حالی که روایت در زمان حضرت علی علیه السلام و از زبان ایشان است. (۱)

بعد از ذکر این روایت، که جزء، جزء آن شایسته تأمل و دقت و شرح و بسط و تفسیر است، و ما فقط ترجمه بسیار ساده ای از آنرا ارائه دادیم، و در حُسن ختام این قسمت روایتی از امام رضا علیه السلام نقل کرده و با ترجمه آن سخن را تمام می کنیم.

و فیما ذکره فضل بن شاذان رحمه الله من العلل عن الرضا علیه السلام أنه قال: إنّما أمر الناس بالأذان لعل كثيره، منها أن يكون تذكيرا للناس، و تنبيها للغافل، و تعريفا لمن جهل الوقت و اشتغل عنه، و يكون المؤذن بذلك داعيا لعباده الخالق و مرغبا فيها و مقرا له بالتوحيد، مجاهرا بالإيمان، معلنا بالإسلام و مؤذنا لمن ينساها، و إنّما يقال له: مؤذن لأنه يؤذن بالأذان بالصلاه و إنّما بدء فيه بالتكبير و ختم بالتهليل لأنّ الله عزوجل أراد أن يكون الإبتداء بذكره و اسمه و اسم الله في التكبير في أول الحرف و في التهليل في آخره و إنّما جعل مثنى مثنى ليكون تكرارا في آذان المستمعين، مؤكدا عليهم إن سها أحد عن الأول لم يسه عن الثاني و لأنّ الصلاه ركعتان ركعتان فلذلك جعل الأذان مثنى مثنى و جعل التكبير في الأول الأذان أربعا لأنّ أول الأذان إنّما يبدأ غفلة، و ليس قبله كلام يتبّه المستمع له فجعل الأوليان تنبيها للمستمعين لما بعده في الأذان و جعل بعد التكبير الشهادتان لأنّ أول الإيمان هو التوحيد و الإقرار لله تبارك و تعالی بالوحدانية، و الثاني الإقرار للرسول صلى الله عليه و آله بالرسالة و إنّ اطاعتها و معرفتهما مقرونتان و لأنّ أصل الإيمان إنّما هو الشهادتان فجعل شهادتين شهادتين كما جعل في سائر الحقوق شاهدان فإذا أقر العبد لله عزوجل بالوحدانية و أقر للرسول صلى الله عليه و آله بالرسالة فقد أقرّ بجملة الإيمان، لأنّ أصل الإيمان إنّما هو بالله و برسوله و إنّما جعل بعد الشهادتين الدعاء إلى الصلاه لأنّ الأذان إنّما وضع لموضع الصلاه و إنّما هو نداءً إلى الصلاه في وسط الأذان و دعاءً إلى الفلاح و إلى خير العمل، و جعل

ص: ۵۰

در آنچه که فضل بن شاذان از امام رضا علیه السلام در حکمت های پاره ای از اعمال نقل می کند،

چنین آمده است که امام رضا علیه السلام فرمودند: مردم به خاطر حکمت های فراوانی به اذان امر شدند، بعضی از آنها عبارتند از: اذان یادآوری است برای فراموش کاران و تنبیهی است برای غافلین، شناساندن وقت است به کسانی که آنرا نمی شناسند و آنرا از یاد برده اند، و بدین جهت مؤذن دعوت کننده مردم بسوی عبادت خدا و تشویق کننده مردم در امر عبادت است و به توحید خداوند اقرار می کند و به ایمان صدای خود را بلند می کند و اسلام را اعلام می کند و به یاد آورنده است برای کسانی که آنرا فراموش کرده اند،

و بدین خاطر به او مؤذن می گویند، که او اذان نماز را اعلام می کند، و اذان با تکبیر آغاز و با تهلیل خاتمه می یابد،

بدین خاطر با تکبیر آغاز و با تهلیل خاتمه می یابد که خداوند می خواهد ابتداء و آغاز بنام او باشد و نام خداوند در اول تکبیر است و در پایان نیز نام او باشد و نام او در انتهای تهلیل است،

و بدین خاطر اذان دو بار تکرار می شود، تا تکراری و بانگی در گوش شنوندگان باشد و تأکیدی برای ایشان به حساب آید، که اگر اولین جمله آن را از یاد بردند، دومین جمله آنرا فراموش نکنند و بدین جهت که نماز دو رکعت، دو رکعت است اذان نیز مثنی [دو بار، دو بار] قرار گرفته است و در اول اذان چهار مرتبه تکبیر گفته می شود، به خاطر اینکه اول اذان از روی غفلت آغاز می شود و مستمعین توجهی به آن ندارند از اینرو دو تکبیر اول تنبیه است برای شنوندگان، برای آنچه که بعداً در اذان می آید؛

و بعد از تکبیر شهادتین قرار داده شده است، به جهت اینکه اولین پایه ایمان توحید است و اقرار به یگانگی خداوند تبارک و تعالی و دومین پایه ایمان اقرار به رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله است و اینکه پیروی از این دو و شناخت این دو قرین یکدیگرند و به خاطر اینکه اصل ایمان همین شهادتین است، خداوند شهادتین را بدین خاطر دو بار قرار داده، همانطور که در سایر حقوق نیز دو شاهد قرار داده

است، پس وقتی که بنده خدا، به یگانگی خداوند و رسالت پیامبر اقرار می کند، به ایمان و پایه ای آن اقرار کرده است، به خاطر اینکه اصل ایمان، ایمان به خداوند و پیامبر است،

و بعد از شهادتین دعوت کردن مردم بسوی نماز قرار داده شده بخاطر اینکه اذان برای نماز قرار داده شده است، و این ندایی است در میان اذان بسوی نماز و به سوی رستگاری و بهترین اعمال و همان طور که ابتداء کلام با نام او بوده با نام او نیز ختم می شود.

ص: ۵۲

هیچ یک از اعمال عبادی بدون نیت و قصد قربت، قابل پذیرش نیست، بالطبع نماز نیز که یکی از این اعمال است، احتیاج به نیت و قصد قربت دارد.

در باب نیت و اهمیت آن و تأثیر نیت بر اعمال انسان سخن فراوان است، بعضی از روایات نیت را اساس و اصل عمل می داند: **التَّيَّةُ أَسَاسُ الْعَمَلِ (۱).**

بعضی دیگر اعمال را نتایج نیت می داند: **الْأَعْمَالُ ثِمَارُ التَّيَّاتِ (۲).**

روایت دیگری از امام صادق علیه السلام تأثیر نیت را چنین می داند:

قال أبو عبد الله عليه السلام: **إِنَّمَا خُلِدَ أَهْلُ النَّارِ فِي النَّارِ لِأَنَّ تَيَّاتَهُمْ كَانَتْ فِي الدُّنْيَا أَنْ لَوْ خَلَدُوا فِيهَا أَنْ يَعَصُوا اللَّهَ أَبَدًا، وَإِنَّمَا خُلِدَ أَهْلُ الْجَنَّةِ فِي الْجَنَّةِ لِأَنَّ تَيَّاتَهُمْ كَانَتْ فِي الدُّنْيَا أَنْ لَوْ بَقُوا فِيهَا أَنْ يَطِيعُوا اللَّهَ أَبَدًا، فَبِالتَّيَّاتِ خُلِدَ هَؤُلَاءِ وَهَؤُلَاءِ، ثُمَّ تَلَا قَوْلَهُ تَعَالَى: «قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ» (۳) قال: **عَلَى تَيْتِهِ (۴).****

امام صادق علیه السلام می فرماید: اهل آتش، در آتش جاودان می مانند، به خاطر اینکه نیتشان در دنیا چنین بود، که اگر جاودان باشند همواره معصیت خدا را کنند، و همچنین اهل بهشت، در بهشت جاودان می مانند به خاطر اینکه نیتشان این بود که اگر در دنیا جاودان باشند همواره خدا را اطاعت و

ص: ۵۳

۱-۱. غررالحکم، ح ۱۰۴۰.

۲-۲. غررالحکم، ح ۲۹۱.

۳-۳. سوره اِسرائ، آیه ۸۴.

۴-۴. الکافی ۲/۸۵، ح ۵.

عبادت کنند، پس به خاطر نیت هر دو گروه جاودان شدند، سپس امام صادق علیه السلام، این آیه را تلاوت نمود: «بگو هر یک بر شاکله خود عمل می کند» و امام فرمود: یعنی بر نیتش.

احادیث در این باب فراوان است،<sup>(۱)</sup> شاید از همه احادیث بتوان چنین نتیجه گرفت که: نیت انسان اگر در کنار عمل صالح قرار گرفت به وسیله آن عمل صالح می تواند وسیله باشد برای تقرب عبد به خدای خویش.

به هر حال نماز نیز محتاج نیت است و همانطور که گذشت نیتش نیز می بایست تقرب إلى الله باشد. بعد از این توضیح مختصر در نیت وارد افعال و اقوال نماز شویم.

ص: ۵۴

---

۱- ۱. به عنوان نمونه رجوع کنید به دائره المعارف حدیثی مؤلف بنام «موسوعه أحادیث أهل البيت عليهم السلام» «۱۱/۴۴۳».

یکی از واجبات نماز قیام است، ایستادی عبدی در برابر معبود خود، ایستادن قطره ای در برابر اقیانوس بیکران، ایستادن ذره بی نهایت کوچکی در مقابل خدای بی نهایت بزرگ، که البته این ذره بودن و قطره بودن خود را نیز از او دارد بلکه ایستادن هیچ در مقابل عظمت لایزال و لَمْ یَزَلْ آفرینش یعنی «اللّه» تبارک و تعالی.

صرف ایستادن در برابر خدا و خود را در محضر او یافتن فعل پسندیده، و حَسَنی است، خصوصا اگر این قیام حضور و درک آن، یکی از افعال نماز باشد.

همین قیام درک محضر و یاد حضور در برابر پروردگار است، که نماز گزار را آماده می کند که نماز را آغاز کند.

و به قول شهید ثانی قدس سره (۱) در این آیه شریفه تدبّر و تفکر نماید: «الَّذِي يَرَاكَ حِينَ تَقُومُ \* وَ تَقْلُبُكَ فِي السَّجْدِينَ» (۲).

«او کسی است که هنگامی که ایستاده و قیام کرده ای ترا می بیند و همچنین هنگامی که در میان سجده کننده گان قرار گرفته ای»

ص: ۵۵

---

۱- ۱. التنبیّهات العلیّه علی وظائف الصلاه القلبیه المعروف بأسرار الصلاه / ۲۵۰.

۲- ۲. سوره شعراء، آیه ۲۱۸-۲۱۹.

بعد از اذان و اقامه و قبل از تکبیر افتتاحیه نماز، شش تکبیر مستحب است و در بین تکبیرات ادعیه ای نیز وارد شده است، در معنای تکبیر حدیثی نقل می شود:

عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قال رجل عنده: «الله اكبر»، فقال: الله أكبر من أي شيء؟ فقال: من كل شيء. فقال ابو عبد الله عليه السلام: حدّدته، فقال الرجل: و كيف أقول؟ فقال: الله أكبر من أن يوصف. (۱)

از امام صادق علیه السلام: مردی در نزد ایشان گفت «الله اکبر»، سپس پرسید: خدا از چه چیزی بزرگتر است؟ خودش پاسخ گفت: از همه چیز بزرگتر است، در این هنگام امام علیه السلام فرمودند: خدا را محدود نمودی و برای او حد قائل شدی. مرد پرسید: پس چگونه بگویم؟ امام فرمودند: خدا بزرگتر از آن است که توصیف شود و به وصف در آید.

برای تکبیرات ابتداییه که هفت تکبیر می شود علل مختلفی ذکر شده است، که در این زمینه فقط یک روایت نقل می شود:

قد روى هشام بن الحكم عن أبي الحسن موسى بن جعفر عليه السلام: إن النبي صلى الله عليه وآله لما أُسرى به إلى السماء قطع سبعة حجب، فكبر عند كل حجاب تكبير. فأوصله الله عز وجل بذلك إلى منتهى الكرامه. (۲)

هشام بن حکم از امام موسی بن جعفر علیه السلام نقل می کند که فرمودند: پیامبر صلی الله علیه و آله را وقتی به

ص: ۵۶

۱- ۱. معانی الأخبار/ ۱۱.

۲- ۲. الفقیه ۱/۳۰۵.

معراج بردند، هفت حجاب را قطع نموده و از آن عبور کردند، و در مورد هر حجابی تکبیری فرمودند و خداوند ایشان را بدین ترتیب به نهایت کرامت و منزلت رسانید.

بنده خدا، اگر با دقت این تکبیرات را اداء نمایید، او نیز می تواند، به تعداد هر تکبیر، حجابی را از میان برد، العاقل تکفیه الإِشارة.

همانطور که گذشت در بین تکبیرات ادعیه ای وارد شده است، که چند نمونه از آن را براساس گفتار فقهای عظام \_ أعلى الله کلماتهم \_ ذکر می کنم:

بعد از اینکه نمازگزار سه تکبیر را پی در پی گفت مستحب است این دعا را بخواند:

أَللّهُمَّ أَنْتَ الْمَلِكُ الْحَقُّ الْمُبِينُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ، إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي، فَاغْفِرْ لِي ذُنُوبِي إِنَّهُ لَا يَفْغِرُ الذَّنُوبَ إِلَّا أَنْتَ. (۱)

پروردگارا تو فرمانروای حقیقی و آشکاری، و خدایی جز تو نیست، منزهی تو، بدرستی که من به خود ظلم نمودم پس گناهان مرا ببخش، به درستی که هیچ کس گناهان را نمی بخشد مگر تو.

بعد از این دعا دو تکبیر بگویند و چنین دعا کند:

لِيَبْكُوكَ وَ سَعِدِيكَ وَ الْخَيْرَ فِي يَدِيكَ وَ الشَّرَّ لَيْسَ إِلَيْكَ وَ الْمَهْدِيُّ مَنْ هَدَيْتَ، لَا مَلْجَأَ مِنْكَ إِلَّا إِلَيْكَ سُبْحَانَكَ وَ حَنَانِيكَ، تَبَارَكَتَ وَ تَعَالَيْتَ، سُبْحَانَكَ رَبِّ الْبَيْتِ. (۲)

بار پروردگارا، سخنان تو را شنیدم و دعوت ترا از روی میل و رغبت اجابت نمودم و سر در طاعت تو گذاشتم، خدایا خیر و خوبی از آن تو است و بدی به سوی تو راه ندارد، و هدایت شده کسی است که تو او را هدایت کنی و هیچ پناهگاهی از تو مگر به سوی خودت وجود ندارد، ترا منزّه می دانم و رحمت تو را خواستارم و تو برتر و بالاتری، منزهی تو خداوندگار کعبه.

سپس دو تکبیر گویند و چنین دعا کند:

وَ جَهَّتْ وَجْهِي لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ عَالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَ مَا أَنَا

ص: ۵۷

۱-۱. وسیله النجاه / ۸۰، از آیه الله سید ابوالحسن اصفهانی قدس سره، طبع سال ۱۳۸۵ق.

۲-۲. همان ماخذ.



من المشركين، إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، لَا شَرِيكَ لَهُ بِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ. (۱)

روی خودم را به سمت آفریدگاری می‌کنم که آسمانها و زمین را آفرید و دانای پنهان و آشکار است، در حالیکه فقط او را می‌پرستم و تسلیم فرمانش هستم، و از مشرکین نیستم، به درستی که نماز و عبادت و زندگی و مرگ من از آن خداوند و برای او است و هیچ کس شریک او نیست، به این مأمور شده‌ام و من از تسلیم شدگان در برابر اویم.

پس از آن تکبیره الأحرام نماز را گوید و قرائت حمد و سوره را شروع نماید.

ص: ۵۸

---

۱-۱. همان ماخذ.

بعد از ادعیه و تکبیر افتتاحیه مستحب است نماز گزار، بگوید:

«أعوذُ باللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ»

«به خداوند از شیطان رانده شده پناه می برم»

ریشه استعاذه در قرآن کریم است آنجا که می فرماید:

«فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ»<sup>(۱)</sup>

«پس هرگاه قرآن تلاوت کردی از شیطان رانده شده به خداوند پناه ببر»

و قرآن استعاذه را از زبان پیامبران نوح<sup>(۲)</sup>، یوسف<sup>(۳)</sup>، موسی علیه السلام<sup>(۴)</sup>، مریم علیها السلام<sup>(۵)</sup> نقل می کند.

و در روایات نیز بطور مکرر در ابواب دعا، ادعیه فراوانی در عوذات وارد شده است که این مختصر محل ذکر آن نیست.

با برهان عقلی و نظر دقیق عرفانی نیز استعاذه امری صحیح بلکه واجب است.

با برهان عقلی بدین ترتیب که: همه ممکنات عین فقر و احتیاج هستند، در این صورت می بایست به وجودی پناه ببرند که عین غنا و بی نیازی مطلق باشد و او جز ذات واجب الوجود نیست.

و اما نظر عرفانی، که معتقد است «لیس فی الدار غیره دیار»، به معنای صحیح کلمه، پس ما هستی نماها می بایست به درگاه «او» «هستی مطلق» متوسل شویم و به او پناه ببریم.

ص: ۵۹

---

۱-۱. سوره نحل، آیه ۱۰۰.

۲-۲. سوره هود، آیه ۷۴.

۳-۳. سوره یوسف، آیه ۲۲.

۴-۴. سوره بقره، آیه ۶۳.

۵-۵. سوره مریم، آیه ۱۸.

صاحب صافی در تفسیر استعاذه می گوید: «الاستعاذه تطهیر اللسان مما جرى علیه من غیر ذکر الله لیستعد لذكر الله و التلاوه و التنظیف للقلب من تلوث الوسوسه لتهیوء للحضور لدى المذکور و یجد الحلاوه» (۱).

استعاذه تطهیر زبان است از آنچه که جاری است بر آن غیر از ذکر خداوند، تا آمادگی ذکر خداوند و تلاوت را بیاید و زدودن قلب است از لوث وسوسه ها تا آماده شود برای حضور در نزد آنکه از او یاد کرده است و حلاوت حضور او را بدست آورد.

صاحب مخزن العرفان نیز در این باب چنین می فرماید: «و چنانچه بعضی از دانشمندان گفته اند، استعاذه تمام نمی شود مگر به سه چیز: علم، حال، عمل.

علم شناسایی نفس بشر است به اینکه عاجز است از جلب نمودند منافع و دفع کردن مضار و آنچه ضروری است چه در دنیا و چه در عقبی، و شناسایی حق تعالی به قدرت کامله، و توانایی او بر هر چیزی، وقتی در نفس انسان چنین عملی پدید گردید، که خود و خدای خود را شناخت، یک حالت شکستگی و تواضعی در قلب وی پدید می گردد که آن را حالت خضوع و خشوع گویند.

وقتی حالت خضوع و خشوع در انسان پدید گردید از چنین حالتی دو صفت و دو حالت نمایان می گردد یکی در قلب و دیگری در زبان، زیرا وقتی حالت انکسار و شکستگی در خود یافت، قهرا التّجاء می نماید به مبدأ خود و به زبان که ترجمان قلب است می گوید «أعوذُ بالله»، پس عمده در استعاذه علم انسان است به خودش و به پروردگارش و کسی که شناسد عزت ربوبیت و ذلت عبودیت را، هرگز نتواند واقعا به خدا پناه برد» (۲).

در هر صورت، استعاذه می بایست همانند بقیه اذکار هم بر زبان جاری شود، و هم بر قلب ساری گردد تا اثر خاص خود را بر جای گذارد.

ص: ۶۰

۱-۱. الصافی / ۲۰ از چاپ حجری.

۲-۲. مخزن العرفان، ۱/۲۴.

بعد از استعاذه نوبت به قرائت می رسد، ابتدا سوره حمد واجب است در نماز قرائت شود چرا که:

لا صلاه إلاً بفاتحه الكتاب. (۱)

نمازی که در آن سوره حمد نباشد صحیح نیست.

در بیان و تفسیر سوره حمد سخن فراوان است، این حقیر ان مقدار که توفیق رفیق گردد، مختصری در ترجمه آن چند کلمه می نویسم.

سوره حمد مکی است و بنابر قولی هم مکی است و هم مدنی چون یک بار در مکه و بار دیگر در مدینه نازل شده است. (۲)

برای این سوره نامهای مختلفی ذکر کرده اند، که چند مورد آن در ذیل نقل می گردد.

«این سوره را نامهای متعدد است: فاتحه الكتاب و سوره حمد و شکر و دعا و أم القرآن و أم الكتاب و سبع مثنی و وافی و کافی و اساس و شفا و صلاه و کنز و تعلیم مسئله و سوره مناجات و تفویض و رقیه.

اما تسمیه آن به «فاتحه الكتاب» به جهت آنکه افتتاح کتاب به او شده و پیش از جمیع قرآن نازل گشته.

ص: ۶۱

---

۱- ۱. مستدرک الوسائل ۴/۱۵۸، ح ۵ و ۸.

۲- ۲. الکشاف ۱/۱.

و اما «حمد» و «شکر» به جهت اشمال آن بر حمد الهی و شکر نعم پادشاهی.

و اما دعا به جهت آنکه متضمن رفع دعوات است به قاضی الحاجات.

و اما «أُمُّ الْقُرْآن» و «أُمُّ الْكِتَاب» به واسطه آنکه «أُمُّ» به معنی اصل و جمع است و این سوره اصل قرآن است و جامع مقاصد آن زیرا که محتویست بر اصول اسلام که آن طریق معرفت خداست و تعبد به امر و نهی او و مشتمل است بر اظهار ربوبیت و کیفیت عبودیت و بیان وعد و وعید و حکم نظریه و احکام عملیه که آن سلوک طریق مستقیم است و منظوری است بر مراتب سُعدا و منازل اُشقیاء. و گفته اند که «أُمُّ» به معنی امام است و چون این سوره مقدمه قرآن است از این جهت به این اسم مسمی شده.

و اما سبع مثانی زیرا که هفت آیتست و اکثر الفاظش مکرر و مثنی چون «اللَّهُ» و «رَبُّ» و «الرَّحْمَنُ» و «الرَّحِیمُ» و «إِیَّاكَ» و «صِرَاطٌ» و «عَلِیْهِمْ» و...، و یا آنکه مثنی است به اعتبار آنکه نصفی در صفات خالقست و نصفی در صفات مخلوق، و یا به اعتبار تضمن وی دو نوع متقابل را چون ربوبیت و عبودیت، و خالقیت و مخلوقیت، و علم و عمل و توفیق، و هدایت و ضلالت، و دوست و دشمن، و یا به اعتبار آنکه در نماز دو بار خوانده می شود و یا به جهت آنکه دو بار نازل گشته.

و اما «وافی» به سبب آنکه خواندن همه آن در نماز واجب است و تنصیف آن اصلاً جایز نیست به خلاف سوره های دیگر در نماز مسنون به اجماع و مفروضه علی الخلاف، و یا به اعتبار آنکه حق تعالی در او ایفا تمام معانی قرآن نموده از علم اصول و امر و نهی و وعد و وعید و کیفیت عبودیت و غیر آن.

و اما «کافی» زیرا که کافی و مستغنی است از سوره های دیگر و غیر آن از سور قرآن محتاجند به آن چنان که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرموده که: «أُمُّ الْقُرْآنِ عَوْضٌ عَنْ غَیْرِهَا وَ لَیْسَ غَیْرِهَا عَوْضًا عَنْهَا» یعنی اُمُّ قرآن که فاتحه است عوض غیر خود است و غیر آن عوض آن نیست. و لهذا در نماز اکتفا به فاتحه می توان کرد و به سوره دیگر که غیر

فاتحه باشد اکتفا نمی توان کرد.

و اما «اساس» جهت اینکه به معنی اصل است و او اصل قرآن است به جهت جامعیت کیفیت عبادت چنان که گذشت و عبد الله عباس فرموده: که هر چیزی را اساسی است و اصلی، اساس دنیا مکه است، و اساس آسمانها آسمان هفتم، و اساس زمینها زمین هفتم، و اساس بهشتها بهشت عدن، و اساس دوزخ در که هفتم، و اساس خلق آدم، و اساس پیغمبران نوح، و اساس بنی اسرائیل یعقوب، و اساس کتابها قرآن و اساس قرآن فاتحه، و اساس فاتحه «بسم الله الرحمن الرحيم».

اما «شفا» زیرا که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که «فاتحه الكتاب شفاء، من كل داء» فاتحه شفای جمیع دردها و مرضها است. ابوسلیمان روایت کرده که با رسول خدای به غزای کفار رفته بودیم، مردی در میان مصروع شد، یکی از صحابه سوره فاتحه در گوش او خواند برخاست و شفای تمام یافت، این قصه به عرض سید کاینات رساندیم فرمود: «هی أم الكتاب و هی شفاء من كل داء» این سوره اصل قرآن است و شفای جمیع آلام و امراض مردمان.

و اما «صلاه» زیرا که نماز بدون آن صحیح نیست چنانکه حدیث «لا صلاه إلا بفاتحه الكتاب» مشعر است بر این پس گویا که عین صلاه است. و مسلم بن حجاج در صحیح خود روایت کرده از پیغمبر صلی الله علیه و آله که حق تعالی فرمود: «قَسِمْتُ الصلاه بینی و بین عبدی نصفین» صلاه را قسمت نمودم یعنی نماز را منقسم ساختم میان خود و میان بنده خود به دو نصف: نصف از برای خود و نصف از برای بندگان خود، هرگاه بنده بگوید که: «بسم الله الرحمن الرحيم» حق تعالی گوید: بنده من ابتدا به نام من می کند بر من واجب شد که جمیع امور دنیوی و اخروی او را بر او تمام گردانم، و در احوال و اموال او برکت کنم.

و چون گوید: «الحمد لله رب العالمین»، او سبحانه گوید: بنده من به ثنا و ستایش من اقدام می نماید،

و چون گوید: «الرحمن الرحيم» از جانب الهی خطاب آید که: بنده من به ستایش من اشتغال می نماید و ثنای مرا ورد زبان خود می سازد،

و چون گوید: «مالک يوم الدين» حق تعالی فرماید که: بنده من مجد و بزرگواری من می گوید،

و چون گوید که: «إيّاك نعبد و إيّاك نستعين»، خدای تعالی فرماید که: این است میان من و بنده من و این عهدی است که روز میثاق از او اخذ نموده ام و این اوصاف مذکوره مخصوص است به من و غیر مرا در او راه نیست،

و چون گوید: «إهدنا الصراط المستقيم» تا آخر، حق سبحانه فرماید که: این سمات بنده من است و بر من واجب است که او را به راه راست رسانم و انجاح جمیع حوایج او نمایم.

و اما کنز زیرا که آن از گنجهای عرش است چنانچه حدیث «نزلت فاتحه الكتاب بمکه من کنز تحت العرش» مشعر است بر آن.

و اما «تعلیم مسئله» زیرا که حق تعالی در این سوره بندگان را تعلیم آداب سؤال کرده که آن ابتداست به ثنا و بعد از آن به اخلاص و آنگاه دعا.

و اما «سوره مناجات» زیرا که مصلی در نماز به این سوره با خدای خود راز می گوید و عرض نیاز و مناجات می نماید که «المصلیٰ یُنَاجِی رَبَّهُ».

و اما «سوره تفویض» زیرا که آن مشتمل است بر استعانت عبد در جمیع امور به او سبحانه و تفویض کل امور به او.

اما «رقیّه» که افسون جمیع گزندگان و درندگان است. سلمه بن محرز از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرموده که: هر که فاتحه او را به نسازد هیچ شربتی و دارویی و عوذه ای او را به نخواهد ساخت.

و ابوسعید خدری روایت کند که من با جمعی مسافران به قبیله ای از قبایل عرب گذر کردیم اتفاقاً یکی از ایشان را مار گزیده بود و از علاج آن متعذر بودند یکی از

آنها نزد ما آمد و استعلاج نمود و گله گوسفند قبول کرد که به ما دهد تا معالجه آن نماییم، یکی از یاران ما فاتحه را بر آن مار گزیده خواند و دست بر آن عضو نهاد فی الحال شفا یافت پس گله گوسفند را به ما دادند» (۱).

بعد از ذکر چند نام از سوره حمد که عمیق بودن معانی آن را می رساند به آیات آن می پردازیم:

### (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ)

«ب»: حرف جر است که در کتب ادبی معانی مختلف آن مذکور است. (۲)

«اسم»: صاحب المیزان در معنای اسم می گوید: «این کلمه در لغت به معنای لفظی است که بر مسمی دلالت کند و این کلمه از ماده «سمه» اشتقاق یافته، و «سمه» به معنای داغ و علامتی است که بر گوسفندان می زدند تا مشخص شود کدام یک از کدام شخص است و ممکن هم هست اشتقاقش از «سمو» به معنای بلندی باشد». (۳)

بسم: جار و مجرور است و جار و مجرور در لغت عرب نیازمند متعلق است، متعلق این جار و مجرور محذوف است و در اینکه این محذوف چیست بین مفسرین اختلاف است.

گروهی این محذوف را «أقراء» یا «إقراء» می دانند، و جمعی «أقول» یا «قُل»، و گروهی دیگر «أشْتَعِينُ» یا «إشْتَعِنُ» جماعتی دیگر این محذوف را «أبتدئ» می گیرند. (۴)

صاحب تفسیرالبیان بعد از ذکر اقوال فوق آنچه را که در پایان اختیار می کند:

ص: ۶۵

---

۱- ۱. منهج الصادقین ۱/ (۲۲-۲۴).

۲- ۲. به عنوان نمونه می توانید به مفردات راغب و مجمع البحرين در معنای «باء» رجوع کنید.

۳- ۳. ترجمه المیزان ۱/۳۰.

۴- ۴. البیان ۴۵۹.



جد أمجد در تفسیر شریف مجدالبیان می فرماید: «بدان حرف جر متعلق محذوفی دارد و قرینه تعیین محذوف آن چیزی است که بعد از آن در آید، و آن قرائت و عمل واقع شده پس از آن است، پس در مقام قرائت مناسب تقدیر «أقرأ» که متأخر از جار و مجرور است و نه تقدیر قرائت،... و عمل را عطف به قرائت کردم به جهت إشعار به این مطلب در هر مقامی آن چیزی تقدیر و محذوف می شود که مناسب آن باشد مثلاً مسافر وقتی در جایی قرار می گیرد و کوچ می کند پس می گوید: «بسم الله و البرکات» معنای آن چنین است که بنام خدای فرود می آیم و منزل می گزینم و بنام او کوچ می کنم و می روم... (۲)

صاحب تفسیر آلاء الرحمن نیز بعد از نقل اقوال این محذوف را کلمه «أبدءُ» می داند. (۳)

صاحب تفسیر المیزان نیز متعلق باء بسمله سوره حمد را «أبتداءً» می داند و این قول را از بقیه اقوال برتر می شمارد. (۴)

صاحب الیواقیت الحسان نیز متعلق آن را کلمه «أبدأُ» (صیغه متکلم) می داند. (۵)

بنابر آنچه که از این مفسرین بزرگ نقل شد، شاید قوی ترین قول در متعلق محذوف بسمله حداقل در این سوره «إبتداءً» و «أقرأ» باشد.

بر این اساس معنای آیه می شود: با نام خدا ابتدا و شروع و آغاز و قرائت می کنم.

«الله»: زمحشری اصل الله را، «الإله» می داند که همزه آن حذف شده است و به جای آن حرف تعریف قرار گرفته است. (۶)

جد أمجد گوید: «أقول: الذی يظهر لی فی المقام أن «الإله» الذی هو الأصل فی

ص: ۶۶

۱-۱. البیان ۴۵۹/.

۲-۲. مجدالبیان ۲۱۱/ و ۲۱۲.

۳-۳. آلاء الرحمن ۱/۵۲.

۴-۴. المیزان ۱/۱۷.

۵-۵. الیواقیت الحسان فی تفسیر سوره الرحمن ۴۸/.

۶-۶. الکشاف ۱/۵.

«الله»... هو فعّال بمعنى مفعول، ككتاب بمعنى المكتوب، من أله بمعنى عبد كما صرح به جماعه، و أصل العبودیه الخضوع و الذلّ كما صرح به الجوهری، و ربّما فسّر بغایه التذلل، و لعلّه لانصراف اللفظ إلى الفرد الكامل، فيكون الإله هو المعبود الذي لأجله يقع الخضوع و التذلل الكامل...» (۱).

«می گویم: آنچه که برای من ظاهر می شود در این مقام آن است که «الإله» اصل کلمه «الله» است... وزن آن «فعال» به معنای «مفعول» است مانند «کتاب» به معنای «مکتوب». معنای «أله»

«عبد» (عبادت کرد) است چنانچه جماعتی به آن تصریح کرده اند و اصل عبودیت و پرستش، خضوع و تواضع و فروتنی و پذیرش کوچکی و ناداری و خواری می باشد، همان گونه که جوهری لغوی به آن تصریح نموده است و گاهی پرستش و عبودیت به نهایت کوچکی و خواری تفسیر می شود، و شاید این به خاطر انصراف لفظ است به فرد کامل و مصداق تام آن، پس «الإله» معبودی است که فروتنی و تواضع و کوچکی و خواری کامل به خاطر او واقع می شود...»

صاحب المیزان می گوید: «لفظ جلاله «الله» اصل آن «الإله» بوده که همزه دومی در کثرت استعمال حذف شده و به صورت «الله» درآمده است، و کلمه «إله» از ماده «أله» باشد، که به معنای پرستش است، وقتی می گویند: «اله الرجل و یأله» معنایش این است که فلانی عبادت و پرستش کرد، ممکن هم هست از ماده «وله» باشد که به معنای تحیر و سرگردانی است و کلمه نامبرده بر وزن فعال به کسره فاء و به معنای مفعول «مألوه» است، همچنان که کتاب به معنای مکتوب می باشد، و اگر خدای را «اله» گفته اند چون مالوه و معبود است و یا به خاطر آن است که عقول بشر در شناسایی او حیران و سرگردان است.» (۲).

به هر حال اصل «الله» هرچه که باشد، فعلاً عَلِمَ است برای ذات مقدس خداوند تبارک و تعالی و از صفات او محسوب نمی شود، بلکه فقط اسمی است برای ذات او که واجب الوجود است در این اسم تمام صفات کمال جمع شده است؛ و خدایی

ص: ۶۷

۱- ۱. مجدالبیان / ۲۳۳.

۲- ۲. ترجمه المیزان، ۱/۳۱.

اینچنین تنها خداوندگاری است که بالاستحقاق عبادت می شود و شایسته پرستش است.

«الرحمن الرحيم»: کلمه رحمن، صیغه مبالغه است که بر بسیاری رحمت دلالت می کند و کلمه رحيم صفت مشبیه است که ثبات و دوام و بقاء را می رساند، پس خدای رحمان معنایش کثیرالرحمه و معنای رحيم خدای دائم الرحمه است، و به همین جهت مناسب با کلمه رحمت این است که دلالت کند بر رحمت کثیری که شامل حال عموم موجودات و انسانها از مؤمنین و کافرین شود، و نیز به همین

جهت مناسب تر آن است که کلمه رحيم بر نعمت دائمی و رحمت ثابت و باقی او دلالت کند، رحمتی که تنها به مؤمنین افاضه می کند. (۱)

جد امجد فرماید: «... اطلاق «رحمن» و «رحيم» بر خداوند سبحان به اعتبار این است که او صاحب رحمت واسعه و مبدأ آن و جعل کننده و قراردهنده آن است و قیام رحمت به خداوند قیام صدوری است نه قیام حلولی،... و در واقع حصر رحمت را در حق تعالی می کند، که رحم کننده حقیقی جز او وجود ندارد و رحمت مطلقه فقط برای او است، نه غیر او، صفت رحمت فقط مختص او است...». (۲)

و خداوند در این سوره که می خواهد حمد خودش را به بنده اش بیاموزد، کلام را چنین با یاد خود آغاز می کند و به او تعلیم می دهد که هر فعل و گفتاری را می بایست با نام «او» آغاز کرد و از اینرو در روایات وارد شده است:

قال النبي صلى الله عليه و آله : كُلُّ أَمْرٍ ذِي بَالٍ لَمْ يَبْدَأْ فِيهِ بِاسْمِ اللَّهِ فَهُوَ أُبْتَرٌ. (۳)

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: هر کار مهمی که با نام خداوند آغاز نگردد به نتیجه نمی رسد.

آری نام و یاد خدا می بایست همواره بر زبان و قلب یک مسلمان جاری باشد.

ص: ۶۸

---

۱- ۱. ترجمه المیزان ۱/۳۳، با اندک تصرف.

۲- ۲. مجدالبیان / ۲۴۸.

۳- ۳. الکشاف ۱/۳؛ مجدالبیان / ۲۱۲؛ المیزان ۱/۱۶.

در روایت معتبره از امام رضا علیه السلام نقل شده است که فرمودند: «إِنَّ «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» أَقْرَبُ إِلَى اسْمِ اللَّهِ الْأَعْظَمِ مِنْ سَوَادِ الْعَيْنِ إِلَى بِياضِهَا» (۱).

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» به اسم اعظم خداوند نزدیکتر است از سیاهی چشم به سفیدی آن.

### (الحمد لله رب العالمين)

راغب در مفردات حمد را چنین معنا می کند:

«حمد: الحمد لله تعالى، الثناء عليه بالفضيله و هو أخص من المدح و أعم من الشكر فإنَّ

المدح يقال في ما يكون من الإنسان باختياره و مما يقال منه و فيه بالتسخير فقد يُمدح الإنسان بطول قامته و صباحه وجهه كما يُمدح ببذل ماله و سخائه و علمه و الحمد يكون في الثاني دون الأول. و الشكر لا يقال إلا في مقابله نعمه فكلُّ شكرٍ حمدٌ و ليس كلُّ حمدٍ شكراً و كلُّ حمدٍ مدحٌ و ليس كلُّ مدحٍ حمداً و يقال: فلان محمودٌ، إذا حَمِدَ و مَحْمَدٌ إذا كثرت خصاله المحموده و مَحْمَدٌ إذا وُجِدَ محموداً» (۲).

حمد: حمد بر خدا ثنا بر او است و حمد اخص است از مدح، و اعم است از شکر، پس بدرستی که مدح واقع می شود در آنچه که به اختیار انسان روی می دهد و در آنچه او به طور طبیعی دارا است، انسان به خاطر بلندی قامت و روی زیبایش مدح می شود همان گونه که به خاطر بخشش مالش و سخاوت و علمش مدح می شود، در حالی که حمد فقط در دومی واقع می شود نه در اول. و شکر گفته نمی شود مگر در مقابل نعمتی، پس هر شکری حمد است ولی هر حمدی شکر نیست و هر حمدی مدح است ولی هر مدحی حمد نیست، و گفته می شود فلانی محمود است هنگامی که حمد شود و محمد است هنگامی که صفات پسندیده و محمودش فراوان شود پس محمد زمانی می شود که محمود باشد.

بعد از این کلام روان راغب که هم حمد را معنا کرد و هم فرق آن را با مدح و

ص: ۶۹

۱- ۱. عیون اخبار الرضا علیه السلام ۲/۵، ح ۱۱.

۲- ۲. المفردات فی غریب القرآن / ۱۳۰.

شکر بیان نمود به المیزان رجوع می کنیم تا کلام ایشان را نیز در این باب بیابیم:

«حمد به معنای ثنا و ستایش در برابر عمل جمیلی است که به اختیار صورت گرفته باشد، و «ال» در اول این کلمه استغراق و عمومیت را می رساند و ممکن است «ال» جنس باشد، و هر کدام که باشد در معنا و مفهوم یکی است»<sup>(۱)</sup>.

این آیه ثنا و ستایش و حمد را فقط از آن خداوند و ذات بی مثال او می داند، ظاهراً از آیه برمی آید که دیگری غیر از خداوند را نمی توان حمد کرد، و حمد فقط از آن او است و اگر دقیق تر بنگریم می بینیم، هر حمدی که در عالم واقع شود از سه جهت به ذات باری تعالی برمی گردد، اولاً از جهت حامد، کسی که حمد می کند چه

کسی این توان، یعنی نیروی حمد را به او داده است، ثانیاً از جهت محمود کسی که حمد می شود، این ویژگی که در قبال آن حمد می شود، بلکه هستی او را چه کسی به او داده است، ثالثاً از جهت فعل که حمد باشد، زیرا همه افعال از حول و قوه الهی نشأت می گیرد.

بر این اساس هر حامدی و در جهت حمد هر محمودی و به هر حمدی که باشد به خداوند باز می گردد و می توان گفت الحمدلله.

و به سوی همین معنا قول مرحوم حاجی سبزواری قدس سره در نبراس اشاره دارد:

محمادٌ مِنْ أَيْ حَامِدٍ بَدَتْ ظَاهِرَهَا لِأَيِّ مَحْمُودٍ ثَبَت

فَفِي الْحَقِيقَةِ إِلَيْهِ ائْتَلِ إِذْ لَلَّه فَوَاضِلُ فَضَائِلِ

فَالْحَمْدُ كُلُّ الْحَمْدِ مَخْصُوصٌ بِه بِلِ كُلِّ حَامِدِيَه بِحَوْلَه (۱)

این در جایی است که در معنای حمد، عبادت را داخل ندانیم، ولی اگر عبادت و پرستش را داخل دانستیم آنگاه حمد فقط اختصاص به خداوند پیدا می کند و برای

ص: ۷۰

غیر او جایز نیست و می توان عبارتهای فوق را به مدح و ممدوح یا الفاظی دیگر مانند آن تغییر لفظ داد.

و در هر صورت در این جای هیچ شک و شبهه ای نیست که اگر کسی غیر از خدا را تعریف و تمجید و ستایش کند به خداوند جلّ و اعلیٰ باز می گردد، زیرا مخلوق خداوند را ستوده اند و ستایش مخلوق، ستایش خالق نیز محسوب می گردد، یا به عبارت دقیق فلاسفه، تمام صفات کمال معلول، به وجه برتر و کاملتر در علت وجود دارد، از این رو ستایش یک صفت کمال در معلول، ستایش همان صفت کمال در علت نیز محسوب می گردد. و با نظر عرفا، که غیر از خدا را فی آن وجود مقدس می داند، دیگر همه این ستایشها که ظاهراً برای فی بیان می شود، در واقع به اصل آن (شیء) یعنی ذات مقدس خداوندی باز می گردد.

عبارتاتنا شتی و حسنک واحدٌ و کلُّ إلى ذاک الجمال یشیر

«رب»: صاحب البیان ربّ را مأخوذ از «رَبَّ» می داند و چنین می فرماید: «و هو المالك و المصلح و المربی و منه الربیبه، و هو لا یطلق علی غیره تعالیٰ إلاّ مضافاً إلى شیء، فیقال ربّ السفینه و ربّ الدار».<sup>(۱)</sup>

رب به معنای مالک و مصلح و مربی است و از این کلمه ربیبه می باشد و بر غیر خداوند تعالیٰ اطلاق نمی شود مگر اینکه به کلمه دیگری اضافه شود مثلاً گفته شود رب السفینه و رب الدار.

و مرحوم جد - اعلیٰ الله مقامه الشریف - می فرماید: «آنچه من به طور قوی احتمال می دهم این است که اصل در معنای این لفظ «رب» تربیت و اصلاح امور و شوؤن مربوب است، همان گونه که شیخ بهایی در تفسیرش در معنای «رب» فرموده است: «رساندن شیء به طور تدریج به کمالش را» تربیت گویند.<sup>(۲)</sup> و این تعریف پسندیده

ص: ۷۱

۱-۱. البیان / ۴۸۳.

۲-۲. العروه الوثقی / ۹۴.

«العالمین»: «این کلمه جمع «عالم» بفتح لام است و معنایش شامل تمامی موجودات می شود، هم تک تک موجودات را می توان عالم خواند، هم نوع، نوع آنها را، مانند عالم جماد و عالم نبات و عالم حیوان و عالم انسان و هم صنف، صنف هر نوعی را مانند عالم عرب، عالم عجم» (۲).

براساس این «رَبِّ الْعَالَمِينَ» به فارسی روان می شود، صاحب اختیار و مالک و تربیت کننده همه جهانیان و همه هستی.

و شاید این قسمت از آیه «رَبِّ الْعَالَمِينَ» در مقام تعلیل قسمت اول «الْحَمْدُ لِلَّهِ» باشد، بدین ترتیب که همه حمدها از آن خداوند است، زیرا او رَبِّ الْعَالَمِينَ است.

و در روایت صحیحی از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند: ما أنعم الله على عبدٍ بنعمه صَيَّرَتْهُ أَوْ كَبَّرَتْهُ، فقال: الحمد لله، إلا أَدَى شُكْرَهَا (۳).

خداوند هیچ نعمت بزرگ یا کوچکی را به بنده اش عنایت نمی کند در حالی که بنده در مقابل آن نعمت بگوید: «الْحَمْدُ لِلَّهِ» مگر اینکه شکر آن نعمت را اداء کرده است.

### (الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ)

این دو واژه در بسمله توضیح داده شد، اما سِر تکرار این دو واژه چیست؟ و چرا دو بار بیان شده است؟ صاحب مخزن العرفان به نقل از صاحب روح البیان (۴) پاسخ این سؤال را در شش وجه بیان می کند.

۱. رحمتی در بسم الله مندرج گردید. رحمت ذاتی است و در فاتحه عرضی است.

۲. تکرار لفظ رحمن برای این است که دانسته شود بسم الله جزء سوره فاتحه

ص: ۷۲

۱- ۱. مجدالبیان / ۲۸۲.

۲- ۲. ترجمه المیزان، ۱/۳۹.

۳- ۳. الکافی ۲/۹۶، ح ۱۴.

۴- ۴. روح البیان ۱/۱۴ و ۱۳.

۳. ارشاد بندگان است که مکرر این دو صفت را به زبان برانند زیرا که علامت دوستی حق تعالی بسیار یاد نمودن او و ذکر او است.

۴. در مقام بیان این است که رب العالمین آن کسی است که صفت رحمانی او احاطه دارد به تمام موجودات و به همان رحمت عام اوست که همه را روزی می دهد و می پروراند و رحیم است که در آخرت می آمرزد این است سیر اینک که پس از آن فرموده «مالک یوم الدین».

۵. اشاره به این باشد که با حمد و ستایش پروردگار است که رحمت الهی شامل حال بشر می گردد و اول کسی که از بشر حمد حق را نمود حضرت آدم بود که پس از عطسه گفت: الحمد لله و سپس خداوند در پاسخ حمد وی فرمود: رحمک الله یا آدم.

۶. تکرار برای این است که بدانیم خداوند فاعل مختار است و به صفت

رحمانیش روزی می دهد و مخلوقات خود را می پروراند. (۲)

ولی صاحب مخزن العرفان خود سیر این امر را چنین می پذیرد که:

«آنچه نظر قاصر می رسد شاید یکی از اسرار و نکات آن این باشد، که ما را متذکر گرداند و تعلیم فرماید که این دو اسم مبارک را مکرر به زبان برانیم و به قلب متذکر باشیم و به نفس خود تلقین نماییم و به این وسیله مشمول رحمت خاص و عام خداوندی گردیم.» (۳)

به هر حال سخن در وجوه تکرار «الرحمن الرحیم» فراوان است که این مختصر ظرفیت طرح همه آنها را ندارد، به عنوان نمونه می توانید به تفسیر مرحوم جد (۴) قدس سره مراجعه کنید، که ایشان نیز در این باب وجوهی را متذکر می شوند.

ص: ۷۳

---

۱-۱. این معنی براساس اعتقادات اهل سنت است اما براساس اعتقادات شیعه بسمله جزء سوره است.

۲-۲. مخزن العرفان، ۱/۴۶.

۳-۳. مخزن العرفان، ۱/۴۴.

۴-۴. مجدالبیان، ۲۹۱.



این آیه را اساتید قرائت به دو نحو خوانده اند، مَلِک یوم الدین و مالک یوم الدین، اگر مالک بخوانیم نوعی رابطه اقتصادی است، یعنی خداوند را مالک حقیقی تمام جهان هستی دانسته ایم و اگر مَلِک بخوانیم نوعی رابطه سیاسی است، یعنی خداوند را فرمانروا و مسلط و محاط بر جهان هستی دانسته ایم.

ظاهراً قرائت مالک بهتر به نظر می آید، زیرا اگر خداوند را بدین نام بخوانیم، افاده معنای مَلِک را نیز می کند، زیرا همان شخص سلطه و فرمانروایی و ولایت و سرپرستی دارد که مالک نیز باشد، خصوصاً همان طور که گذشت مالکیت خداوند، از نوع مالکیت حقیقی است، که ناخودآگاه مَلِکیت را نیز به همراه دارد.

ولی اگر ملک قرائت شود، هر مَلِکی، حتماً نمی بایست مالک باشد، از اینرو در معنای مَلِک، مالکیت قرار ندارد، در حالی که در معنای مالکیت، مَلِکیت نیز وجود

دارد، بنابراین شاید بتوان گفت قرائت مالک بهتر است.

البته ملک هم اگر خواند شود، می توان به تعبیراتی، مالکیت را در آن قرار داد، و نهفته دانست ولی آنچه که اولاً- متبادر به ذهن است همان امری است که گذشت.

و برای تأیید هر دو قرائت وجوهی ذکر شده است، بلکه رسائلی را به رشته تحریر کشیده اند، که تفصیل امر را به اهلش واگذار می کنیم، والله العالم.

«یوم»: راغب در مفردات یوم را چنین معنا می کند:

«الیوم یُعَبَّرُ به عن وقت طلوع الشمس إلى غروبها و قد یُعَبَّرُ به عن مُدَّةٍ من الزمان أی مُدَّةٍ کانت» (۱).

از یوم تعبیر می شود به زمان طلوع خورشید تا غروب آن و گاهی تعبیر می شود به آن از مدتی و زمانی هر چقدر که باشد.

«الدین»: به معنای حساب و جزا است.

ص: ۷۴

بدین ترتیب معنای سوره تا اینجا می شود حمد از آن خداوند رحمان و رحیمی است که مالک و صاحب اختیار روز جزا و حساب است.

تا این آیه بحث در مورد حمد و سپاس و ستایش خداوند بوده است، از این آیه به بعد تعلیم خداوند است، به انسان که چگونه دعا کند، و از خدا چه بخواهد، بدین جهت است که به صورت مخاطب جملات بعدی گفته می شود، بیان دیگری نیز می توان برای آن ذکر کرد و آن اینکه: مبادا بنده خدا گمان کند که او حاضر نیست و وی حمد و ستایش فرد غائبی را می کند و تذکری است بر این امر که او در همه مکانها حضور دارد و انسانها در حضور او هستند بلکه العالم محض الله.

### (إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ)

«نعبد» از مصدر عبادت است، و عبادت اطاعت محض است بدون هیچ گونه عصیان و سرکشی.

و «ایاک نعبد» در اصل «نعبدک» بود، چون می خواستند إفاده حصر بکنند، ضمیر خطاب را بر فعل مقدم داشتند از اینرو شد «إِيَّاكَ نَعْبُدُ» فقط ترا عبادت می کنیم و گوش در طاعت تو داریم، و بدین جهت گفته اند، عبادت انحصار به خداوند دارد.

نکته دیگری که در ذیل این آیه قابل توجه است، ضمیر جمع «نا» (ما) است، این امر نشانه روح جمعی اسلام است، علی قولی که در این امر گفته اند.

صاحب المیزان می فرماید: «چون برای عبادت قید و شرطی قرار نداده است و آن را مطلق ذکر کرده در نتیجه معنایش این می شود که ما به غیر از بندگی تو نشانی نداریم، پس تو (خدا) غیر از پرستیده شدن شانی نداری و من غیر از پرسیدنت کاری ندارم» (۱).

ص: ۷۵

«ایاک نستعین»: استعانت، به معنای طلب یاری کردن است، براساس همان قاعده ادبی فوق، که در این آیه نیز جاری است مفهوم آیه می شود، خدایا فقط از تو کمک می جوئیم، و چون مطلق ذکر شده است، یعنی در هر امری و نسبت به هر فعلی از تو مدد و یاری می جوئیم.

در هر امری فقط از تو کمک می گیریم و غیر از تو را وسایلی می دانیم که تو قرار داده ای و به امر و فرمانت نیز مشغول کار می شوند، و اگر تو امر نکنی هیچ وسیله ای به هیچ کاری نمی آید و از عهده آن هیچ فعلی ساخته نیست، زیرا: لا مؤثر فی الوجود إلا الله.

### (أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ)

«اهدنا»: از ماده هدی، فعل امر و در مقام دعا است، بر این اساس بنده، خطاب به خداوند چنین دعا می کند: خداوندا ما را هدایت کن.

«الصراط»: در اصل، سراط با «سین» به معنای جاده و راه روشن است و به خاطر «ط» آخر، سین را بدل به «صاد» کردند، شد صراط. (۱)

«المستقیم»: به معنای اعتدال و عدم انحراف به راست و چپ است.

صاحب المیزان «علیه الرحمه»، بعد از ذکر هفت مقدمه و بیان تفاوت صراط و سبیل چنین نتیجه می گیرد: «صراط مستقیم راهی است به سوی خدا، که هر راه دیگری که خلاق به سوی خدا دارند، شعبه ای از آن است و هر طریقی که آدمی را به سوی خدا رهنمایی می کند، بهره ای از صراط مستقیم را دارا است. به این معنا که هر راهی و طریقی که فرض شود با آن مقدار آدمی را به سوی خدا و حق رهنمایی می کند که خودش از صراط مستقیم دارا و متضمن باشد، اگر آن راه به مقدار اندکی از صراط مستقیم را دارا باشد، رهرو خود را کمتر به سوی خدا می کشاند و اگر بیشتر داشته باشد، بیشتر می کشاند؛

ص: ۷۶

و اما خود صراط مستقیم بدون هیچ قید و شرطی رهرو خود را به سوی خدا هدایت می کند و می رساند و به همین جهت خدای تعالی نام آن را صراط مستقیم نهاد، چون کلمه صراط به معنای راه روشن است زیرا از ماده (سرت) گرفته شده، که به معنای بلعیدن است و راه روشن کانه رهرو خود را بلعیده و در مجرای گلوی خویش فرو برده، که دیگر نمی تواند این سو و آن سو منحرف شود و نیز نمی گذارد که از شکمش بیرون شود و کلمه (مستقیم) هم به معنای هر چیزی است که بخواهد روی پای خود بایستد و بتواند بدون اینکه به چیزی تکیه کند، بر کنترل و تعادل خود و متعلقات خود مسلط باشد، مانند انسان ایستاده ای که بر امور خود مسلط است، در نتیجه برگشت معنای مستقیم به چیزی است که وصفش تغییر و تخلف پذیر نباشد، حال که معنای صراط آن شد و معنای مستقیم این، پس صراط مستقیم عبارت می شود از صراطی که در هدایت مردم و رساندشان به سوی غایت و مقصدشان تخلف نکند و صددرصد این اثر خود را

ببخشد» (۱).

صاحب تفسیر ثعلبی - در گذشته به سال ۴۲۷ق که از بزرگترین مفسرین عامه محسوب می شود - به سند متصلش از مسلم بن حیان از ابی بریده در ذیل آیه شریفه «إهدنا الصراط المستقیم» می گوید: صراط مستقیم راه محمد صلی الله علیه و آله و آل محمد علیهم السلام است (۲).

در روایت حسنه ای از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمودند: «هذا صراطُ علیِّ مستقیم» (۳).

این صراط و راه امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام صراط مستقیم الهی است.

و این روایت اشاره لطیفی به آیه ۴۱ از سوره مبارکه حجر دارد.

ص: ۷۷

---

۱- ۱. ترجمه المیزان، ۱/۶۱.

۲- ۲. الکشف و البیان معروف به تفسیر ثعلبی ۱/۱۲۰.

۳- ۳. الکافی ۱/۴۲۴.

و در روایت معتبره دیگری از قول امام سجاد علیه السلام وارد شده است که فرمودند: «...نحن أبواب الله و نحن الصراط المستقیم و نحن عیبه علمه و نحن تراجمه و حیه و نحن أركان توحیده و نحن موضع سرّه»<sup>(۱)</sup>.

ما درهای رحمت و فیض الهی هستیم و ما صراط مستقیم (راه راست) خداوندی هستیم و ما گنجینه دانش الهی و مترجمان وحیش و ارکان توحیدش و محلّ اسرار الهی هستیم.

### **(صراط الذین أنعمت علیهم غیر المغضوب علیهم و لا الضالین)**

صراط مستقیمی که در آیه قبلی داشتیم، این آیه توضیح می دهد و بیان می کند، و آن را راه کسانی می داند، که خداوند به آنها نعمت داده است [راه آنان که به ایشان نعمت دادی] و خداوند این افراد را خود چنین نام می برد:

«وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِم مِّنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّدِيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا»<sup>(۲)</sup>

کسی که خدا و رسول را اطاعت می کند، با کسانی خواهد بود، که خداوند بر آنها نعمت داده است، از پیامبران و راستگویان و شهیدان و صالحان، و این افراد همراهان خوبی هستند.

پس بر این اساس تا اینجا معنای آیه می شود: خداوند ما را به راه پیامبران و صدیقین و شهداء و صالحین راهنمایی و هدایت کن.

«غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ»

آنها نه مورد خشم و غضب قرار گرفته اند.

کسانی که خداوند بر آنها غضب گرفته است، مصادیق متعدد و فراوانی دارند، یکی از این مصادیق چنانچه گفته اند، یهودیان هستند، خداوند در مورد یهودیان می فرماید:

ص: ۷۸

۱- ۱. معانی الأخبار / ۳۵، ح ۵.

۲- ۲. النساء، ۶۹.

«مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ وَغَضِبَ عَلَيْهِ...» (۱)

کسی که خداوند او را لعنت کرد و بر او غضب گرفت.

«و لا الضَّالِّينَ»

و نه گمراه اند.

گمراهان نیز مصادیق متعدد و فراوان دارند، یکی از مصادیق گمراهان نصاری هستند که خداوند در مورد ایشان فرموده است:

«قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَ أَضَلُّوا كَثِيرًا» (۲)

نصاری و مسیحیان قبل از این دچار گمراهی شدند و تعداد زیادی را نیز گمراه کردند.

بدین ترتیب در پایان سوره حمد خداوند، راه مستقیم را، راه نعمت داده شدگان می داند و مسیر آنها را از مسیر مورد غضب قرار گرفته ها و گمراهان جدا می کند.

تا اینجا ترجمه تحت اللفظی سوره حمد با مختصر توضیحاتی از اعظام فن پایان یافت، جهت حسن ختام حدیثی در فضیلت سوره حمد ذکر می شود:

و فی العیون عن الرضا علیه السلام عن آبائه عن أميرالمؤمنین علیه السلام قال: لقد سمعتُ رسول الله صلی الله علیه و آله

يقول: قال الله عزوجل: قَسَمْتُ فاتحه الكتاب بيني وبين عبدی فنصفها لی و نصفها لعبدی، و لعبدی ما سأل، إذا قال العبد: «بسم الله الرحمن الرحيم» قال الله جل جلاله: بدأ عبدی باسمی و حقَّ علیَّ أن أتممَّ له أموره، و أبارک له فی أحواله.

فاذا قال: «الحمد لله رب العالمین»، قال الله جل جلاله: حَمَدَنی عبدی، و عَلِمَ أنَّ النعم التي له من عندي، و أنَّ البلايا التي دُفِعَتْ عنه فَبِتُّ ولى أشهدكم أنني أضيف له إلى نَعَم الدنيا نَعَم الآخرة، و أدفع عنه بلايا الآخرة كما دَفَعْتُ عنه بلايا الدنيا.

فاذا قال: «الرحمن الرحيم»، قال الله جل جلاله: شَهِدَ لى عبدی بأننى الرحمن الرحيم أشهدكم لأوفرنَّ من رحمتى حَظَّهُ، و لأجزلنَّ من عطاى نصيبه.

فاذا قال: «مالك يوم الدين»، قال الله تعالى: أشهدكم كما اعترف لى أنني أنا المالك يوم

ص: ۷۹

۱- ۱. المائدة، ۶۰.

۲- ۲. المائدة، ۷۷.

الدين، لَأَسْهَلَنَّ يَوْمَ الْحِسَابِ حِسَابَهُ، وَ لَأَتَقَبَّلَنَّ حَسَنَاتَهُ، وَ لَأَتَجَاوِزَنَّ عَنْ سَيِّئَاتِهِ.

فَإِذَا قَالَ: «إِيَّاكَ نَعْبُدُ»، قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: صِدَقَ عَبْدِي، إِيَّايَ يَعْبُدُ، أَشْهَدُكُمْ لِأُثْبِتَنَّهُ عَلَى عِبَادَتِهِ ثَوَابًا يَغْبِطُهُ كُلُّ مَنْ خَالَفَهُ فِي عِبَادَتِهِ لِي.

فَإِذَا قَالَ: «وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: بِي اسْتَعَانَ عَبْدِي وَ إِلَيَّ التَّجَاءُ وَ أَشْهَدُكُمْ لِأُعِينَنَّهُ عَلَى أَمْرِهِ، وَ لِأُغِيثَنَّهُ فِي شِدَائِهِ، وَ لِأَخْذَنَّ بِيَدِهِ يَوْمَ نَوَائِبِهِ.

فَإِذَا قَالَ: «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» إِلَى آخِرِ السُّورَةِ، قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: هَذَا لِعَبْدِي وَ لِعَبْدِي مَا سَأَلَ وَ قَدْ اسْتَجَبْتُ لِعَبْدِي وَ أَعْطَيْتُهُ مَا أَمَّلَ وَ آمَنْتُهُ مِمَّا مِنْهُ وَجَلَّ. (۱)

«و در کتاب عیون از حضرت رضا علیه السلام از پدران بزرگوارش از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت آورده که فرمود: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم می فرمود: خدای تعالی فرموده: فاتحه الکتاب را بین خودم و بنده ام تقسیم کردم، نصفش از من، و نصفش از بنده من است، و بنده ام هر چه بخواهد به او می دهم، چون او می گوید: «بسم الله الرحمن الرحيم»، خدای عزوجل می گوید: بنده ام کار خود با نام من آغاز کرد، و بر من است اینکه امور او را در آن کار تتمیم کنم، و در احوالش برکت بگذارم.

و چون او می گوید: «الحمد لله رب العالمين»، پروردگار متعالش می گوید: بنده من مرا حمد گفت، و اقرار کرد: که نعمت هایی که در اختیار دارد، از ناحیه من است، و بلاهایی که به وی نرسیده، باز بلطف و تفضل من است، و من شما فرشتگان را گواه می گیرم، که نعمت های دنیایی و آخرتی او را زیاده نموده، بلاهای آخرت را از او دور کنم، همانطور که بلاهای دنیا را از او دور کردم.

و چون او می گوید: «الرحمن الرحيم» خدای جل جلالش می گوید: بنده ام شهادت داد: که من رحمان و رحیم هستم، من نیز شما را شاهد می گیرم، که بهره او را از نعمت و رحمت خود فراوان ساخته، نصیبش را از عطا خودم جزیل و بسیار می کنم.

و چون او می گوید: «مالک يوم الدين»، خدای تعالی می گوید: شما شاهد باشید، همانطور که بنده ام اعتراف کرد به اینکه من مالک روز جزا هستم، در آن روز که روز حساب است، حساب او را آسان می کنم، و حسنات او را قبول نموده، از گناهانش صرف نظر می کنم.

ص: ۸۰

و چون او می گوید: «إياك نعبدین»، خدای عزوجل می فرماید: بنده ام راست گفت، و به راستی مرا عبادت کرد، و به همین جهت شما را گواه می گیرم، در برابر عبادتش پاداشی دهم، که هرکس که در عبادت، راه مخالف او را رفته به حال او رشک برد.

و چون او می گوید: «و إياك نستعين»، خدای تعالی می گوید: بنده ام از من استعانت جست، و به سوی من پناهنده گشت، من نیز شما را شاهد می گیرم، که او را در امورش اعانت کنم، و در شدائدش بدادش برسم، و در روز گرفتاریهایش دست او را بگیرم.

و چون او می گوید: «اهدنا الصراط المستقیم»، تا آخر سوره، خدای عزوجل می گوید: همه اینها و آنچه غیر اینها درخواست کند برآورده است، من همه خواسته هایش را استجابت کردم، و آنچه آرزو دارد برآوردم، و از آنچه می ترسد ایمنی بخشیدم» (۱).

علامه طباطبایی در المیزان بعد از نقل این روایت چنین می فرماید: «قریب به این مضمون را مرحوم صدوق در کتاب علل خود از حضرت رضا علیه السلام روایت کرده، و این روایت همانطور که ملاحظه می فرمایید: سوره فاتحه الکتاب را در نماز تفسیر می کند، پس این خود مؤید گفته قبلی ما است، که گفتیم: این سوره کلام خدای

سبحان است، امام به نیابت از طرف بنده اش، و زبان حال بنده اش در مقام عبادت، و اظهار عبودیت است، که چگونه خدا را ثنا می گوید، و چگونه اظهار بندگی می کند، و بنابراین این سوره اصلاً برای عبادت درست شده، و در قرآن هیچ سوره ای نظیر آن دیده نمی شود، منظورم از این حرف چند نکته است.

اول: اینکه سوره مورد بحث از اول تا به آخرش کلام خدا است، اما در مقام نیابت از بنده اش، و اینکه بنده اش وقتی روی دل متوجه به وی او می سازد، و خود را در مقام عبودیت قرار می دهد، چه می گوید؟

و دوم: اینکه این سوره به دو قسمت تقسیم شده، نصفی از آن برای خدا، و نصفی دیگری برای بنده خداست.

ص: ۸۱



نکته سوم: اینکه این سوره مشتمل بر تمامی معارف قرآنی است، و با همه کوتاهی‌ش به تمامی معارف قرآنی اشعار دارد، چون قرآن کریم با آن وسعت عجیبی که در معارف اصولیش، و نیز در فروع و متفرعه بر آن اصول هست، از اخلاقش گرفته تا احکام، و احکامش از عبادات گرفته تا سیاسات، و اجتماعیات، و وعده‌ها، و وعیدها، و داستانها، و عبرت‌هایش، همه، همه بیان‌اتش به چند اصل برمی‌گردد، و از آن چند ریشه جوانه می‌زند، اول توحید، دوم نبوت، و سوم معاد، و فروع آن، و چهارم هدایت بندگان به سوی آنچه مایه صلاح دنیا و آخرتشان است، و این سوره با همه اختصار و کوتاهی‌ش، مشتمل بر این چند اصل می‌باشد، و با کوتاه‌ترین لفظ، و روشن‌ترین بیان، به آنها اشاره نموده است.

حال برای اینکه به عظمت این سوره پی‌ببری، می‌توانی معارف مورد بحث در این سوره را که خدای تعالی آن را جزو نماز مسلمانان قرار داده، با آنچه که مسیحیان در نماز خود می‌گویند، و انجیل متی (۶: ۹-۱۳) آن را حکایت میکند، مقایسه کنی، آن وقت می‌فهمی که سوره حمد چیست؟

در انجیل نامبرده که به عربی ترجمه شده، چنین می‌خوانیم: پدر ما آن کسی

است که در آسمانها است، نام تو متقدس باد، و فرمانت نافذ، و مشیتت در زمین مجری، همانطور که در آسمان مجری است، نان ما کفاف ما است، امروز ما را بده، و دیگر هیچ، و گناه ما بیامرز، همانطور که گناهکاران بخویشتن را می‌بخشیم، (یعنی از ما یاد بگیر)، و ما را در بوته تجربه و امتحان قرار مده، بلکه در عوض از شر شیطان نجات ده.

خوب، در این معانی که الفاظ این جملات آنها را افاده می‌کند دقت بفرما، که چه چیزهایی را به عنوان معارف الهی و آسمانی به بشر می‌آموزد، و چگونه ادب بندگی در آن رعایت شده.

اولاً: به نمازگزار می‌آموزد، که بگوید: پدر ما (خدای تعالی) در آسمانها است،

در حالی که قرآن خدا را منزّه از مکان می داند.

و ثانیاً: درباره پدرش دعای خیر می کند، که امیدوارم نامت متقدس باشد، (البته فراموش نشود که متقدس باشد، نه مقدس، و خلاصه قداست قلبی هم داشته باشد کافی است) و نیز امیدوارم که فرمانت در زمین مجری، (و تیغت برا) باشد، همانطور که در آسمان هست، حال چه کسی می خواهد دعای این بنده را درباره خدایش مستجاب کند؟ نمی دانیم، آن هم دعایی که به شعارهای احزاب سیاسی شبیه تر است، تا به دعای واقعی.

و ثالثاً: از خدا و یا بگو پدرش درخواست کند: که تنها نان امروزش را بدهد، و در مقابل بخشش و مغفرتی که او نسبت به گنهکاران خود می کند، وی نیز نسبت به او با مغفرت خود تلافی نماید، و همانطور که او در مقابل جفاکاران از حق خود اغماض می کند، خدا هم از حق خود نسبت به او اغماض کند، حالا این نمازگزار مسیحی چه حقی از خودش دارد، که از خود او باشد، و خدا به او نداده باشد؟ نمی دانیم.

و رابعاً: از پدر بخواهد که او را امتحان نکند، بلکه از شر شریر نجات دهد، و

حال آنکه این درخواست، درخواست امری است محال و نشدنی، برای اینکه اینجا دار امتحان و استکمال است، و اصلاً نجات از شریر بدون ابتلا و امتحان معنا ندارد.

از همه اینها بیشتر وقتی تعجب می کنی، که نوشته قسیس فاضل گوستاولوبون را در کتاب تاریخ تمدن اسلامش ببینی، که می گوید اسلام در معارف دینی چیزی بیشتر از سایر ادیان نیاورده، چون همه ادیان بشر را به سوی توحید، و تزکیه نفس، و تخلق به اخلاق فاضله، و نیز به عمل صالح دعوت می کردند، اسلام نیز همین ها را گفته، چیزی که برتری یک دین را بر دین دیگر اثبات می کند به این است که ببینیم کدام یک از ادیان ثمره بیشتری در اجتماعات بشری داشته، (و لابد منظورش این است که ثمره دین مسیحیت در تعلیم و تربیت بیشتر از اسلام است).

و از این نیز عجیب تر آن که بعضی از مسلمان نماها نیز این گفتار وی را نشخوار کرده، و پیرامون آن داد سخن داده است»<sup>(۱)</sup>.

پایان این مقال را روایت مرفوعه ای قرار می دهم که مرحوم جد قدس سره از أميرالمؤمنین علیه السلام نقل می کند که فرمودند: «كَلِّمًا فِي الْقُرْآنِ فِي الْحَمْدِ وَ كَلِّمًا فِي الْبِسْمَلَةِ وَ كَلِّمًا فِي الْبَاءِ وَ كَلِّمًا فِي الْبَاءِ فِي النَّقْطَةِ وَ أَنَا النَّقْطَةُ تَحْتَ الْبَاءِ»<sup>(۲)</sup>.

اميرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: هر آنچه که در قرآن است در سوره حمد باختصار و اجمال آمده است و هر آنچه که در سوره حمد است در بسم الله آمده است و هر آنچه که در بسم الله است در باء اول آن قرار دارد و باء بدون نقطه معنا ندارد و لذا هر آنچه در باء است در نقطه زیر آن است و من نقطه زیر باء هستم.

اجمال معنای روایت به جهت فهم همگانی این است که دین بدون ولایت، معنای صحیحی پیدا نمی کند و ولایت از آن اميرالمؤمنین علیه السلام و اولاد معصومین یازده گانه آن بزرگوار علیهم السلام است.

ص: ۸۴

---

۱- ۱. ترجمه المیزان ۱/ (۷۷-۷۵).

۲- ۲. مجدالبیان فی تفسیر القرآن / ۳۴۷.

اشاره

در قرائت بعد از حمد، می بایست یکی از سوره شریفه قرآن قرائت گردد، عموماً به دلایلی سوره توحید خوانده می شود از این رو بحثی کوتاه و ترجمه گونه نیز در این سوره می آوریم.

این سوره چون مشتمل بر اصیل ترین اندیشه توحیدی است، توحید یا اخلاص نام گرفته است.

(بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ)

سخن در بسمله در سوره حمد گذشت لذا تکرار نمی کنیم.

(قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ)

بگو او خدای یگانه است.

قل: فعل امر از ماده «قَوْل» به معنای بگو، ای پیامبر آنچه را که به تو وحی نمودیم، ظاهر بنما و بگو.

هو: در اینکه این «هو» ضمیر شأن است یا نه بین مفسرین اختلاف است، جماعتی چون اصحاب الکشاف<sup>(۱)</sup> و جوامع الجامع<sup>(۲)</sup> و المیزان<sup>(۳)</sup> و مخزن العرفان<sup>(۴)</sup> بر

اعتقاد اولند و گروهی نیز همچون صاحب پرتوی از قرآن<sup>(۵)</sup> بر قول دوم<sup>(۶)</sup>.

ص: ۸۵

۱-۱. الکشاف ۴/۸۱۷.

۲-۲. جوامع الجامع ۴/۵۶۰.

۳-۳. المیزان ۲۰/۳۸۷.

۴-۴. مخزن العرفان ۴/۳۴۲.

۵-۵. پرتوی از قرآن ۴/۳۰۰، تألیف آیت الله سید محمود طالقانی (رحمه الله علیه).

۶-۶. قول دوم این است که «هو» ضمیر شأن نیست، بلکه مبتدا است.

شیخ ابوالفتوح رازی، بزرگ مفسر شیعی قرن ششم هجری در تفسیر پارسی خود وجه سومی نیز برای این اعراب ذکر می کند و آن اینکه: «هو» مبتدا است و «الله» خبر اوست، و «أحد» خبر بعد خبر است، کقولهم: هذا حُلُوٌّ حَامِضٌ (۱). (۲)

در هر صورت چه «هو» را ضمیر شأن بدانیم و چه آن را مبتدا بگیریم، معنا و مفهوم تفاوت چندانی پیدا نخواهد کرد، زیرا در هر دو صورت این سوره، خصوصاً این آیه برای بیان توحید خالص، ذات ربوبی است، و این بیان با هر دو ترکیب سازش دارد و دو ترکیب هر کدام به نوعی این بیان را می رسانند.

آنچه که در ضمیر «هو» قابل توجه است، این است که مشرکین به خدایان خود با اسم اشاره «هذه» (این) اشاره می کردند و به قول صاحب صافی (ره) می گفتند: «هذه الهتنا المحسوسه المدركة بالأبصار» (۲) این خدای محسوس ما است که به چشم دیده می شود، و از پیامبر می خواستند که او نیز به خدای خود اشاره کند، تا آنها بتوانند او را حس کرده و اطلاعات بیشتری در مورد او داشته باشد، آنگاه خداوند این سوره را نازل کرد، که: پیامبر بگو «هو» او که قابل اشاره با اسماء اشاره «این» و «آن» نیست، خدای ما است و از اینرو با این ضمیر «هو» خداوند از جسمیت و قابل حس بودن و به چشم در آمدن تنزیه شد.

صاحب مخزن العرفان در بیان ضمیر «هو» چنین می فرماید: «هو» ضمیر شأن و از دو کلمه ترکیب شده، «ها» تنبیه به امر ثابت و «واو» اشاره به غایب است و «ها» اصل کلمه هو است و او از اشباع ضمه پدیده شده و در واقع «هو» یک حرف است و اشاره به هویت مطلقه و وجود بحت بسیط است که در این مرتبه نه اسمی مأخوذ است نه رسمی و نه صفتی ملحوظ است و نه اثری، بلکه او او است از آن حیث که او است، زیرا که آن هویت مطلقه «الله» نامیده شده به اعتبار صفت الوهیت، «رب»

ص: ۸۶

۱-۱. این ترش و شیرین است.

۲-۲. روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن ۲۰/۴۶۷.

۳-۳. الصافی ۵۲۹/ از چاپ حجری.

گفته شده به اعتبار صفت ربوبیت و چون ممکن را راهی به آن حقیقت صرفه بسیطه نیست که مبدأ خود را ستایش نماید و ملتجی به او گردد این است که به اعتبار افعال و بروز آثار جلال و جمال اسمائی بر خود وضع کرده و خود را به آنها معرفی نموده، لکن هویت بسیطه حقّه حقیقیه من حیث ذات مقتضی هیچ اسمی و رسمی و صفتی نیست و ذات اقدس از اسم و رسم و صفت زائد بر ذات عاری می‌ری است»<sup>(۱)</sup>.

اللّه: عَلَمٌ به غلبه برای خدای تعالی است که مجمع همه صفات کمال است و بحث در آن گذشته است.

أحد: اصل آن «وَحَدَّ» بود، «واو» به «همزه» تبدیل گشت، شد «أحد»<sup>(۲)</sup>.

صاحب المیزان در معنای أحد می فرماید: «و کلمه احد صفتی است که از ماده وحدت گرفته شده، همچنان که کلمه واحد نیز وصفی از این ماده است، چیزی که هست بین احد و واحد فرق است، کلمه احد در مورد چیزی و کسی به کار می رود که قابل کثرت تعدد نباشد، نه در خارج و نه در ذهن و اصولاً داخل اعداد نشود، به خلاف کلمه واحد، که هر واحدی، یک ثانی و ثالثی دارد، یا در خارج و یا در توهم و یا به فرض عقل، که با انضمام به ثانی و ثالث و رابع کثیر می شود و اما احد اگر هم برایش دومی فرض شود، باز خود همان است، چیزی بر او اضافه نشده»<sup>(۳)</sup>.

و به قول شیخ ما علامه محمد تقی شوشتری «ره» او: «یکی است که تک است نه یکی که ممکن باشد دو داشته باشد»<sup>(۴)</sup>.

و در مجموع معنای تحت اللفظی آیه می شود: بگو او خدای یگانه است.

### (اللّه الصّمد)

صمد: «در لغت قصد کردن یا قصد کردن با اعتماد را گویند، و چون در آیه به

ص: ۸۷

۱- ۱. مخزن العرفان، ۴/۳۴۲.

۲- ۲. مجمع البیان، ذیل آیه شریفه.

۳- ۳. ترجمه المیزان، ۴۰/۴۴۶.

۴- ۴. حواشی مصحف ۲/۱۵۴۲.

صورت مطلق آورده شده است، یعنی خدای تعالی سید و بزرگی است، که تمامی موجودات عالم در تمامی حوائجشان قصد او می کنند و چون با «ال» استعمال شده افاده حصر می کند»<sup>(۱)</sup>.

و معنای روان آیه می شود، خداوند تنها موجودی است که قائم به ذات خود است و همه مردم در حوائجشان او را می خوانند و به سمت او گرایش پیدا می کنند.

### (لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُوَلَدْ)

خداوند نژاد و زاییده نیز نشد.

این آیه رد اعتقادی است که به زایش در مورد خداوند عقیده مند است، و بعضی از پیامبران چون عیسی، عزیر، یا ملائکه یا بعضی موجودات دیگر را فرزندان خداوند می پندارد، این آیه با همین لفظ کوتاه هم، این امر را مردود می شمارد و هم داشتن پدر و مادر و... را برای خداوند نمی پذیرد.

صاحب منهج الصادقین در این مورد می فرماید: «لم یلد» نژاد یعنی بیرون نیامد از او چیزی کثیف که آن ولد است و سایر اشیاء کثیفه که از مخلوق بیرون می آید، و نه چیزی لطیف چون، نفس و منبعث نشد از او عوارض چون سنه و نوم و خطره و غم و حزن و بهجت و ضحک و بکاء و خوف و رجاء و رغبت و سئامت و جوع و شبع و غیر آن، یعنی متعالی است از آنکه متولد شود از او اشیاء کثیفه و لطیفه.

«و لم یولد» و زاده نشد یعنی بیرون نیامد از چیزی هم چنانکه اشیاء کثیفه بیرون آیند از عناصر خود مانند حصول حیوان از حیوان و نبات از ارض و میاه از ینابیع و ثمار از اشجار و همچنان که اشیاء لطیفه از مراکز خود بیرون می آیند چون بصر از عین، و سمع از اذن، و شم از أنف، و ذوق از فم، و کلام از لسان، و معرفت و تمیز

ص: ۸۸

از قلب، و نار از حجر، بلکه او صمدی است لا من شیء و لا فی شیء و لا علی شیء مبدع الأشياء و منشیء الأمور به قدرت و مُفنی آن به مشیت و مُبقی آن به مصلحت و حکمت» (۱).

کلام صاحب مخزن العرفان را نتیجه این چند سطر قرار می‌دهم، ایشان می‌فرماید: «این آیه اشاره به این است که تولید و زایش نمودن به هر معنی که تصور شود نسبت به اله عالم و مبدأ وجود نتوان داد، زیرا که ذات و حقیقت بسیط مصمت احدی که از دو کلمه احد و صمد استفاده می‌شود، ممکن نیست بشود به نحو تولید چیزی از او خارج گردد، زیرا تولید مثل به هر نحو فرض شود منافی با وحدت است» (۲).

### (و لَمْ یَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ)

برای او هیچ مثل و مانند و همتایی نیست.

هیچ موجودی نمی‌تواند کفو و همسر و همانند او باشد او ذات یگانه‌ای است که مثل و مانند ندارد.

صاحب مخزن العرفان در ذیل آیه می‌فرماید: «ذات حق تعالی را کفوی و همدوشی و قرینی نیست او منفرد است به حقیقت و وجوب وجود و قدم ذاتی و وحدت حقه حقیقه و الوهیت و ربوبیت و خالقیت که منفرد در صفات ذاتی است، و نیز مثلی و ضدی و ندی برای وی تصور ندارد، و احدی در صفات ذاتی مطابق و هم کفو او نیست، بلکه در هیچ صفتی از صفات جلال و جمال موجودی پدید نمی‌شود که در مقابل او عرض اندام نماید نه در وجود و نه در صفات» (۳).

مستحب است پس از پایان سوره توحید، گفته شود «كَذَلِكَ اللَّهُ رَبِّي» خداوند من

ص: ۸۹

۱- ۱. منهج الصادقین، ۱۰/۳۹۸.

۲- ۲. مخزن العرفان، ۴/۳۵۴.

۳- ۳. مخزن العرفان، ۴/۳۵۵.



چنین است.

صاحب منهج الصادقین این امر را چنین بیان می کند: «فضیل بن یسار روایت کرده که اَبی جعفر علیه السلام مرا امر کرد که هر گاه از قرائت «قل هو الله احد» فارغ شوی سه بار بگو: کذلک الله ربی» (۱).

اخبار در فضیلت سوره توحید فراوان است، علت آن نیز به خوبی روشن است، زیرا این سوره همانطور که گذشت مشتمل بر توحید ناب و خالص است و توحید، اساس و ریشه و پایه و بنیان اعتقادات و اخلاقیات و احکام اسلام است، به عنوان نمونه دو مورد ذکر می شود:

عَنْ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنَّهُ سُئِلَ عَنِ التَّوْحِيدِ، فَقَالَ: كُلُّ مَنْ قَرَأَ «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» وَ آمَنَ بِهَا فَقَدْ عَرَفَ التَّوْحِيدَ، قِيلَ: كَيْفَ نَقَرُوهَا؟ قَالَ: كَمَا يَقْرَأُهَا النَّاسُ وَ زَادَ فِيهَا كَذَلِكَ اللَّهُ رَبِّي مَرَّتَيْنِ (۲).

در مورد سوره توحید از امام رضا علیه السلام سؤال شد، امام پاسخ فرمودند: هر کس سوره «قل هو الله احد» را بخواند و به آن ایمان آورد، توحید را شناخته است، به امام عرض شد چگونه بخواند؟ پاسخ فرمودند: همانطور که مردم می خوانند، فقط در پایان دوبار «كذلك الله ربی» اضافه کردند.

عَنْ أمير المؤمنين عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله : من قرأ «قل هو الله احد» مرّة فكأنما قرأ ثلث القرآن و مَنْ قَرَأَهَا مَرَّتَيْنِ فَكَأَنَّمَا قَرَأَ ثُلْثِي الْقُرْآنِ وَ مَنْ قَرَأَهَا ثَلَاثَ مَرَّاتٍ فَكَأَنَّمَا قَرَأَ الْقُرْآنَ كُلَّهُ (۳).

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گفتند: کسی که یک بار سوره «قل هو الله احد» را بخواند، گویا ثلث قرآن را خوانده است و کسی که دو بار آنرا بخواند، گویا دو ثلث قرآن را خوانده است و کسی که سه بار آنرا بخواند گویا تمام قرآن را خوانده است و خداوند به او ثواب یک ختم قرآن را می دهد.

ص: ۹۰

۱- ۱. منهج الصادقین، ۱۰/۴۰۲.

۲- ۲. عیون أخبار الرضا علیه السلام ۱/۱۳۳، ح ۳۰؛ التوحید ۲۸۴/، ح ۳.

۳- ۳. کمال الدین و تمام النعمه ۵۴۲/، ح ۶؛ نورالثقلین ۸/۳۶۰، ح ۲۲.

## رکوع:

پس از اینکه نمازگزار با بیان قرائت و مفاهیم عالیّه آن، آمادگی بزرگداشت پروردگار و تعظیم ظاهری در مقابل او را پیدا نمود، با گفتن تکبیری که معنای آن گذشته است به رکوع می رود.

در ثواب رکوع گفته اند:

عن سعید بن جناح قال: كنتُ عند أبي جعفر عليه السلام في منزله بالمدينة فقال مبتدءاً: مَنْ أتمَّ ركوعه لم تدخله وحشه في قبره (۱).

سعید بن جناح گفت: در نزد امام باقر علیه السلام در منزلشان در مدینه بودم که امام ابتداء شروع به صحبت کرد و فرمود: کسی که رکوعش را به بهترین وجه برگزار کند وحشت در قبر او وارد نمی شود (کنایه از اینکه در قبر و عالم برزخ عذاب نمی شود).

در رکوع مستحب است که گردن رکوع کننده کشیده باشد، معنای این کشیدن گردن در رکوع چنین بازگو شده است:

سأل رجلٌ أمير المؤمنين عليه السلام فقال: يا ابن عمّ خير خلق الله عزوجلّ ما معنى مدّ عنقك في الركوع؟ فقال: تأويله آمنتُ بالله ولو ضربت عنقِي. (۲)

مردی علی علیه السلام را مخاطب قرار داد و پرسید: ای پسر عموی بهترین خلق خدا، معنای کشیدن گردن در رکوع چیست؟ امام علیه السلام فرمودند: تأویلش این است که به خدا ایمان

ص: ۹۱

---

۱- ۱. ثواب الأعمال / ۵۵، ح ۱؛ بحار الأنوار، ۱۸/۳۵۶ چاپ حجری، (۱۲/۱۰۷)، ح ۱۵ طبع حروفی بیروت، ۳۴/۷۶ طبع دیگری در بیروت).

۲- ۲. الفقیه ۱/۳۱۱؛ علل الشرائع / ۳۲۰، ح ۱.

آوردم، حتی اگر گردن من زده شود.

یکی از معاریف اذکار رکوع، گفتن سه بار متوالی «سبحان الله» است، در معنای آن وارد شده است:

سأل رجلُ عمر بن الخطاب فقال: ... ما تفسیر «سبحان الله»؟ قال: إنَّ فی هذا الحائط رجلاً كان إذا سُئِلَ أنباء و إذا سكت ابتداء. فدخل الرجل فإذا هو علی بن أیطالب علیه السلام، فقال: یا أباالحسن ما تفسیر «سبحان الله»؟ قال: هو تعظیم جلال الله عزوجل و تنزیهه عما قال فیهِ كلُّ مشرک، فإذا قاله العبد صلَّى علیه كلُّ ملكٍ. (۱)

مردی از عمر پرسید، معنای «سبحان الله» چیست؟ عمر به اطاقی اشاره کرد و گفت: در این چهار دیواری کسی است که اگر از او پرسشی پاسخ می دهد و اگر ساکت شوی او آغاز می کند، مرد داخل اطاق شد و امیرالمؤمنین علی علیه السلام را در آنجا یافت و پرسید: ای ابوالحسن تفسیر «سبحان الله» چیست؟ امام فرمودند: آن تعظیم خداوند بزرگ است و تنزیه او از آنچه که مشرکین در موردش می گویند، و هنگامی که بنده خدا «سبحان الله» می گوید هر فرشته ای بر او درود می فرستد.

بعد از گفتن ذکر رکوع نماز گزار، سر از رکوع برمی دارد و می گوید:

سَمِعَ اللهُ لِمَنْ حَمِدَهُ

خدا سخن و کلام کسی که او را حمد گفت شنید.

و گفته اند: إِنَّ اللهُ - يَقُولُ عَلَى لِسَانِ عَبْدِهِ: سَمِعَ اللهُ لِمَنْ حَمِدَهُ. (۲)

خداوند بر زبان بنده اش می گوید: خدا کلام کسی که او را در رکوع حمد کرد، شنید و پذیرفت. (۳)

این کلام می تواند یادآوری باشد برای نماز گزار که بیش از پیش به امر نماز حضور قلب پیدا کند، زیرا با بیان این کلام به یاد می آورد که تمام کلام او را خدا می شنود، از اینرو دقت بیشتری بر این امر مبذول می دارد.

ص: ۹۲

۱- ۱. معانی الأخبار / ۹.

۲- ۲. السیره الحلبیه ۱/۴۱۱، طبع دارالمعرفه بیروت ۱۴۰۰؛ الفتوحات المکیه ۱/۱۹۲ و ۲۷۵ و ۲۸۲ و ۳۹۵، طبع دارالصادر، بیروت؛ مصباح الأنس / ۱۷۶ و ۱۸۳ و ۵۱۶؛ شرح فصوص الحکم قیصری / ۱۱۸۷.

۳- ۳. «سَمِعَ لَ» به معنای «قَبِلَ» است. (علی زاهدپور)

سجده اوج اظهار عبودیت و بندگی است و نماز گزار به این مرحله نمی رسد مگر اینکه زمینه های قبلی آن یعنی قرائت و خصوصاً رکوع را پشت سر گذاشته باشد، روایاتی بر این اساس رکوع را مقدمه سجود می داند من جمله:

عن الصادق علیه السلام: لا یرکع عبدٌ لله رکوعاً علی الحقیقه إلّا زینّه الله تعالی بنور بهائه و أظله فی ضلال کبريائه و کسائه کسوه أصفیائه، و الركوع أولٌ و السجود ثان. فمن أتى بمعنی الأول صلح للثانی و فی الركوع أدب و فی السجود قرب، و من لا یحسن الأدب لا یصلح للقرب، فارکع رکوع خاضع لله عزّوجلّ بقلبه متذللاً و جلّ تحت سلطانه، خافض له بجوارحه خفض خائف حزن علی ما یفوته من فائده الراكعین.

و حکى أنّ ربيع بن خثیم کان یسهر باللیل إلى الفجر فی رکعه واحده فإذا أصبح یزفر و قال: آه سبق المخلصون و قُطع بنا.

و استوف رکوعک باستواء ظهرک، و انحطّ عن همّتك فی القيام بخدمته إلّا بعونه، و فرّ بالقلب من وساوس الشیطان و خدائعه و مکائده، فإنّ الله تعالی یرفع عباده بقدر تواضعهم له، و یهدیهم إلى اصول التواضع و الخضوع و الخشوع بقدر اطلاع عظمته علی سرائرهم. (۱)

امام صادق علیه السلام فرمودند: هیچ بنده ای رکوع را برای خدا بجا نمی آورد مگر آن که خدای تعالی

ص: ۹۳

---

۱ - ۱. مصباح الشریعه / ۱۲؛ التنبیّهات العلیّه علی وظائف الصلاه القلیبه / ۲۵۸ [أسرار الصلاه] از شهید ثانی؛ المحجّه البیضاء، ۱/۳۹۰؛ و بحار الأنوار، ۱۸/۳۵۶ چاپ حجری (۸۲/۱۰۸) ح ۱۷ از طبع حروفی در بیروت، ۳۴/۷۶ از طبع دیگری در بیروت).

او را با روشنایی نور خودش آراسته کند و در سایه های کبریايش سایه نشین کند و در زیر پوشش برگزیدگان قرار دهد و رکوع، اوّل است و سجده دوم، پس هر کس آنچه را که مقصود از رکوع است بجای نیاورد برای دومی، شایستگی قرب را ندارد. پس رکوع کن همانند کسی که از صمیم قلب برای خدا خاضع باشد و در پیشگاهش ذلیل و قلبش از سلطنت او در طپش و با تمام اعضایش برای او فروتن بوده و غمناک و هراسان باشد که مبادا بهره رکوع کنندگان را از دست بدهد.

و حکایت شده که ربیع بن خثیم با یک رکعت شب را به صبح می رساند و چون صبح می شد، سر بر می داشت و می گفت: آه که با اخلاصان پیش افتادند و ما در عقب قافله ماندیم.

و با صاف نگهداشتن پشت خود رکوعت را کامل کن و بدان که تو آن همت نداری، تا به خدمت او قیام کنی مگر با یاری او و از صمیم دل از وسوسه ها و حيله ها و نیرنگ های شیطان فرار کن که خداوند درجه بندگانش بهر اندازه ای که برای او تواضع کنند بالا می برد و بهر مقدار که عظمت خداوند بر عمق جانیشان ریشه دواند و آنان را بر اصول تواضع و خضوع رهبری فرماید. (۱)

در روایات بالاترین درجه بندگی و عبودیت سجود خوانده شده است مانند این روایت:

عن سعید بن یسار قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام أَدْعُو أَنَا رَاكِعٌ أَوْ سَاجِدٌ؟ قَالَ: فَقَالَ: نَعَمْ أَدْعُ وَأَنْتَ سَاجِدٌ، فَإِنَّ أَقْرَبَ مَا يَكُونُ الْعَبْدُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ سَاجِدٌ، أَدْعُ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ لِدُنْيَاكَ وَآخِرَتِكَ. (۲)

سعید بن یسار می گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: آیا در حالی که در رکوع هستم دعا کنم یا زمانی که در سجده هستم، امام فرمودند: بله دعا کن در حالی که در سجده هستی، به خاطر این که نزدیکترین حالت بنده به خدا، حالت سجود است، در سجده برای دنیا و آخرت دعا کن.

در فضیلت سجود و طول آن فراوان گفته اند، و آن را از ویژگیهای مکتب امامان راستین و از سنتهای گریه کنندگان و تواضع پیشگان به درگاه الهی دانسته اند.

طول السجود من دین الأئمة و أنه من سنن الأوابين. (۳)

ص: ۹۴

۱- ۱. ترجمه با اندک تصرف به نقل از «پرواز در ملکوت» ۲/۲۵۱.

۲- ۲. بحار الأنوار ۱۸/۳۶۲ از چاپ حجری (۸۲/۱۳۱) ح ۶ - ۳۴/۹۲.

۳- ۳. مستدرک سفینه البحار ۴/۴۷۴.

از طولانی بودن سجده ائمه معصومین علیهم السلام روایات فراوانی نقل شده است و ائمه به یاران و شیعیان خود، طولانی قرار دادن سجده را پیشنهاد می فرمودند، به عنوان نمونه امام صادق علیه السلام در پایان حدیثی به پیروان خود چنین توصیه می نمایند:

و علیکم بطول السجود و الركوع، فإنَّ أحدكم إذا أطال الركوع و السجود، يهتف إبليس من خلفه و قال: یا ویلتاه أطاعوا و عصیتُ، و سجدوا و أبيتُ. (۱)

بر شما شیعیان است که سجده ها و رکوع های خود را طولانی قرار دهید، به درستی که یکی از شما که چنین کند، شیطان می گوید، ای وای خداوند را اطاعت کردند و مرا عصیان نمودند و برای او سجده کردند و من سجده نکردم (و به بدبختی و خسارت افتادم).

عن أبي بصير قال: قال أبو عبدالله عليه السلام: يا أبا محمد عليك بطول السجود فإنَّ ذلك من سنن الأوابين. (۲)

أبی بصیر از امام صادق علیه السلام نقل می کند که به او فرمودند: ای ابامحمد بر تو باد که سجده های خود را طولانی قرار دهی، بدرستی که طول سجود از آداب متواضعین بدرگاه الهی است.

عن أبيعبدالله عليه السلام قال: حدثني أبي، عن جدي عن آبائه عليهم السلام أنَّ رسول الله صلى الله عليه و آله قال: اطيلوا السجود فما من عمل أشدَّ على إبليس من أن يري ابن آدم ساجداً لأنَّه أمر بالسجود فعصى، و هذا أمر بالسجود فاطاع فيما أمر. (۳)

امام صادق علیه السلام از پدرانشان علیهم السلام و جدشان رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل می کنند که فرمودند: سجده های خود را طولانی کنید، زیرا هیچ عملی به شیطان ناگوارتر از این نیست که ببیند فرزندان آدم در سجده هستند، بخاطر اینکه او امر به سجده شد و سرکشی نمود و این بنده امر به سجود شده است و اطاعت کرده است.

سخن که بدین جا رسید لازم است این نکته را هم متذکر شوم که: بعضی گمان این دارند طول سجود از قدرت بینایی می کاهد و آن را ضعیف می کند، در حالی که

ص: ۹۵

۱- ۱. بحار الأنوار ۱۸/۳۶۳ از چاپ حجری (۸۲/۱۳۶) ح ۱۵ - ۳۴/۹۵.

۲- ۲. علل الشرایع / ۳۴۰.

۳- ۳. علل الشرایع / ۳۴۰.

چنین نیست، طول سجود از سنتهای نیکوی مسلمانان است و اگر چنین امری متحقق می شد، می بایست همه پیامبران و ائمه علیهم السلام و پیروانشان، ناینایان جهان باشند، و بطلان این امر واضح است.

در روایتی بیان شده است کسی که حتی یکبار حقیقه سجده کند، تا پایان عمر دچار خسران نخواهد شد. تمام روایت چنین است:

عن الصادق علیه السلام: ما خَسِرَ و الله من أتى بحقیقه السجود و لو كان فی العمر مرّه واحده و ما أفلح من خلا برّه فی مثل ذلك الحال شبیهها بمخادع لِنَفْسِه، غافل لاه عما أعدّ الله للساجدين: من أنس العاجل و راحه الآجل و لا بُعد أبدا عن الله من أحسن تقرُّبه فی السجود، و لا- قرب إليه أبدا من أساء أدبه، و ضیع حرمته، بتعلیق قلبه بسواه فی حال سجود، فاسجد سجود متواضع لله، ذلیل علم أنه خلق من تراب يطؤه الخلق، و أنه ركب من نطفه يستقدرها كلُّ أحد و كون و لم يكن. و قد جعل الله معنى السجود سبب التقرب إليه بالقلب و السرّ و الروح، فمن قرب منه بُعد من غيره، ألا- ترى فی الظاهر أنه لا يستوی حال السجود إلّا بالتواری عن جميع الأشياء و الاحتجاب عن كلِّ ماتراه العيون كذلك أراد الله أمر الباطن فمن كان قلبه متعلِّقا فی صلاته بشيء دون الله فهو قريب من ذلك الشيء، و بعيد عن حقیقه ما أراد الله منه فی صلاته، قال الله تعالى: «ما جعل الله لرجل من قلبین فی جوفه» (۱) و قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «قال الله تعالى: لا- أطلع على قلب عبد فأعلم فيه حبّ الإخلاص لطاعتی لوجهی، و ابتغاء مرضاتى إلّا تولّیت تقویمه و سیاسته [و تقرّبُ منه]، و من اشتغل فی صلاته بغیری فهو من المستهزئین بنفسه، و مکتوب اسمه فی دیوان الخاسرین» (۲).

امام صادق علیه السلام می فرماید: بخدا سوگند زیان نکرده است کسی که حتی برای یکبار در سراسر عمرش، حقیقت سجود را به جا آورد، و رستگار نشود کسی که با خدای خود در چنین حالتی خلوت کند، در حالی که خودش را گول می زند و غافل است از آنچه که خداوند آماده کرده

ص: ۹۶

۱- ۱. سوره احزاب / ۴.

۲- ۲. مصباح الشریعه ۱۲/ ۱۳؛ المحججه البیضاء ۱/ ۳۹۱؛ و بحار الأنوار ۱۸/ ۳۶۳ از چاپ حجری (۸۲/ ۱۳۶) ح ۱۶ از چاپ حروفی بیروت، ۳۴/ ۹۵ از چاپ دیگری در بیروت).

است برای ساجدین از اُنس و محبت نسبت به خودش در این دنیا و رحمت آن دنیا، و هرگز دور نمی شود از خدا کسی که بهترین تقربش به خداوند در حال سجده باشد، پس سجده کن، سجودی متواضع و فروتن در مقابل خداوند، فردی که می داند آفریده شده است از خاکی که مردم آنرا پامال می کنند و بوجود آمد، و ترکیب شده است از نطفه ای که مردم از آن متفرند و آنرا نجس می دانند، و خداوند او را بوجود آورده است در حالی که نبوده است، و به تحقیق خداوند معنای سجود را وسیله ای برای تقرب به سوی خودش قرار داده است، آیا نمی بینی که فرد سجده نمی کند مگر اینکه همه اشیاء از او پنهان می شوند و آنچه را که چشمها می بینند او نمی بیند، این چنین خداوند نیز امر باطن را قرار داده است، پس کسی که قلبش در حال نماز متعلق به چیزی غیر از خدا باشد، پس او به همان شیء نزدیک است و از آن حقیقتی که خداوند آنرا در نماز خواسته است دور است. خداوند متعال فرموده: «ما در یک نفر دو قلب قرار نداده ایم» (و انسان نمی تواند خودش را در گرو دو محبوب یا بیش از آن قرار دهد) و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «خدا گفت: من بر قلب هیچ بنده ای اطلاع پیدا نمی کنم، که در آن حب اخلاص و عبادت و طاعت من موجود باشد مگر اینکه کارهای او را من بر عهده می گیرم و امور او را تنظیم می کنم، و آن کس که در نمازش به غیر از من توجه و عنایت داشته باشد او خودش را مسخره کرده است و نامش در گروه زیانکاران ثبت خواهد شد.

در معنای سجده نیز روایاتی وارد شده است من جمله:

سأل رجلُ أمير المؤمنين عليه السلام فقال: له يا ابن عمِّ خير خلق الله ما معنى السجده الأولى؟ فقال: تأويلها «اللهم إنك منها خلقتنا» يعني من الأرض و تأويل رفع رأسك «و منها أخرجتنا» و السجده الثانيه «و إليها تعيدنا» و رفع رأسك «و منها تخرجنا تاره أُخرى» (۱).

مردی از امیرالمؤمنین علیه السلام پرسید: ای پسر عموی بهترین خلق خدا، معنای سجده اول چیست؟ امام فرمودند: تاویلش این است که: خدایا تو ما را از زمین آفریدی و تاویل بلند نمودن سرت این است که و ما را از زمین بیرون آوردی و تاویل سجده دوم این است که ما را به زمین

ص: ۹۷



برمی گردانی و بلند نمودن سرت به معنای این است که دوباره ما را از زمین خارج و زنده می کنی در روز قیامت.

سجده بر روی تربت امام حسین علیه السلام مستحب است و ثواب فراوان دارد:

قال الصادق علیه السلام: السجود علی تربه الحسین علیه السلام یخرق الحجب السبع. (۱)

امام صادق علیه السلام فرمودند: سجده بر تربت امام حسین علیه السلام حجابهای هفتگانه را از میان برمی دارد.

در نهایت با استفاده از این احادیث می توان کلام اول را نتیجه گرفت که اوج عبودیت و بندگی خداوند و نزدیکترین حالت عبد به خدایش سجود است.

در ذکر سجده، نیز اذکار مختلفی نقل شده است که همه در کتب احادیث مسطور است و معمولاً دو ذکر زیر گفته می شود:

سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَىٰ وَ بِحَمْدِهِ.

منزه است خداوند بلند مرتبه من و من به حمد او مشغول هستم.

یا سه مرتبه: سُبْحَانَ اللَّهِ.

منزه است خداوند

که معنایش همان معنایی است که در ذکر رکوع گذشت، لذا مجدداً تکرار نمی کنیم.

نماز گزار بعد از اینکه دو سجده را به پایان برد، با گفتن:

بِحَوْلِ اللَّهِ وَ قُوَّتِهِ أَقُومُ وَ أَقْعُدُ.

به حول و قوه و قدرت الهی قیام می کنم و می نشینم.

برای بپا داشتن رکعت دوم قیام می کند و رکعت دوم را با قرائت آغاز می کند که معنای آن گذشته است.

ص: ۹۸

---

۱- ۱. مصباح المتجهد / ۶۷۷؛ بحار الأنوار ۱۸/۳۶۷ از چاپ حجری (۸۲/۱۵۳) ح ۱۴ از چاپ حروفی بیروت - ۳۴/۱۰۵ از چاپ دیگری در بیروت).

همانطور که می دانیم، قنوت در تمام نمازهای واجب و مستحب، مستحب است. (۱)

قنوت در لغت به معانی مختلفی به کار می رود، صاحب قاموس این معانی را چنین بیان می کند: «دعا و طاعت و سکوت و قیام در نماز، و خودداری و امساک از سخن گفتن». (۲)

معنای قنوت در لغت هرچه باشد، در اصطلاح فقهای عظام: «دعا در اثنای نماز و در محلی معین است». (۳)

در قنوت دعاهای فراوانی وارد شده است، که ذکر همه یا قسمتی از آنها باعث تطویل کلام می شود و طالب می تواند برای اطلاع از آنها به جوامع حدیثی (۴) مراجعه کند.

آنچه که اینجا می توان بیان داشت، این است که نماز گزار بعد از رکعت اول و قرائت رکعت دوم فرصتی می یابد تا به درگاه خداوند خود، دعاهایی غیر از آنچه که در قرائت است را بخواند، و از «او» آنچه را که می خواهد درخواست کند.

بعد از قنوت رکوع و سجود است که کلام در آن دو گذشت و در پایان رکعت دوم نوبت به تشهد می رسد.

ص: ۹۹

---

۱- ۱. خلافاً للشيخ الصدوق (رحمه الله) حيث قال: «و القنوت سنه واجبه مَنْ تركها متعمداً في كلِّ صلاة فلا صلاة له»، راجع الفقيه ۱/۳۱۶.

۲- ۲. القاموس المحيط ۱/۱۶۱.

۳- ۳. بحار الأنوار ۱۸/۳۷۶، از چاپ حجری، (۸۲/۱۹۵، ۳۴/۱۳۲).

۴- ۴. به عنوان نمونه مراجعه کنید به: «جامع أحاديث الشيعة» ۵/۵۶۲ و بعد از آن.

تشهد بیان شهادتین است، شهادت به یکتایی خداوند و شهادت به رسالت رسول اکرم صلی الله علیه و آله به عبارت دیگر نماز گزار عهد خود را با خداوند نسبت به شهادتین تجدید می کند، روایتی از امام صادق علیه السلام در این باب چنین نقل شده است:

قال الصادق علیه السلام : التشهد ثناء على الله، فكن عبدا له في السرّ، خاضعا له في الفعل كما أنّك عبد له بالقول و الدعوى، و صلّ صدق لسانك بصفاء صدق سرّك، فإنّه خلقك عبدا و أمرک أن تعبدّه بقلبك و لسانك و جوارحك و أن تحقّق عبوديتك له بربوبيته لك، و تعلم أنّ نواصي الخلق بيده، فليس لهم نفس و لا لحظه إلّا بقدرته و مشيئته، و هم عاجزون عن إتيان أقلّ شيء في مملكته إلّا بإذنه و إرادته، قال الله عزّوجلّ: «و ربّك يخلق ما يشاء و يختار ما كان لهم الخيرة» من أمرهم «سبحان الله و تعالى عما يشركون»(۱)

فكن له عبدا ذاكرا بالقول و الدعوى، و صلّ صدق لسانك بصفاء سرّك فإنّه خلقك فعزّوجلّ أن تكون إرادته و مشيئته لأحدٍ إلّا بسابق إرادته و مشيئته فاستعمل العبوديه في الرضا بحكمته، و بالعباده في أداء أوامره، و قد أمرک بالصلاه على نبيّه محمد صلی الله علیه و آله فأوصل صلاته بصلاته و طاعته بطاعته، و شهادته بشهادته، و انظر إلى أن لا تفوتك بركات معرفه حرمته، فتحرم عن فائده صلاته، و أمره بالاستغفار لك، و الشفاعة فيك، إن أتيت بالواجب في الأمر و النهي و السنن و الآداب، و تعلم جليل مرتبته عند الله عزّوجلّ.(۲)

ص: ۱۰۰

۱- ۱. سوره قصص ۶۸.

۲- ۲. مصباح الشریعه ۱۳/ و ۱۴؛ المحجّه البيضاء ۱/۳۹۳؛ بحار الأنوار ۸۲/۲۸۴ ح ۱۱ (۳۴/۱۹۴).

امام صادق علیه السلام فرمودند: تشهد ثناء و ستایش خداوند است، پس برای او بنده باش در پنهان و باطن، و متواضع باش در عمل همان گونه که با زبان و قول ادعای بندگی او را داری، و پیوند ده راستی زبان را به صفا و راستی باطن، پس به درستی که او تو را بنده ای آفریده است و تو را فرمان داده است که او را عبادت کنی با قلب و زبان و اعضاء و جوارح و اینکه عبودیت تو، به ربوبیت او برای تو متحقق می شود. و بدان که پیشانیهای مردم (کنایه از سرنوشت) در دست او است، و برای آنها یک نفس کشیدن و یک لحظه نیست مگر به قدرت او و اراده و مشیت او. و ایشان عاجزند از آوردن کمتری چیزی در مملکت خداوند (قلمرو هستی) مگر با اجازه او، و اراده او، خداوند فرموده است: «و پروردگار تو خلق می کند آنچه را که می خواهد و هرچه را خواست اختیار می کند، و منزله است خداوند از آنچه که شرک می ورزند».

پس برای خدا بنده ای باش، به یاد آورنده او با زبان، و راستی زیانت را به صفا و راستی باطن پیوندد، پس به درستی که او تو را خلق کرده است، پس او بلند مرتبه تر است از اینکه اراده و مشیتی برای کسی وجود داشته باشد، مگر اینکه مسبوق به اراده و مشیت او باشد، پس عبودیت و اطاعت محض را در رضای به حکمت او و بندگی در پیاداشتن فرامینش به کار گیر، و او تو را فرمان داده است که بر پیامبرش محمد صلی الله علیه و آله درود بفرستی، پس ستایش خداوند را با درود به پیامبر صلی الله علیه و آله، و اطاعت از خدا را با اطاعت پیامبر صلی الله علیه و آله و شهادت به خدا را با شهادت به پیامبر صلی الله علیه و آله متصل گردان و توجه داشته باش که برکات معرفت پیامبر صلی الله علیه و آله از تو فوت نشود تا مبادا از فایده نماز محروم شوی، و خداوند، پیامبر را فرمان داده است که برای تو طلب بخشش و شفاعت کند، به شرطی که امر و نهی و سنن و آداب الهی را فرمان بری، و بدان که پیامبر صلی الله علیه و آله در نزد خداوند بسیار محترم و جلیل است.

بعد از ترجمه حدیث فوق کلام در این باب را همین جا خاتمه می دهیم و بعد از پایان تشهد که جلوس در نزد حق تعالی و بیان شهادتین است، اگر نماز سه یا چهار رکعتی باشد، می بایست تسبیحات اربعه قرائت شود.

بعد از این دو رکعت و تفصیلات آن نماز گزار به تسبیحات اربعه می رسد:

سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ۖ وَاللَّهُ أَكْبَرُ

منزه است خداوند و سپاس و حمد از آن او است، هیچ خدایی جز خدای یگانه نیست، و او بزرگتر است از اینکه به وصف درآید.

معنای جزء، جزء این تسبیحات در قسمتهای قبلی گذشته است، و در اینجا سخن را با کلام امام خمینی (دام ظلّه) در این باب به پایان می بریم، در خاتمه کتاب پراج «آداب الصلوه» در بیان تسبیحات اربعه چنین می فرمایند: «اسرار و آداب قلبیه آن (تسبیحات اربعه) بقدر مناسب و آن متقوم به چهار رکن است:

رکن اول: در «تسبیح» است و آن تنزیه از توصیف تحمید و تهلیل است که از مقامات شامله است و بنده سالک باید در تمام عبادات متوجه آن باشد و قلب خود را از دعوای توصیف و ثناجویی حق نگاه داری کند، گمان نکند که از برای عبد ممکن است قیام به حقّ عبودیت، فضلاً از قیام بحقّ ربوبیت که چشم آمال کُمل اولیاء از آن منقطع و دست بزرگان اصحاب معرفت از ذیل آن کوتاه است - عنقا شکار کس نشود دام باز گیر - از این جهت گفته اند کمال معرفت اهل معارف عرفان عجز خویش است.

آری، چون رحمت واسعه حقّ جلّ و علا شامل حال ما بندگان ضعیف است،

بسعه رحمت خود ما بیچارگان را بار خدمت داده و اجازه ورود در یک همچو مقام مقدس منزّه که پشت کروبیین از قرب به آن خم است، مرحمت فرموده و این از بزرگترین تفضّلات و ایادی ذات مقدس ولی نعمت است بر بندگان خود، که اهل معرفت و اولیاء کَمیل و اهل الله قدر آن را به قدر معرفت خود می دانند، و ما محجوبان بازمانده از هر مقام و منزلت و محرومان دور افتاده از هر کمال و معرفت بکلی از آن غافلیم، و اوامر الهیه را، که فی الحقیقه بالاترین نعم بزرگ نامتناهی است از تکلف و کلفت دانیم و با انزجار و کسالت قیام به آن کنیم، و از این جهت از نورائیت آن به کلی محروم و محجوبیم.

و باید دانست که چون «تحمید» و «تهلیل» متضمن توحید فعلی است و در آن شائبه تحدید و تنقیص است، بلکه شائبه تشبیه و تخلیط است، عبد سالک برای تهیه ورود آن لازم است در حصن حصین تسبیح و تنزیه خود را وارد کند و به باطن قلب خود بفهماند که حقّ جلّت عظمته منزّه از تعینات خلقیه و تلبّس بملاّبس کثرات است، تا ورود در تحمیدش از شائبه تکثیر تنزیه شود.

رکن دوم: «تحمید» است، و آن مقام توحید فعلی است که مناسب حال قیام است و مناسب قرائت است نیز، از این جهت تسبیحات در رکعات اخیره قائم مقام «حمد» است و مصلی مختار است که «حمد» را نیز بخواند بجای آن و توحید فعلی را چنانچه در «حمد» مذکور شد، از حصر حمد به حقّ تعالی استفاده کنیم و دست عبد را از مَحْمَدَتها به کلی کوتاه نماییم «و هو الأول و الآخر و الظاهر و الباطن» (۱) را به سامعه قلب رسانیم و حقیقت «ما رمیت إذر میت ولكن الله رمی» (۲) را به ذائقه روح چشانیم و خود بینی و خود خواهی را زیر پای سلوک نهیم تا به مقام تحمید خود را رسانیم و دل را از زیر بار منت خلق بیرون کشانیم.

رکن سوم: «تهلیل» است و از برای آن مقاماتی است:

ص: ۱۰۳

---

۱-۱. سوره حدید ۳/.

۲-۲. سوره انفال ۱۷/.

یکی مقام نفی الوهیت فعلیه است که عبارت أخرای «لا مؤثر فی الوجود إلا الله» است. و این مؤکد حصر «تحمید» بلکه موجب و مسبب آن است. چون که مراتب وجودات امکاتیّه ظلّ حقیقت وجود حقّ جلّت قدرته و ربط محض است و از برای هیچ یک از آنها به هیچ وجه استقلال و قیام به خود نیست، از این جهت، تأثیر ایجاد را به هیچ وجه به آنها نتوان نسبت داد، چه که در تأثیر استقلال ایجاد لازم و استقلال ایجاد مستلزم استقلال وجود است. و به عبارت اهل ذوق، حقیقت وجودات ظلّیه ظهور قدرت حقّ است در مرایی خلقیه، و معنی «لا اله الا الله» مشاهده فاعلیت و قدرت حقّ است در خلق و نفی تعینات خلقیه است، و افنای مقام فاعلیت آنها و تأثیر آنها است در حق.

و یکی مقام نفی معبود غیر حق است، و «لا اله الا الله» اى لا- معبود سوى الله. و بنابراین، مقام «تهلیل» نتیجه مقام «تمحید» است، زیرا که اگر محمّدات منحصر به ذات مقدّس حق شد، عبودیت نیز بار خود را در آن مقام مقدّس افکنند، و جمیع عبودیت‌هایی که خلق از خلق می کند که همه برای رؤیت محمّدات است، منتفی شود، پس، گویی سالک چنین گوید: که چون جمیع محامد منحصر در حقّ است، پس عبودیت نیز منحصر به او شود، و او معبود شود، و بتها همه شکسته شود. و از برای تهلیل مقامات دیگری است که مناسب این مقام نیست.

رکن چهارم: «تکبیر» است. و آن نیز تکبیر از توصیف است، گویی که عبد در اوّل ورود در «تحمید» و «تهلیل» تنزیه از توصیف نموده، و پس از فراغ از آن نیز تنزیه و تکبیر از توصیف نماید، که تحمید و تهلیلش محفوظ به اعتراف به تقصیر و تذلل باشد. و شاید که «تکبیر» در این مقام تکبیر از «تحمید» و «تهلیل» باشد، زیرا که در آن شائبه کثرت است، چنانچه مذکور شد. و شاید در «تسبیح» تنزیه از تکبیر، و در «تکبیر» تکبیر از تنزیه نیز باشد، که دعاوی عبد بکلی ساقط شود و به توحید فعلی متمکن گردد و مقام قیام به حق ملکه گردد در قلب، و از تلویح بیرون آید و حالت

تمکین حاصل شود.

و عبد سالک باید در این اذکار شریفه که روح معارف است حال تبّتل و تضرّع و انقطاع و تذلل را در قلب تحصیل کند، و به کثرت مداومت باطن قلب را صورت ذکر دهد و حقیقت ذکر را در باطن قلب متمکن سازد، تا قلب متلبس به لباس ذکر شود و لباس خویش، که لباس بُعد است، از تن بیرون آورد، پس قلب الهی حقّانی شود و حقیقت و روح «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنْ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ» (۱) در آن متحقق گردد. (۲)

حاجیه خانم امین - رحمه الله علیها - در مورد تسیبحات اربعه بیانی دارد که متن عربی آن را فقط ذکر می کنیم و ترجمه را به خواننده محقق و تلاشگر وامی گذاریم، او می فرماید: «کیف و أنت إن تدبّرتَ فیها تعلم أنّ کلمه «سبحانَ الله» یفید تنزیهه سبحانه من جمیع القبائح و النواقص بل الکمالات الإمكانیه بنحو الإطلاق أی من کلّ ما کان فیہ شائبه النقص.

«و الحمد لله» یفید اتصافه سبحانه بجمیع صفات الجمال و اوصاف الکمال اللائق بجنابه لا الکمال الوهمی الذی یتصف به الممكن.

«و لا إله إلا الله» یفید إثبات توحیده بجمیع مراتبه بعد نفی غیره تعالی.

بعباره أخرى: أنّ الإثبات بعد نفی الجنس یفید حصر الألوهیه فی الله تعالی، بل یمکن أن یقال: أنّ «لا إله» یشیر إلى نفی الوجود الحقیقی عن غیره، و «إلا الله» یشیر إلى إثبات الوجود الواحد الأحد، یعنی أنّ الوجود الحقیقی منحصر فیہ سبحانه.

«و الله أكبر» اعتراف بأنّ الله أجل و أعظم من أن یمکن للممکن أن یحدّد صفاته الحُسنى فیعترف العبد حین قرائه هذه الکلمه بأنّی أعجز و أضعف من الإحاطه بأوصاف جلاله و جماله.

فإن التفت المصلّي حین اشتغاله بقرائه هذه الکلمات یعلم أنّ فیہ تنزیها و تحمیدا و تهلیلاً و تکبیرا و هذه إنّما یمکن هی جوامع التوحید» (۳).

ص: ۱۰۵

۱- ۱. سوره توبه / ۱۱۱.

۲- ۲. آداب الصلوه / (۳۷۳-۳۷۰).

۳- ۳. النفحات الرحمانیه فی الواردات القلییه / ۱۷.



بعد از اینکه تشهد پایان نماز گفته شد، نوبت به سلامهای نماز می رسد:

السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ

درود بر تو باد ای پیامبر و رحمت خدا و برکاتش

السَّلَامُ عَلَيْنَا وَعَلَىٰ عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ

درود بر ما و بر همه بندگان صالح خداوند

السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ

درود بر شما و رحمت خداوند و برکاتش

روایتی در توضیح سلام نماز چنین آمده است:

قال الصادق عليه السلام: معنى السَّلَامِ فى دبر كلِّ صلاةٍ الأمان، أى من أدى أمر الله و سنَّه نبيّه صلى الله عليه و آله خاضعا له خاشعا فيه فله الأمان من بلاء الدنيا و براءه من عذاب الآخرة.

و السَّلَام اسم من اسماء الله تعالى أودعه خلقه ليستعملوا معناه فى المعاملات و الأمانات و الانصافات و تصديق مصاحبتهم و مجالستهم فيما بينهم، و صحَّه معاشرتهم و إن أردت أن تضع السَّلَام موضعَه و تؤدِّى معناه فاتَّق الله و ليسلم منك دينك و قلبك و عقلك و لا تدنسها

بِظَلْمِهِ الْمُعَاصِي وَتَسْلَمُ مِنْكَ حَفْظَتُكَ أَنْ لَا تَبْرِمَهُمْ وَ لَا تَمْلَهُمْ وَ تَوْحِشَهُمْ مِنْكَ سَوْءَ مُعَامَلَتِكَ مَعَهُمْ، ثُمَّ صَدِيقُكَ ثُمَّ عَدُوُّكَ فَإِنَّ مَنْ لَمْ يَسْلَمْ مِنْهُ مَنْ هُوَ الْأَقْرَبُ إِلَيْهِ فَالْأَبْعَدُ أَوْلَى، وَ مَنْ لَا يَضَعُ السَّلَامَ مَوَاضِعَهُ هَذِهِ، فَلَا سَلْمَ وَ لَا سَلَامَ وَ لَا تَسْلِيمَ، وَ كَانَ كَاذِبًا فِي سَلَامِهِ وَ إِنْ أَفْشَاهُ فِي الْخَلْقِ. (۱)

امام صادق علیه السلام فرمود: معنای سلام در پایان نماز امان است، یعنی کسی که فرمان الهی و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله را پیروی نماید و برای خدا، فروتن باشد و برای او خشوع کند، پس چنین بنده ای امان از بلاء دنیا و برائت از عذاب آخرت می یابد، و سلام یکی از اسماء الهی است که خداوند آنرا در اختیار خلقش گذاشته است، تا در معاملات و امانات و داوریهایشان و درستی دوستیشان، و مجالستشان در بینشان، و صحت معاشرتشان از آن استفاده کنند و اگر خواهی که سلام را در موضعش قرار دهی و حق آنرا اداء نمایی، پس تقوای الهی داشته باش و باید دین و قلب و عقلت را سالم نگهداری و از سیاهی معاصی آنرا بدور داری، و باید فرشتگان الهی مأمور تو از دست تو سالم باشند و ملول نگردند و نباید در اثر سوء رفتار تو آنها دچار وحشت شوند، پس از آنها نوبت دوست تو و دشمن تو است، آن کسی که نزدیکترین دوستانش از دست اورهایی نیابند و سلامت نباشند، آن کسانی که از او دور هستند بدتر، پس کسی که سلام را در جای خودش قرار ندهد، پس نه سلامی و نه اسلامی و نه تسلیمی در برابر خدا وجود نخواهد داشت، و او در سلامش دروغگو است، و اگر چه در میان مردم آنرا افشاء و اظهار کند.

معنای حدیث فوق، برای کسیکه در آن تعمق نماید به خوبی روشن است.

با گفتن سلام نماز پایان می پذیرد و سه تکبیر اختتامیه پایان نماز است که مستحب مؤکد است و معنای آن در تکبیر گذشته است.

ص: ۱۰۷

## تسبیحات فاطمه زهرا سلام الله علیها

همان گونه که ابتدای نماز مستحباتی وجود داشت، در پایان نماز نیز مستحبات فراوانی وجود دارد که بنام «تعقیبات»<sup>(۱)</sup> خوانده می شود، از میان تعقیبات فراوان، تسبیحات حضرت فاطمه زهرا (سلام الله علیها) شاید از همه افضلتر باشد که آنرا نقل کرده مختصر توضیحی می دهم.

تسبیحات شفیعه روز جزاء فاطمه زهرا (سلام الله علیها) مشتمل بر سه جزء است.

جزء اول: ۳۴ مرتبه الله اکبر

جزء دوم: ۳۳ مرتبه الحمد لله

جزء سوم: ۳۳ مرتبه سبحان الله

و در تشویق و ترغیب به این تسبیحات روایات فراوانی نقل شده است از آن جمله:

رَوَى عَنْ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: مَنْ سَبَّحَ تَسْبِيحَ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ عَلَيْهَا السَّلَامُ فِي دُبْرِ الْفَرِيضَةِ قَبْلَ أَنْ يَثْنِيَ رَجُلِيهِ غُفِرَ [اللَّهُ] لَهُ. (۲)

ص: ۱۰۸

---

۱- ۱. به جهت فضائل و تفصیل تعقیبات رجوع کنید به بحار الأنوار ۸۲/۳۱۳ (۳۴/۲۱۵).

۲- ۲. الفقیه ۱/۳۲۰.

از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: کسی که تسبیحات فاطمه زهرا (سلام الله علیها) را در پایان نماز بگوید، قبل از اینکه پاهایش را دراز کند، خداوند گناهان او را می آمرزد.

عن أبي عبد الله عليه السلام: مَنْ سَبَّحَ تسبیح فاطمه علیها السلام فی دبر المكتوبه مِنْ قبل أَنْ یسطر رجله أوجب الله له الجنة. (۱)

از امام صادق علیه السلام: کسی که تسبیحات فاطمه زهرا (سلام الله علیها) را در پایان هر نماز بگوید قبل از اینکه پاهای خود را باز کند، خدا، بهشت را بر او واجب می کند.

عن أبي عبد الله عليه السلام: تسبیح الزهرا فاطمه علیها السلام فی دبر كل صلاة أحبَّ إلَّیَّ من صلاة ألف ركعة فی كلِّ یوم. (۲)

از امام صادق علیه السلام: تسبیح فاطمه زهرا علیها السلام در پایان هر نماز در نزد من بهتر و محبوبتر است از هزار رکعت نماز در هر روز.

و روایات بسیار دیگر در فضیلت این تسبیحات وجود دارد که ذکر آن به درازا می کشد.

روایتی بسیار جالب در چگونگی تعلیم پیامبر صلی الله علیه و آله این تسبیحات را به فاطمه زهرا (سلام الله علیها) وجود دارد، که طالب می تواند به کتب حدیث مانند کتاب «من لا یحضره الفقیه» ۱/۳۲۰ مراجعه نماید.

معنای این تسبیحات نیز در قبل گذشته است، لذا تکرار نمی کنم، و به امید شفاعت شفیعهِ روز جزاء فاطمه زهرا (سلام الله علیها) این رساله را به پایان می برم.

و الحمد لله و الصلاة علی نبیّه و آله.

ص: ۱۰۹

۱- ۱. فلاح السائل/ ۱۶۵؛ بحار الأنوار ۱۸/۴۱۵ چاپ حجری، ۸۲/۳۳۲ ح ۱۳ (۳۴/۲۲۹).

۲- ۲. ثواب الأعمال/ ۱۹۶، ح ۳؛ بحار الأنوار ۱۸/۴۱۵ چاپ حجری، ۸۲/۳۳۱ ح ۹، (۳۴/۲۲۸).

## برخی از مصادر کتاب

۱. آداب الصلوه، امام خمینی، تهران، مؤسسه نشر آثار امام.
۲. آلاء الرحمن، آیه الله محمد جواد بلاغی، طبع اول.
۳. اعتقادات، علامه محمد باقر مجلسی.
۴. آمالی الصدوق، شیخ صدوق، طبع مؤسسه بعثت، قم.
۵. بحار الأنوار، علامه محمد باقر مجلسی، طبع حجرى، و دو طبع حروفی در بیروت در ۱۱۰ جلد و ۴۴ جلد.
۶. البیان فی تفسیر القرآن، آیه الله سید ابوالقاسم خوئی، طبع اول، نجف.
۷. پرتوی از قرآن، آیه الله سید محمود طالقانی، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۵۷ ش.
۸. پرواز در ملکوت، امام خمینی، ترجمه سید احمد فهری، چاپ تهران.
۹. ترتیب جمهره اللغه، محمد بن حسن بن درید ازدی، ترتیب و تصحیح عادل عبدالرحمن البدری، آستان قدس رضوی، ۱۳۸۴ ش.
۱۰. التبیان فی تفسیر القرآن، شیخ طوسی، طبع بیروت.
۱۱. ترجمه المیزان، سید محمد حسین طباطبائی، مترجم سید محمد باقر موسوی همدانی، طبع قم.
۱۲. تفسیر منسوب به ابن عباس، مطبوع در هامش الدر المنثور سیوطی.
۱۳. التنبیهاة العلیه علی وظائف الصلاه القلبیه، معروف به اسرار الصلاه، شهید ثانی، طبع دفتر تبلیغات قم.
۱۴. التوحید، شیخ صدوق، تحقیق سید هاشم حسینی طهرانی، جامعه مدرسین.
۱۵. تهذیب الأحکام، شیخ طوسی، تحقیق سید حسن خراسان، تهران ۱۳۹۰ ق.
۱۶. ثواب الأعمال، شیخ صدوق، تحقیق علی اکبر غفاری، تهران.
۱۷. جامع أحادیث الشیعہ، آیه الله حاج سید حسین بروجردی، طبع جدید.
۱۸. جوامع الجامع، شیخ طبرسی، تحقیق دکتر ابوالقاسم گرجی، دانشگاه تهران.

۱۹. حواشی مصحف، شیخ محمد تقی شوشتری، طبع تهران.

ص: ۱۱۰

۲۰. الخصال، شیخ صدوق، تحقیق علی اکبر غفاری، جامعه مدرسین قم.
۲۱. روح البیان، شیخ اسماعیل حقی البروسوی (م ۱۱۳۷)، دارالفکر بیروت.
۲۲. روض الجنان، شیخ ابوالفتوح رازی، طبع آستان قدس رضوی.
۲۳. سنن النبی صلی الله علیه و آله، سید محمد حسین طباطبائی، ترجمه محمد هادی فقهی، طبع قم.
۲۴. شرح فارسی غرر و درر آمدی، آقا جمال خوانساری، دانشگاه تهران.
۲۵. الصافی، ملا محسن فیض کاشانی، طبع حجری.
۲۶. العروه الوثقی، شیخ بهائی، تحقیق اکبر ایرانی قمی، دارالقرآن الکریم، قم، ۱۴۱۲ق.
۲۷. علل الشرائع، شیخ صدوق، طبع نجف، ۱۳۸۵ق.
۲۸. عیون أخبار الرضا علیه السلام، شیخ صدوق، تحقیق سید مهدی لاجوردی، طبع ۱۳۶۳ش.
۲۹. فلاح السائل، ابن طاووس، دفتر تبلیغات، قم.
۳۰. القاموس المحيط، فیروزآبادی، طبع حروفی.
۳۱. کافی، محمد بن یعقوب کلینی، تحقیق علی اکبر غفاری، تهران.
۳۲. کتاب ابلیس اللعین، از شیخ هادی نجفی، دلیل ما، قم، ۱۳۸۷ش.
۳۳. الکشاف، زمخشری، طبع أدب الحوزه.
۳۴. الکشف و البیان، معروف به تفسیر ثعلبی، بیروت.
۳۵. کمال الدین و تمام النعمه، شیخ صدوق، تحقیق، علی اکبر غفاری، جامعه مدرسین قم.
۳۶. مجدالبیان فی تفسیر القرآن، آیه الله شیخ محمدحسین نجفی اصفهانی، تهران.
۳۷. مجمع البحرین، طریحی، طبع حجری.
۳۸. مجمع البیان، شیخ فضل بن حسن طبرسی، مطبعه عرفان، صیدا، ۱۳۳۳ق.
۳۹. محاسن، برقی، تحقیق سید مهدی رجائی، طبع قم.

٤٠. المحجّه البيضاء، ملّا محسن فيض كاشاني، تحقيق علي اكبر غفاري، جامعه

ص: ١١١



٤١. مخزن العرفان در تفسير قرآن، علويه حاجيه خانم نصرت بيگم امين، طبع اول اصفهان.
٤٢. مستدرک سفينه البحار، شيخ على نمازی، طبع جامعه مدرسين قم.
٤٣. مستدرک الوسائل، ميرزا حسين نوری، طبع آل البيت عليهم السلام .
٤٤. مصباح الشريعه، صهر دشتی، طبع بيروت.
٤٥. مصباح المتهدجين، شيخ طوسی، تهران.
٤٦. معانی الأخبار، شيخ صدوق، تحقيق على اكبر غفاری، جامعه مدرسين قم.
٤٧. المفردات في غريب القرآن، راغب اصفهانی، تحقيق نديم المرعشلی.
٤٨. من لا يحضره الفقيه، شيخ صدوق، تحقيق على اكبر غفاری، جامعه مدرسين.
٤٩. منتهی المطلب، علامه حلی، آستان قدس رضوی.
٥٠. منهج الصادقين، ملّا فتح اله كاشانی، تحقيق شيخ ابوالحسن شعرانی، طبع تهران.
٥١. موسوعه أحاديث اهل البيت عليهم السلام ، شيخ هادی نجفی، دار احیاء التراث العربی، بيروت ١٤٢٣ق.
٥٢. الميزان في تفسير القرآن، آيه الله سيد محمد حسين طباطبائی، طبع جامعه مدرسين قم.
٥٣. نبراس، حاج ملّا هادی سبزواری، طبع حجرى.
٥٤. النفحات الرحمانيه في الواردات القلبيه، حاجيه خانم نصرت بيگم امين، اصفهان.
٥٥. نهج البلاغه، سيد رضی، طبع دكتور صبحی صالح.
٥٦. نهج البلاغه، سيد رضی، ترجمه فيض الإسلام.
٥٧. وسائل الشيعه، شيخ حر عاملی، طبع مؤسسه آل البيت عليهم السلام .
٥٨. وسيله النجاه، آيه الله سيد ابوالحسن اصفهانی، طبع سال ١٣٨٥ق.
٥٩. اليواقيت الحسان في تفسير سوره الرحمن، آيه الله شيخ مجدالدین نجفی اصفهانی، قم، ١٤٠٩ق.

٦٠. يوم الطف، شيخ هادي نجفي، قم، ١٤١٢ق.

ص: ١١٢

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com)

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می  
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه  
اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

